اخلاق معاشرت‏

مؤلف: جواد محدثى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

دوست داریم زندگى هایمان، سرشار از صمیمیت و خونگرمى و صفا باشد.

حریم انسانها و حرمت همگان، محفوظ بماند و معاشرت هایمان نشاءت گرفته از فرهنگ قرآنى و تعالیم مكتب باشد.

و این، یعنى زندگى مكتبى.

پایدارى و استحكام رابطه هاى مردمى، در سایه رعایت نكاتى است كه برگرفته از حقوق متقابل افراد جامعه باشد.

در اینكه چگونه باید زیست و چه سان با دیگران باید رابطه داشت، نكته اى است كه در بحث آداب معاشرت مى گنجد.

بر خلاف فرهنگ غربى، روح و محتواى فرهنگ دینى ما بر پایه ارتباط، صمیمیت، تعاون، همدردى و عاطفه استوار است. جلوه هاى این فرهنگ بالنده نیز در دستورالعملهاى اخلاقى اسلام دیده مى شود.

زندگى مكتبى، در سایه شناخت این رهنمودها و به كار بستن آنها در صحنه هاى مختلف زندگى است، نه با شعار و ادعا. به هر میزان كه معیشت و معاشرت ما با این گونه هدایتهاى دینى در مقوله رفتار، هماهنگ باشد، به همان اندازه زندگیهایمان مكتبى است. مسلمان باید به گونه اى در چهارچوب اصول و سنن فرهنگ دینى خودش زندگى كند كه با شهامت و افتخار، بتواند امضاى دین را پاى همه رفتارش بگذارد و زندگیش برچسب اسلام داشته باشد و الگوى اسلامى را بر زندگى خویش در خانه و جامعه، سایه افكن سازد.

آداب برخورد، دید و بازدید، رفت و آمدهاى خانوادگى و دوستانه، نحوه گفتار و رفتار با اقشار مختلف، دوستى و حد و حدود آن، مراعات آن، مراعات حقوق دیگران، ادب و سپاس و احترام، از جلوه هاى بارز اخلاق معاشرت است. این گونه رابطه هاى اجتماعى، با عنوانهاى مختلف و در شرایط گوناگون انجام مى گیرد. گاهى به صورت صله رحم است؛ در ارتباط با اقوام و بستگان. گاهى نام عیادت به خود مى گیرد؛ در مورد بیماران. گاهى نسبت به برادران و خواهران دینى، عنوان زیارت مى یابد، گاهى با همسایگان است، گاهى با مستمندان. گاهى هم بر محور اطعام است و گاهى به شكل مسافرتهاى دور و نزدیك و بردن هدیه و آوردن سوغات سفر. گاهى هم براى شركت در مجلس عقد و عروسى یا مشاركت در مراسم سوگ و تسلیت گویى است.

به هر حال، همه اینها نوعى رابطه و معاشرت است و نشان دهنده منش انسانى و فرهنگ اخلاقى هر فرد. اسلام نیز در این باره بسیار سخن گفته و رهنمود داده است كه در این كتاب، گوشه اى از معارف و آموزشهاى دین در این زمینه ها را مرور مى كنیم.

باشد كه فرهنگ خودى و هویت دینى را پاس بداریم و با افتخار و سربلندى و رها از سلطه فرهنگى بیگانه و با تكیه بر رهاورد مكتب و وحى، زندگى و روابط خویش را بر پایه ارزشهاى برگرفته از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، سامان بخشیم و براى نسلهاى آینده هم ادب و اخلاق را میراث بگذاریم.

آنچه پیش روى شماست مجموعه اى است از رهنمودهاى اخلاق دینى در معاشرت با دیگران كه نخست، در سالهاى 78 1376 در مجله پیام زن با عنوان اخلاق معاشرت انتشار یافت و اینك با اندكى بازنگرى تقدیم مى گردد.

قم جواد محدثى

اسفند 1378 ش

1 - شناخت و مراعات حقوق دیگران

شناخت وظیفه، پایه انجام وظیفه است.

انسانها در جامعه نسبت به یكدیگر وظایف متقابل دارند و به تعبیرى دیگر، بر عهده خویش نسبت به افراد دیگر حقوق متقابل دارند. شناخت این حقوق و انجام آن و مراعات دو جانبه، ضامن تصحیح روابط و سالم سازى معاشرتها و زدودن كدورتها و كاهش اختلافها و گله مندیهاست.

در جامعه انسانى، جز با مراعات دیگران و حقوقشان، وضع رفتارى سامان نمى پذیرد. مثلا پدر و مادر نسبت به فرزندان و به عكس، وظایفى دارند. زن در برابر شوهر و شوهر در برابر زن، تعهداتى دارد. فرمانده و سرباز، نسبت به هم حقوق و وظایفى دارند. دو شریك با یكدیگر، كارفرما و كارگر، رئیس و مرئوس، معلم و شاگرد، همسایه با همسایه، مشاور و مشورت خواه، خویشاوندان و ارحام نسبت به هم، برادران و خواهران دینى نسبت به یكدیگر، مسلمان با مسلمان و... نمونه هاى دیگرى از ارتباطهاى اجتماعى، هر كدام نسبت به هم محدوده و مجموعه اى از تكالیف را دارند كه در آیین اسلام، به انجام آنها توصیه شده است. این وظایف و تكالیف و حقوق، اگر:

1 - شناخته شود،

2 - به آنها عمل شود،

3 - عمل هم دو سویه و متقابل باشد،

بسیارى از مشكلات، یا پیش نخواهد آمد، یا برطرف خواهد گشت.

شبیه این در قوانین راهنمایى و رانندگى وجود دارد و رانندگان اگر آن آیین نامه ها را بدانند و به آنها عمل كنند و عمل هم به صورت متقابل و از سوى همه رانندگان باشد، نه یكجانبه و ناقص، طبیعى است كه بسیارى از تصادفات و حوادث و ضایعات رانندگى پیش نخواهد آمد.

## حقوق مسلمانى

جامع ترین متن حدیثى كه به بیان این حقوق و وظایف متقابل پرداخته است، رسالة الحقوق از امام زین العابدین عليه‌السلام است كه در كتابهاى روایى (از جمله در تحف القول و مكارم الاخلاق و...) آمده است. حق برادر دینى، حق همسایه، حق خویشاوند، حق فرزند و اولاد و پدر و مادر، حق زن و شوهر، حق شاگرد و استاد، حق مولا و بنده، حق همنشین و دوست و شریك، حق والى و رعیت، حق مشیر و مستشیر از جمله حقوقى است كه در آن حدیث ارزشمند بیان شده است.

در جامعه اسلامى، مسلمان متعهد خود را نسبت به برادران دینى مسؤ ول احساس مى كند و تكالیفى بر عهده او است. طبعا هر مسلمانى باید این حق را بر گردن خویش احساس كند و آن گونه كه یاد شد، مراعات و به كار بستن اینها طرفینى باید باشد، تا اثر خویش را بگذارد. این حقوق بسیار است، به برخى از آنها كه در احادیث اسلامى آمده است، اشاره مى شود:

1 - اینكه مسلمان آنچه را براى خود دوست دارد، براى برادر دینى خودش هم بپسندد و آنچه را براى خود نمى پسندد، براى دیگران هم نپسندد و روا نشمارد. این اولین و مهمترین حقى است كه هر مسلمان بر گردن ما دارد و روایات بسیارى در این زمینه نقل شده است، حقى بسیار مهم، اما بسیار آسان و اندك!

امام صادق عليه‌السلام به معلى بن خنیس در حدیثى كه به برشمارى این حقوق پرداخته است، مى فرماید:

(ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك (1) )

آنچه براى خود دوست مى دارى، براى او هم دوست بدارى و آنچه براى خویش ناخوشایند مى دانى، براى او هم ناخوشایند بدانى!... البته گفتن این سخن آسان است، اما عمل به آن بسى دشوار!

2 - اینكه مسلمان، مسلمان دیگر را با دست و زبان نرنجاند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا را بر آن بنده بخشایش است |  | كه خلق از وجودش در آسایش است |

و این از مهمترین اصول اخلاقى و معاشرتى اسلام و نشانه مسلمانى است. تا آنجا كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است: (المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده؛ (2) )

مسلمان كسى است كه مسلمانان از زبان و دست او در سلامت و آسایش باشند.

3 - اینكه مسلمان در برابر مسلمان، متواضع باشد و از تكبیر بپرهیزد.

4 - حرف دیگران را درباره مؤمن و مسلمان نشنود و نپذیرد و به سخن چینیها گوش ندهد و در پى خطاها و عیوب نباشد و اگر هم نقطه ضعفى از كسى شنید یا فهمید، آن را فاش نسازد و آبرویش را نبرد. كسى كه در پى عیوب مسلمین باشد از نظر مسلمانى و دینى گرفتار سقوط است و از ولایت خدا بیرون رفته، در ولایت شیطان قرار مى گیرد. پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(یا معشر من اسلم بلسانه و لم یسلم بقلبه، لا تتبعوا عثرات المسلمین فانه من تتبع عثرات المسلمین تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته یفضحه؛ (3) )

اى گروه كسانى كه به زبان مسلمان شده اید ولى دلها مسلمان نشده است! در پى عیبها و لغزشهاى مسلمانان نباشید، چرا كه هر كس در پى شمارش و یافتن عیبهاى مسلمانان باشد، خدا هم پى جوى عیب او خواهد شد و هر كه را كه خدا در پى عیوبش افتد، رسوایش مى سازد.

5 - پرهیز از قهر كردن و قطع رابطه، و اگر هم مفارقت و قطع ارتباط پیش آمد، آن را بیش از سه روز طول ندهد. و فضیلت از آن كسى است كه زودتر آشتى كند و در صلح كردن پیشگام و پیش قدم گردد. هر اندازه كه این جدایى بیشتر شود، شیطان خوشحال تر مى گردد. در این زمینه هم احادیث بسیارى نقل شده است.

6 - بى اجازه و سرزده وارد بر خانه برادر مؤمن نشود و اگر مى خواهد داخل خانه یا اتاق یا محل كار او بشود، قبلا اجازه بگیرد (در این زمینه، در فصل حریم خانه و زندگى مفصلا بحث شده است).

7 - برخورد با افراد، با چهره اى گشاده و خندان و كدورت زدا، و زدودن غم و اندوه از دل برادر ایمانى و ادخال سرور و شادمانى بر یك مسلمان، كه این كار، نزد خداوند، پاداشى عظیم دارد.

8 - وفاى به عهد و عمل كردن به وعده و پرهیز از خلف وعده، یكى دیگر از حقوقى است كه در روایات آمده و مسلمان در برابر مسلمان خود را به آن موظف بداند. به تعبیر امام سجاد عليه‌السلام: آن كس كه وعده مى دهد و عمل نمى كند، منافق است. و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(من كان یؤ من بالله والیوم الاخر فلیف اذا وعد؛ (4) )

هر كس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، هرگاه كه وعده مى دهد، به آن وفا كند.

9 - انصاف در برخورد با مسلمانان، یعنى آن گونه كه دوست دارد با خودش رفتار كنند و با او برخورد داشته باشند، خودش هم همان گونه معاشرت كند. این فضیلت اخلاقى در احادیث، مایه عزت نزد خدا و نجات از آتش دوزخ در قیامت به شمار آمده است و در سخنى از امام صادق عليه‌السلام، به عنوان یكى از سخت ترین تكالیفى كه خدا بر بندگانش مقرر كرده، به حساب آمده و در كنار انصاف، مواسات و ذكر خداوند در همه حال بیان شده است (5).

10 - احترام به بزرگترها و محبت و رفق نسبت به كوچكترها

11 - اصلاح میان افراد و آشتى دادن آنان، كه این وصیت پیامبر اسلام در همه دورانها و توصیه حضرت على عليه‌السلام در بستر شهادت و سفارش ائمه دیگر است و رسول خدا آن را به عنوان افضل الصدقه دانسته است و حتى دروغ مصلحتى براى زدودن اختلاف و ایجاد آشتى بین دو مسلمان مجاز شمرده شده است (6).

12 - پوشاندن عیوب مسلمانان جهت حفظ آبروى آنان. به تعبیر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: هر كس عیب پوش مسلمانى باشد، خداوند هم عیب او را در دنیا و آخرت مى پوشاند.

13 - پرهیز از حضور در جاهایى كه سوءظن مسلمانان را بر مى انگیزد. پرهیز از مواضع تهمت یك تكلیف است و چون ناپرهیزى از حضور در جاهایى كه بدگمانى دیگران را سبب مى شود، موجب به گناه افتادن آنان مى شود، پس در مقابل مؤمنان وظیفه داریم كه از این گونه حضورهاى شائبه دار و سوءظن آور و مساءله ساز بپرهیزیم تا موجب به گناه افتادن دیگران نشویم.

14 - رفع نیاز مؤمنان و تلاش در راه قضاء حاجت او و برطرف كردن مشكلاتش، یكى دیگر از حقوق مسلمانى است و در روایات، ثوابى بیش از نماز و روزه و حج و طواف بر آن بر شمرده شده است. بهره گیرى از مال و قدرت و آبرو و وجهه خویش، باى یارى یك مسلمان و برطرف كردن رنج و مشكل و گرفتارى او از عظیم ترین تكالیف ما در برابر برادران دینى است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاتوانى به جهان خدمت محتاجان كن |  | به دمى یا درمى یا قلمى یا قدمى |

15 - حفظ عرض و آبروى مسلمان در غیاب او و اگر كسى به یك مسلمان تهمتى زد، دفاع از او واجب است و اگر بتواند دفاع كند و تهمت را دفع كند ولى كوتاهى و سستى كند، به مقتضاى روایات، در گناه تهمت زنندگان شریك است. كسى نزد پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مسلمانى بدگویى كرد و به آبروى او معترض شد. رسول خدا آن سخن را رد كرد و از او دفاع نمود، سپس فرمود: هر كس از آبرو و حیثیت برادر دینى اش دفاع كند، این دفاع در قیامت حجابى از آتش مى شود و او را حفظ مى كند: (من رد عن عرض اخیه كان له حجابا من النار (7). )

16 - سلام و مصافحه و معانقه. در روایات بى شمارى است كه مسلمان وقتى به مسلمان دیگر مى رسد، سلام دهد، دست بدهد و مصافحه و معانقه كند، اگر او عطسه كرد، در پاسخ عطسه اش دعا كند و از خداوند براى او رحمت بطلبد.

17 - عیادت، دیدار، تشییع جنازه، زیارت قبور، تسلیت و تعزیت به خانواده، دعا پس از فوت و... اینها از جمله حقوقى است كه بر عهده مسلمان است. اگر برادر دینى اش بیمار شد، به عیادت او برود. اگر از سفر آمد یا از حج برگشت، او را زیارت كند، یا كلا مسئله دید و بازدید و رفت و آمد با برادر دینى. و اگر از دنیا رفت، در تشییع جنازه اش شركت كند و براى تسلیت گویى به بستگان و فرزندان او، به خانه اش سركشى كند، سر قبر او حاضر شود، دعا و فاتحه بخواند، پس از فوت، كارهاى صالح و شایسته به نیت و نیابت از برادر دینى انجام دهد و ثوابش را هدیه به روح او كند.

حقوقى كه یاد شد، نه همه حقوق، بلكه برخى از حقوق مسلمانى است كه براى هر كدام احادیث فراوانى در منابع ما نقل شده است كه جهت پرهیز از طولانى شدن بحث، به اشاره اى بسنده كردیم.

اما مناسب است كه چند حدیث نسبتا جامع هم در همین معقوله ها عرضه كنیم، تا با حقوق متقابل دینى آشنا گردیم.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از جمله حقوق مؤمن بر برادر دینى اش این است كه: گرسنگى او را برطرف سازد، راز و عیب او را بپوشاند، رنج و اندوهش را برطرف سازد، قرض و بدهى او را بپردازد و هرگاه از دنیا رفت، جایگزین او در رسیدگى به وضع خانواده و فرزندانش باشد (8).

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مؤمن هفت حق بر گردن مؤمن دارد كه از سوى خدا واجب شده است.

1 - در پیش رو، احترامش كند

2 - در دل، محبت او را داشته باشد

3 - در مال خود، مواسات نسبت به او داشته باشد

4 - غیبت او را حرام شمارد

5 - هنگام بیمارى به عیادتش رود

6 - پس از مرگ، در تشییع جنازه او شركت كند

7 - پس از فوت او، درباره اش جز خیر و نیكى نگوید (9).

معلى بن خنیس گوید: از امام صادق عليه‌السلام پرسیدم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ حضرت فرمود: مى ترسم كه بدانى و عمل نكنى و آنها را تباه سازى. گفتم: لا حول ولا قوه الا بالله (یعنى ان شاءالله به یارى خدا عمل خواهم كرد). فرمود: مؤمن بر گردن مؤمن هفت حق دارد كه همه واجب است و اگر هر كدام را ضایع و تباه كند از ولایت خدا بیرون رفته و طاعت الهى را نافرمانى كرده است:

اول: اینكه آنچه براى خود دوست مى دارى براى او هم دوست بدارى و آنچه بر خود نمى پسندى براى او هم نپسندى.

دوم: اینكه با جان و مال و زبان و دست و پایت او را یارى كنى.

سوم: آنكه در پى جلب رضاى او باشى و او را به خشم نیاورى و دستورش را اطاعت كنى.

چهارم: آنكه براى او چشم و راهنما و آینه باشى (ان تكون عینه و دلیله و مرآته)

پنجم: آنكه چنین نشود كه تو سیر باشى و او گرسنه، تو سیراب باشى و او تشنه، تو پوشیده باشى و او عریان!

ششم: آنكه اگر خادم یا همسرى دارى كه كارهاى تو را انجام مى دهد و او بى همسر است، خدمتگذار خودت را بفرستى كه لباسهایش را بشوید. برایش غذا بپزد و برایش جا بیندازد.

هفتم: آنكه قسم خوردن او را بپذیرى، دعوتش را قبول كنى، در بیماریش به عیادتش بروى، در مرگش براى تشییع جنازه حاضر شوى و اگر حاجت و نیازى دارد، در رفع آن نیاز بكوشى و نگذارى كه او از تو درخواست كند (یعنى، پیش از آنكه او درخواست كند، خودت به رفع مشكلش اقدام كنى).

هرگاه چنین كردى (و به این وظایف عمل نمودى) ولایت تو به ولایت خدا متصل مى گردد (10).

مراعات این وظایف متقابل، جامعه اى آرمانى، با صفا و صمیمیت، همبسته و منسجم، عاطفى و نیرومند پدید مى آورد كه از حرارت ایمان و شوق برخوردار است و آحاد و افراد، در سایه این مودت و صداقت و مراعات، به قدرتى استوار و مجموعه اى مستحكم و خلل ناپذیر تبدیل مى شوند و جامعه اسلامى به عزت و اقتدار مى رسد.

پایان این بحث را با حدیثى از امام صادق عليه‌السلام قرار مى دهیم كه درباره اداى حق مؤمنان فرمود:

(ما عبد الله بشى ء افضل من اداء حق المؤمن؛ (11) )

خداوند به چیزى برتر از اداى حق مؤمن، عبادت نشده است.

2 - سلام و مصافحه

پیوندهاى اجتماعى، نیازمند تحكیم است.

استوار سازى این رشته ها با كلى گویى به دست نمى آید. باید نمونه هاى عملى و مصداقهاى خاص و روشن ارائه شود، تا مرزهاى دوستى و پیوندهاى عاطفى استوار گردد و پایدار بماند. سلام و دست دادن یكى از این امور است.

سلام، چراغ سبز آشنایى است.

وقتى دو نفر به هم مى رسند، نگاهها كه به هم مى افتد، چهره ها كه رو در رو قرار مى گیرد، نخستین علامت صداقت و مودت و برادرى، سلام دادن است و در پى آن، دست دادن و مصافحه.

دو نفر را تصور كنید كه به یكدیگر مى رسند، آشنا و دوست هم هستند. در این برخورد، بهتر است نخستین كلامشان چه باشد؟ آیا مناسب تر از سلام چیزى سراغ دارید؟

## مفهوم سلام

سلام، اطمینان دادن به طرف مقابل است كه: هم سلامتى و هم تندرستى تو را خواستارم، هم از جانب من آسوده باش و مطمئن، كه گزندى به تو نخواهد رسید. من خیرخواه تو هستم، نه بدخواه و كینه ورز و دشمن. نیز نوعى درود و تحیت اسلامى است كه دو مسلمان به هم مى گویند. این معناى شعار اسلامى سلام است.

دست دادن و دست هم را صادقانه به گرمى فشردن، نشان دیگرى از محبت و صمیمیت و خیرخواهى است. دلها را به هم نزدیكتر و محبت ها را بیشتر مى سازد. تماس دو دست، قلبها را به هم نزدیكتر مى كند، اگر منافقانه و دروغ و فریب نباشد!

دست در دست، چو پیوند دو قلب

گرمتر مى گردد،

دل آزرده دوست،

نرمتر مى گردد...

بارى... سلام، نام خداست و تحیت الهى. سفارش پیامبر است و امامان. تا آنجا كه فرموده اند: اگر كسى پیش از سلام، شروع به سخن كرد جواب ندهید:

(من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجیبوه (12) )

در حدیث دیگرى از امام صادق عليه‌السلام از قول خداوند نقل مى كند كه:

بخیل، كسى است كه از سلام دادن به دیگرى بخل ورزد:

(البخیل من بخل بالسلام (13) )

راستى... سلام دادن به دیگرى نه تنها چیزى از قدر و جایگاه انسان نمى كاهد و هیچ گونه ضرر و زیان مادى، پولى، آبرویى و... ندارد، بلكه محبت آور و صفابخش است و خداپسند و سیره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و روش و منش اولیاء الهى است. به علاوه، نشانه اى از تواضع و فروتنى و نداشتن كبر است. انسانهاى متواضع، نه تنها زیان نمى بینند، بلكه عزت و محبوبیت هم پیدا مى كنند. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

(من التواضع ان تسلم على من لقیت؛ (14) )

از نشانه هاى فروتنى این است كه به هر كس برخوردى، سلام دهى.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز فرمود:

(اذا تلاقیتم، فتلاقوا بالتسلیم و التصافح؛ (15) )

هرگاه یكدیگر را دیدار كردید، با سلام و دست دادن با هم دیدار كنید.

## ادب و آداب سلام

سیره رفتارى پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن بود كه به هر كه مى رسید حتى كودكان ابتدا به او سلام مى كرد، بخصوص در مورد سلام كردن به كودكان مى فرمود: پنج صفت است كه تا زنده ام، آنها را رها نخواهم كرد، یكى هم سلام دادن به كودكان است، تا پس از من سنت گردد (16).

این خصلت خجسته، از اخلاق حسنه و روحیه پاك و تواضع او سرچشمه مى گرفت. اینها درست؛ ولى ادب اقتضا مى كند كه كوچكترها به بزرگترها سلام كنند. در حدیث آمده است كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

كوچك به بزرگ سلام كند،

یك نفر به دو نفر،

و جمعیت كم به جمعیت فراوان،

و سواره بر پیاده،

و رهگذر، بر كسى كه ایستاده است.

و ایستاده بر كسى كه نشسته است (17).

و البته كه اگر جز این باشد، نشان تواضع نخواهد بود!

سلام را باید آشكارا، بلند و با صداى رسا ادا كرد. احادیث فراوانى با عنوان الجهر بالسلام و افشاء السلام آمده كه سفارش اكید دارد كه سلامها، رسا و بلند باشد، نه زیر لب و آهسته و نامفهوم و ناقص. جواب سلام نیز باید همین گونه باشد، یعنى بلند و واضح، تا طرف بشنود.

اگر در برخورد با دیگران یا ورود به جلسه و جمعى، یا رسیدن به خانه و محل كار، سلام بگویید، ولى آهسته، شاید سلامتان را نشنوند. با اینكه شما سلام داده اید، ولى به دلیل سر و صدا یا جمع نبودن حواس یا هر عامل دیگر، سلامتان را نشنوند، شما را بى ادب و بى اعتنا خواهند شمرد و متكبر خواهند پنداشت.

یا اگر سلام دیگرى را جواب دهید؛ اما آهسته و زیر لب، به گونه اى كه نفهمد و نشنود، شاید پیش خود فكر كند مساءله اى، خصومتى و... پیش آمده، یا شما سرسنگین و متكبر شده اید كه حتى جواب سلامش را نمى دهید یا با دشوارى و بى علاقگى جواب مى دهید.

راه جلوگیرى از این سوءتفاهمها و بدگمانیها، رعایت همان دستور دینى در معاشرتها است، یعنى آشكارا سلام كردن.

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید:

هرگاه یكى از شما سلام مى دهد، سلامش را آشكارا بگویید. نگوید كه سلام دادم، ولى جواب ندادند، شاید سلام داده ولى آنان نشنیده باشند! و هرگاه یكى از شما جواب سلام مى دهد، جواب را آشكارا و بلند بگوید، تا آن مسلمان دیگر نگوید كه سلام كردم ولى جوابم را ندادند (18) !

اگر سلام مستحب است، جوابش واجب است. البته بیشترین ثواب نیز از آن كسى است كه شروع به سلام كند.

آن كه سلام مى دهد، پاسخش را باید گرمتر و بیشتر داد، چرا كه سلام نوعى تحیت و هدیه از سوى یك مؤمن است و هدیه را باید پاسخى بهتر ارائه داد، تا نشان قدرشناسى باشد. و این تعلیم قرآن كریم است كه تحیت دیگران را به گونه اى بهتر پاسخ دهید:... (فحیوا باحسن منها) (19)، یا مثل همان را بازگردانید.

## دست دادن

گفتیم كه مصافحه هم، دوستى آور، كدورت زدا و محبت آفرین است. ما علاقه خود و صمیمیت را با دست دادن ابراز مى كنیم. برعكس، اگر با كسى كدورت و دشمنى داشته باشیم، از دست دادن با او پرهیز مى كنیم. به همین خاطر، این دستور مقدس و پربركت اسلامى، در تحكیم رابطه هاى دوستى و اخوت، ثمربخش است.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: هر دو نفر مؤمنى كه با هم دست بدهند، دست خدا میان دست آنها است و دست محبت الهى بیشتر با كسى است كه طرف مقابل را بیشتر دوست بدارد (20).

و نیز امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هنگامى كه دو برادر دینى به هم مى رسند و با هم دست مى دهند، خداوند با نظر رحمت به آنان مى نگرد و گناهانشان، آن سان كه برگ از درختان مى ریزد، فرو مى ریزد، تا آنكه آن دو از هم جدا شوند (21).

## شیوه مصافحه

دست دادن نیز، همچون سلام، ادب و آدابى دارد. یكى از آنها پیوستگى و تكرار است. در یك سفره و همراهى و دیدار، حتى چندبار دست دادن نیز مطلوب است.

ابوعبیده نقل مى كند: همراه امام باقر عليه‌السلام بودم. اول من سوار مى شدم، سپس آن حضرت. چون بر مركب خوش استوار مى شدیم، سلام مى داد و احوالپرسى مى كرد، چنان كه گویى قبلا همدیگر را ندیده ایم. آنگاه مصافحه مى كرد، هرگاه هم از مركب فرود مى آمدیم و روى زمین قرار مى گرفتیم، باز هم به همان صورت، سلام مى كرد و دست مى داد و احوالپرسى مى كرد و مى فرمود: با دست دادن دو مؤمن، گناهانشان همچون برگ درخت فرو مى ریزد و نظر لطف الهى با آنان است، تا از هم جدا شوند (22).

از آداب دیگر مصافحه، فشردن دست، از روى محبت و علاقه است، اما نه در حدى كه سبب رنجش و درد گردد (23).

جابر بن عبدالله مى گوید: در دیدار با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آن حضرت سلام كردم. آن حضرت دست مرا فشار داد و فرمود: دست فشردن، همچون بوسیدن برادر دینى است (24).

همچنین هنگام مصافحه، طول دادن و دست را زود عقب نكشیدن از آداب دیگر این سنت اسلامى است. در مصافحه، پاداش كسى بیشتر است كه دستش را بیشتر نگه دارد (25).

پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز این سنت نیكو را داشت كه چون با كسى دست مى داد، آن قدر دست خود را نگه مى داشت، تا طرف مقابل دست خود را سست كند و عقب بكشد (26).

بارى... محبت قلبى را باید آشكار ساخت.

علاقه، گنجى نهفته در درون است كه باید آن را استخراج و آشكار كرد، تا از بركاتش بهره برد. روشنترین خیر و بركتش، تقویت دوستیها و تحكیم آشناییها و رابطه ها است. به دستور اسلام، هرگاه مؤمنى را ملاقات مى كنید، مصافحه كنید، خوشرویى و چهره گشاده و بشاش و خندان به هم نشان دهید (27).

از آثار دیگر مصافحه، كینه زدایى است. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(تصافحوا، فان التصافح یذهب السخیمة (28) ) و ( تصافحوا فانه یذهب بالغل (29) )

مصافحه كنید و دست دهید، چرا كه آن، كینه و كدورت را مى زداید.

## دست دادن با زنان

بر اساس مكتبى بودن مرز دوستیها و رابطه و معاشرتها، دست دادن با نامحرم، حرام است و صرف دوستى و رفاقت و آشنایى و همكار بودن یا ملاحضات سیاسى و دیپلماسى در سفرهاى خارجى و دیدارهاى رسمى، دلیل نمى شود كه كسى با نامحرم و اجنبى، مصافحه كند. روشنفكر مآبى در این مساءله جایى ندارد. رسول خدا فرمود: با زنان دست نمى دهم (30) (البته زنان نامحرم). و در حدیث نبوى دیگرى آمده است:

اگر زنى بخواهد با مرد نامحرمى دست بدهد (كه نباید دست دهد) و ناچار باشد، یا بخواهد با او بیعت كند، از پشت لباس (و با وجود حایل و پوشش دست، دستكش) مانعى ندارد (31).

البته معیار عمل، فتواى مجتهدى است كه از او تقلید مى كنید و هر مسلمان متعهد، باید براى عمل خود ملاك و حجت شرعى داشته باشد.

3 - خوشرویى و خوشخویى

شاید گیراتر از حسن خلق، واژه اى نباشد كه ترسیم كننده روحى زلال و طبعى بلند و رفتارى جاذبه دار باشد. چیزى كه عنوان برجسته رفتار یك مسلمان است و معیار كمال ایمان یك مؤمن، آنگونه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز، به این فضیلت متعالى آراسته بود.

بخشى از اخلاق نیكو، در خوشرویى متجلى است، بخشى در خوشخویى و بخشى هم در خوشگویى. و چه خوش است كه به این سه خوش مبارك و مقدس، بپردازیم و از آنها كلیدى براى گشودن قلعه دلها و عاملى براى تحكیم رابطه ها بسازیم.

## خوشرویى

در مواجهه دو نفر با یكدیگر، پیش از هر سخن و عمل، دو صورت با هم روبرو مى شود. مواجهه دو انسان با هم و كیفیت این رویارویى چهره ها، نقش عمده در نحوه گفتار و رفتار دارد و رمز گشایش قفل دلهاست.

خوشرویى، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند.

هم در گفتار آشكار مى شود، هم در رفتار.

چه بسا رابطه ها و دوستیهایى كه با ترشرویى و اخم كردن و عبوس شدن به هم خورده است. از سرى دیگر مبداء بسیارى از آشناییها هم یك تبسم بوده است.

وقتى با چهره شكفته و باز با كسى روبرو مى شوید، در واقع كلید محبت و دوستى را به او داده اید. برعكس، چهره اخمو و ابروهاى گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را مى بندد.

اگر این خوشرویى و خنده رویى با نیت پاك و الهى انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، حسنه و عبادت به حساب مى آید.

از امام باقر عليه‌السلام سخن بیاوریم كه فرمود:

(تبسم الرجل فى وجه اخیه حسنة (32))

لبخند انسان به چهره برادر دینى اش حسنه است!

تبسم، مبداء بسیارى از آشناییها و زداینده بسیارى از غمها و كدورتهاست. شگفت از كسانى است كه از این كار بى زحمت و رنج و خرج، كه بركات فراوان دارد، طفره مى روند و به سختى حاضرند گلخنده مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند.

برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر مى سازد تا دل به دوستى با شما بسپارند. خنده رویى و بشاش بودن، دیگران را دل و جراءت مى بخشد، تا بى هیچ هراس و نگرانى، با شما باب آشنایى را باز كنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند.

اگر با خوشرویى، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبك كنید، كارتان عبادت است و اگر با یك تبسم، بتوانید خاطرى را شاد سازید، به خدا نزدیكتر شده اید. به قول حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دائم گل این بستان، شاداب نمى ماند |  | دریاب ضعیفان را، در وقت توانایى |

## غم زدایى

وقتى یك چهره گشاده و لبخند صمیمى، غمى را از دل مى زداید، چرا باید از این احسان دریغ كرد؟

بعضیها حضورى غم آفرین دارند، برخى هم محضرى غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهى اند كه قدرشان ناشناخته است.

سعدى مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفته بودم چو بیایى غم دل باتو بگویم |  | چه بگویم؟ كه غم از دل برود چون تو بیایى |

انسانها نیازمند محبت اند.

این تشنگى، جز با ملاطفت و خوشرویى برطرف نمى شود.

اگر اولین برخورد ما با كسى، به گونه اى باشد كه غم او را به شادى و نگرانى اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه اى به دنیاى صفا و سرور به رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است.

باز هم حدیثى از حضرت امام صادق عليه‌السلام:

(من اخذ من وجه اخیه المؤمن قذاة كتب الله له عشر حسنات؛ (33) )

كسى كه از چهره برادر دینى اش، رنج و اندوهى را بزداید، خداوند به پاداش آن، ده حسنه در نامه اعمالش مى نویسد.

مگر این كار نیك، چه اندازه زحمت دارد؟

البته این رفتار، نوعى هنرمندى در معاشرت است، قلبى مهربان مى خواهد و عاطفه اى سرشار و خصلتى نوعدوستانه. شاد كردن دیگران، چهره دیگرى از همین غمزدایى است. گاهى با توجهى، نگاهى، محبتى، كلامى، هدیه اى و... مى توان انسانى را مسرور ساخت و در نتیجه خدا را از خود راضى ساخت.

در این زمینه باز هم سخنى از پیشواى صادق شیعه بیاوریم كه فرمود:

(ایما مسلم لقى مسلما فسره سره الله عزوجل؛ (34) )

هر مسلمانى كه با مسلمانى دیدار كند و در برخورد، او را شادمان سازد، خداى متعال نیز او را مسرور خواهد ساخت.

وقتى مى توان با كلماتى و چهره و برخوردى خوش و دلپذیر، خاطرى را خرسند ساخت، چرا باید با گفتن كلماتى ناخوشایند و اندوه آفرین، غم بر چهره دیگرى نشاند و او را به یاد روزهاى تلخش انداخت و او را ماءیوس و دلسرد ساخت؟

هنرمند كسى است كه بتواند غبار غم از خاطره ها بزداید. باز به قول حضرت لسان الغیب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمن بویان، غبار غم چو بنشینند، بنشانند |  | پرى رویان قرار از دل چو بستیزند، بستانند |

## خوشگویى

از شاخه هاى دیگر حسن خلق، كه رابطه ها را استوارتر و پیوندها را صمیمى تر مى سازد، گفتار دلپذیر و شادى بخش است. متانت در سخن و ادب در گفتار و زیبایى در كلام، خصلت پاكدلان بى كینه است و خلق و خوى اولیاء دین.

ارزش انسان و جوهره وجودى اش را زبان و بیان روشن مى سازد:

یكى تحقیر مى كند، یكى تشویق.

یكى عیب جویى مى كند، دیگرى تحسین و تقدیر.

یكى ملامت مى كند، دیگرى پر و بال مى دهد و امید مى آفریند.

كدام یك خوبتر است؟

شما خودتان چگونه بیان و زبانى دارید؟ تلخ یا شیرین؟ گزنده یا مرهم گذارنده؟

آیا با دیگران همان گونه صحبت مى كنید كه دوست دارید دیگران با شما آن چنان حرف بزنند و خطاب كنند؟

پذیرایى از دیگران، همیشه با غذا و شیرینى و میوه نیست.

گاهى پذیرایى، با یك كلام خوب و سخن شایسته است. این اكرام، بالاتر از تغذیه و اطعام است، چرا كه گفتار شایسته و زیبا غذاى روح است.

گفتن یك آفرین، احسنت، بارك الله مگر چقدر هزینه و خرج دارد؟

كسانى هستند كه جان مى دهند، ولى حاضر نیستند یك كلام تشویق آمیز و محبت بار بر زبان جارى كنند. بشنویم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اسوه اخلاق حسنه و الگوى ادب و گفتار و رفتار است كه فرموده است:

(من اكرم اخاه المؤمن بكلمة یلطفه بها وفرج عنه كربته لم یزل فى ظل الله الممدود علیه الرحمة ما كان فى ذلك (35) )

هر كس برادر با ایمانش را با گفتن كلامى ملاطفت آمیز و غم زدا، مورد تكریم قرار دهد، تا وقتى او شادمان است، گوینده آن سخن همواره در سایه رحمت الهى به سر مى برد.

كلام تشویقى و آفرین و مرحبا گفتن بر عمل شایسته دیگرى نیز، از این گونه صالحات است. باز هم از كلام امام صادق عليه‌السلام بشنویم:

(من قال لاخیه المؤمن مرحبا كتب الله له مرحبا الى یوم القیامة؛ (36) )

هركس به برادر مؤمن خود مرحبا بگوید، خداى متعال تا روز قیامت براى او مرحبا و آفرین مى نویسد.

غیر از پاداش الهى، تأثیرات اجتماعى خوشگویى در نرم ساختن دلها و جلب عاطفه ها و استوار ساختن رابطه ها مشهود است. آنكه خوش سخن باشد، از دیگران نیز كلام نیكو مى شنود. این جهان كوه است و فعل ما ندا و البته كه حرف و سخن ما هم در كوهستان زندگیها انعكاس دارد و خوبى آن به خود ما منعكس مى شود.

كسى كه گفتار مؤ دبانه داشته باشد، دیگران نیز با او مؤ دب سخن خواهند كفت. وگرنه... كلوخ انداز را پاداش، سنگ است. از كلام مولا على عليه‌السلام است كه:

(اجملوا فى الخطاب تسمعوا جمیل الجواب؛ (37) )

زیبا خطاب كنید، تا جواب زیبا بشنوید!...

كیفیت برخورد ما با انسانهاى دیگر، همان نتیجه را به ما برمى گرداند. ادب، ادب مى آورد و توهین و فحش، بدزبانى و اهانت متقابل را در پى دارد.

## خوشخویى

از رموز موفقیت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دعوت و رسالت خویش، اخلاق نیكو و برخورد شایسته و جذاب با مردم بود. حسن خلق آن حضرت، امتیاز بارز آن مظهر راءفت و رحمت بود. با همین اكسیر اعظم دلها را جذب مى كرد، دشمنان را دوست مى ساخت، كینه ها را به مهربانى مبدل مى كرد، الفت مى آفرید و پیوند مى داد، دلها را با دلها، دستها را با دستها! و به همین سبب مدال (انك لعلى خلق العظیم) (38) از خداى عظیم دریافت مى كرد.

كلام نرم، رفتار شایسته، گفتار امیرالمؤمنین مؤ دبانه و جاذبه دار، تحمل فراوان و حلم و بردبارى و چهره گشاده و بشاش، از مظاهر و جلوه هاى حسن خلق است. به تعبیر دیگر، وقتى محبت خود را به دیگران ببخشید، در حوادث، صبور و شكیبا باشید، خشم خود را فرو خورده، خویشتن دارى كنید، بدى را با خوبى پاسخ دهید و از خشونت و عصبانیت و بد زبانى و تحقیر و توهین و تكبر به دور باشید، داراى حسن خلق هستید.

اگر خداوند به صاحبان حسن خلق، پاداش جهاد و شهادت مى دهد، بیجا و گزاف نیست، چرا كه این هم نوعى مجاهده دارد. پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى تثبیت و گسترش همین كمالات اخلاقى و خوشخویى برانگیخته شد. از كلمات نورانى او است:

(ان الرجل یدرك بحسن خلقه درجة الصائم القائم (39) )

گاهى انسان در سایه خوشخویى، به مقام و رتبه روزه داران شب زنده دار مى رسد!

انسى كه مؤمنان با یكدیگر مى گیرند، بسیار قیمتى و باارزش است و این در سایه خوش اخلاقى پدید مى آید كه حلقه وصل انسانها به هم است. در جوامع غربى، برخوردها اگر شاد و همراه با لبخند است، آن خوشرویى ها حركات سطحى و ظاهرى است و ریشه در عمق دلها ندارد. اخلاق امریكاى و اروپایى، تصنعى است. اما حسن خلق و خوش برخوردى در جوانع ایمانى و اسلامى، ریشه در متن عقیده دارد و انسانها با هم یكدل و صمیمى اند، و دلسوز و رؤ وف و با محبت!

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رابطه مؤمن با مؤمن و برخوردشان را با هم، همچون رسیدن یك تشنه به آب سرد و گوارا مى داند كه با آن سیرابى مى شود:

(ان المؤمن لیسكن الى المؤمن كما یسكن قلب الظماءن الى الماء البارد. (40))

در كجاى اخلاق غربى، این حالت یافته مى شود؟

در معاشرت مسلمانان با هم، باید همدلى، بیش از وحدت فیزیكى و پیوند سطحى حاكم باشد، تا به انس والفتهاى پایدار و رابطه هاى درونى بیانجامد. با سلام و مصافحه و حسن خلق و چهره باز و لبخند محبت زا و غم زدا و برخورد نیك، این مهم تاءمین مى شود. میزان اسلامى بودن اخلاق هر مسلمان را باید در نحوه معاشرتش با دیگران جستجو كرد. خوش خلقى، دین و مرام مسلمانى است. به فرموده حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ایمان كسى كاملتر است كه اخلاقش بهتر باشد، كسى به پیامبر شبیه تر و به او نزدیكتر است كه خوش خلق تر باشد (41) و به تعبیر امام صادق عليه‌السلام:

پس از عمل به واجبات الهى، محبوبترین كارها نزد خداوند، آن است كه انسان اخلاقى سازگار با مردم داشته و اهل مداراباشد (42)

بارى... گفتار و رفتار ما آیینه شخصیت ماست، بكوشیم هر چه روشنتر و شفاف تر باشد.

4 - مردم دارى

یكى از ضرورتهاى اخلاق مسلمانى و معاشرت مكتبى، مردم دارى است، یعنى با مردم بودن، براى مردم بودن، در خدمت دیگران بودن، شریك درد و رنج و راحت و غم دیگران بودن. همراهى و همدردى و همگامى و همخونى با دیگران و هر نام دیگرى كه بتوانى بر روى آن بگذارى، لیكن واقعیت، همه یكى است، یعنى خود را خدمتگزار و غمخوار دیگران دیدن و دانستن.

این، رمز و راز حیات اجتماعى یك مسلمان است و براى او پایگاه مردمى و برخوردارى از راءفت و رحمت و مودت و حمایت مردم را فراهم مى آورد.

ماهى به آب زنده است و یك مسلمان اجتماعى، به حسن سلوك با دیگران.

باید دید چه چیزهایى و چگونه رفتارهایى و چه روحیاتى این زمینه و موقعیت و پایگاه را براى انسان پدید مى آورد؟ وقتى هدف یك مسلمان، خدمت بیشتر به همنوعان است، باید راه و رسم آن را هم آموخت. مردم دارى یكى از این رمزها است.

## نمودهاى مردم دارى

بدون شناخت نمودها و شاخصهاى مردم دارى و این خصلت نیكو، نمى توان به رمز آن دست یافت. چه روحیه ها و خصلتهایى سبب جذب دیگران مى شود؟ جذبى كه راهگشاى توفیق بیشتر براى خدمت و همدلى باشد. برخى از این نمودها از این قرار است:

### 1 - خوش اخلاقى

حسن خلق، كمندى است كه دیگران را در دام محبت اسیر مى كند. كیست كه از برخورد شایسته خوشش نیاید و جذب چنین انسانى نشود؟

از امام صادق عليه‌السلام پرسیدند:

حد و مرز اخلاق نیك، چیست؟

فرمود: آن است كه:

اخلاقت را نرم كنى،

كلامت را پاكیزه سازى،

و با چهره اى باز و گشاده با برادران دینى ات روبرو شوى (43).

گشاده رویى، از بارزترین صفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود كه سهمى عمده در جذب مردم به اسلام و شیفتگى آنان به شخص پیامبر اسلام داشت. خداوند درباره این خصلت مردمى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرماید:

(فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاء غلیظ القلب لانفضوا من حولك؛ (44) )

به خاطر رحمت الهى بود كه براى مردم نرم شدى و اگر تندخو و خشن و سخت دل بودى از دور تو پراكنده مى شدند.

در ادامه آیه مى فرماید: پس، از آنان در گذر، بر ایشان استغفار كن، و در كار با آنان مشورت نما.

گویا كه عفو، استغفار و مشورت، نمونه هاى دیگرى از حسن خلق و رفتار مردم دارانه و جاذب است، چرا كه نوعى اعتماد به مردم و به حساب آوردن آنان است و چنین برخوردى، عامل جاذبه شخص مى گردد.

### 2 - عفو و گذشت

كینه توزى و لجاجت، ویژه روحهاى حقیر و همتهاى پایین است.

برعكس، آنان كه نظر بلند و روح بزرگ دارند، پوزشها را مى پذیرند، از خطاهاى دیگران چشم مى پوشند و از حق شخصى خویش در مى گذرند. بلند نظرى انسان، عامل محبت دلهاى دیگران است. براى خود انسان نیز نوعى لذت روحى دارد و گفته اند: در عفو، لذتى است كه در انتقام نیست.

عفو و گذشت و چشم پوشى و نادیده گرفتن لغزشهاى دیگران، دانه هاى جلب محبت است و دیگران را خوشبین، وفادار و بامحبت نگاه مى دارد.

امام سجاد عليه‌السلام در دعاى بلند مكارم الاخلاق، از خداوند این گونه مى طلبد:

خداوندا!...

مرا ثابت قدم و استوار بدار، تا با ناخالصان و دغلها، خیر خواهانه برخورد كنم،

و هر كس از من دورى گزید، من به او نیكى كنم،

و به كسى كه مرا محروم كرده، بذل و عطا كنم،

و با آن كه با من قطع رابطه كرده، بپیوندم،

و كسى را كه غیبت مرا كرده است، به خوبى یاد كنم،

توفیقم ده كه نیكى را سپاسگزار باشم،

و... از بدى، چشم پوشم و درگذرم (45).

### 3 - بخشش و محبت

آدمیزاد، بنده احسان است. به هركس نیكى كنى، او را رام و مطیع خویش مى سازى و به هر كس محبت و لطف كنى، قلعه دلش را فتح كرده اى. به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده حلقه بگوش، ار ننوازى، برود |  | لطف كن لطف كه بیگانه شود حلقه بگوش |

این تعلیم حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه:

اى مردم!

مى دانم كه نمى توانید با اموالتان همه مردم را راضى كنید، ولى با چهره باز و گشاده رویى و خوش اخلاقى، مى توانید (46).

و سخن مولایمان حضرت امیر عليه‌السلام چنین است:

(بالایثار یسترق الاحرار؛ (47) )

آزادمردان، با ایثار، بنده و غلام مى شوند.

البته بنده و غلام خوبیها و كرامتهاى اخلاقى. این هم گام دیگرى در جذب دلها و ایجاد الفتها و تحكیم رابطه هاى عاطفى در جامعه بشرى است.

### 4 - واضع و خاكسارى

همچنان در پى بیان نمونه هایى از روحیه مردم دارى هستیم. افتادگى و تواضع و فروتنى، یكى دیگر از این ویژگیهاست. چنین كسان مى توانند مردم را دور شمع وجود خودشان جمع كنند، آن گونه كه پیامبر خدا بود و انجام مى داد. تكبر، پشت انسانها را خالى مى كند و زیر پا را هم!

مردم، از پیرامون افراد مغرور و متكبر و خودخواه، پراكنده مى شوند. برعكس آن، تواضع، مردم را به محبت و عنایت و حمایت مى كشاند.

امام على عليه‌السلام فرموده است:

سه چیز موجب محبت دیگران مى شود: (الدین و التواضع و السخاء (48))

دیندارى، فروتنى و بخشندگى.

مغروران و خود بزرگ بینان، هرگز نمى توانند با جمعى كار كنند و حمایت آنان را همواره با خود داشته باشند. اگر هم چند صباحى مردم در پى آنان باشند، به تدریج رهایشان مى كنند. مى گویى نه؟ به اطراف و دوستانت بنگر، و به آنان كه كارى در دستشان است دقت كن. ببین متكبران در میان مردم جا دارند، یا متواضعان؟

### 5 - حوصله و تحمل

سعه صدر، وسعت نظر و ظرفیت لازم داشتن، از نمونه هاى دیگر مردم دارى است. گاهى افراد، بى حوصله اند، از جایى و چیزى ناراحتى دارند، یا ضرر و آسیبى دیده اند، یا تحت فشار و گرفتارى اند، توقعشان بالاست، عصبانى مى شوند، حرف تند مى زنند و...

آن كه صبور باشد و بردبار، مى تواند با مردم كنار آید،

آن كه تحمل حرفها، تندیها و بداخلاقیها را در مكتب صبر، تمرین و تجربه كرده باشد، مى تواند در ارتباط با مردم، به خدمت خویش و حضور كریمانه در كنارشان ادامه دهد. خود تحمل و مقاومت، براى انسان، هوادار درست مى كند. از كوره در نرفتن، بردبارى نشان دادن، خشمگین نشدن، از آثار این ظرفیت است. كسى كه از این ویژگى اخلاقى برخوردار باشد، از یارى و حمایت دیگران هم برخوردار خواهد بود. باز بشنویم از كلام امیرالمؤمنین عليه‌السلام كه فرمود:

(بالحلم تكثر الانصار) (49).

و نیز این كلام نورانى آن حضرت:

(بالاحتمال و الحلم یكون لك الناس انصارا و اعوانا (50). )

كه هر دو سخن، معناى مشابه دارد، یعنى: در سایه حلم و بردبارى و تحمل است كه یاوران زیاد مى شوند و مردم، پشتیبان و حامى تو مى گردند.

این خصلت، بویژه براى كسانى كه با مردم در تماس و ارتباط بیشترى اند و در معرض مراجعات، طرح سئوالها، نیازها، توقعات و مشكلاتند، ضرورى تر و از مهمترین صفات شایسته براى مسؤ ولان است.

### 6 - تفقد و رسیدگى

مردم، بویژه گرفتاران و دردمندان، نیازمند احوالپرسى، رسیدگى، سركشى و در یك كلمه تفقدند.

گاهى یك احوالپرسى و سلام، شادابى روح و نشاط زندگى فراوانى (براى هر دو طرف) پدید مى آورد.

گاهى نوشتن یك نامه یا تلفن كردن به یك آشنا و فامیل، محبتها و صفاهاى بسیارى ایجاد مى كند.

گاهى سر زدن به همسایه و عیادت یك بیمار و شركت در یك مجلس ختم یا عروسى، مبداء بسیارى از دوستیهاى ماندگار مى شود.

دید و بازدیدهاى خانوادگى، دلها و زندگیها را به هم مربوط مى كند.

پرسیدن از گرفتاریها و مشكلات دیگران و تلاش در حل و رفع آنها، در دلها را به روى انسان مى گشاید.

پس چه باید كرد؟ روشن است: با مردم زیستن، با همسایه ها و همشهریها و همكاران و معاشران و همنوعان، جوش خوردن، انس گرفتن، در رنج و راحت دیگران شریك شدن، فاصله ها را با دیگران كوتاه كردن، قطع رابطه ها را به آشتى بدل كردن، اختلافها و كدورتها را زدودن و...

اینها همه عمل صالح است.

و خداوند چنین نیكوكاران را دوست مى دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاتوانى به جهان خدمت محتاجان كن |  | به دمى یا دِرمى یا قلمى یا قدمى |

مردم دارى، اخلاق زیبنده مسلمانى است كه مى خواهد از الگوهاى دینى و ارزشهاى مكتبى الهام بگیرد و زندگى اسلامى داشته باشد.

باید با عمل، دگران را جذب كرد، نه با حرف! گفتار بى عمل، چكِ بى محل است. و مردم دارى، اخلاق انبیا و اولیاست...

5 - صله رحم

خویشاوندان، ارتباط خونى با هم دارند. شاخ و برگهاى یك درختند و گلهاى یك بوستان. پس، ارتباطشان هم طبیعى است و قطع رابطه و رفت و آمد میان اقوام، عارضه اى ثانوى و یك بیمارى اجتماعى و آفت خانوادگى به حساب مى آید و اگر بى دلیل باشد، زشت و نارواست. اگر دلیلى هم داشته باشد، قابل رفع و شایسته تجدید رابطه است.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

(صلة الرحم توجب المحبة) (51)؛

پیوند با خویشاوندان (صله رحم) محبت مى آورد.

روشن است كه قطع این رابطه هم، سردى و كدورت و جدایى دلها را در پى دارد. در احادیث، از صله رحم به عنوان محبوب كننده انسان میان بستگان یاد شده است: صلة الرحم... محبتة فى الاهل (52)؛

سفارش اكید دین، بر این است كه حتى با آنان كه با شما بریده و قطع رابطه كرده اند، صله رحم و تجدید رابطه كنید (صل من قطعك) كه این، نوعى ایثار و گذشتِ فوق العاده مى طلبد.

محدوده این پیوند نیز گسترده است و هر بهانه را از دست انسان مى گیرد. امام صادق عليه‌السلام مى فرماید:

(صل رحمك و لو بشربة من ماء؛ (53) )

صله رحم كنید، هرچند در حد خوردن جرعه آبى باشد.

در حدیث معروف دیگرى آمده است:

(صلوا ارحامكم و لو بالسلام؛ )

هرچند با سلام گفتن، با خویشاوندان پیوند برقرار كنید.

آنچه گاهى مانع رفت و آمدهاى خانوادگى و دیدارهاى خویشاوندان یا دوستان مى شود، توقعات بالا، هزینه و مخارج، معطلى رفت و برگشت، وقت نداشتن افراد و... است. اما اگر به حداقل هم راضى باشیم و لحظه اى نشستن و حالى پرسیدن و آبى و چایى خوردن و برخاستن، یا از همان دم در، سلام كردن و جویاى حال شدن و برگشتن هم باشد، صله رحم ها بیشتر و ارتباطها قویتر خواهد گشت.

## آثار و نتایج

این نوع پیوند، فواید بسیار و آثار دنیوى و اخروى فراوانى دارد كه از احادیث بسیار آن، تنها به دو نمونه زیر، اكتفا مى كنیم:

حضرت امام باقر عليه‌السلام فرمود:

(صلة الارحام تزكى الاعمال و تنمى الاموال و تدفع البلوى و تیسر الحساب و تنسى ء فى الاجل؛ (54) )

صله ارحام، اعمال را پاك، اموال را افزون، بلاها را دفع، حساب را آسان مى كند و اجل را به تاءخیر مى اندازد.

همچنان كه مى بینید، نتایج یاد شده، برخى به امور دنیوى مربوط است، برخى هم نتایج اخروى و پاداشهاى خدایى را نسبت به این عمل، بازگو مى كند.

حدیث دیگر از امام صادق عليه‌السلام است:

(صلة الارحام تحسن الخلق و تسمح الكف و تطیب النفس و تزید فى الرزق و تنسى ء الاجل؛ (55) )

صله رحم، اخلاق را نیكو، دست را بخشنده، دل و جان را خوش مى سازد، رزق را مى افزاید و اجل و مرگ را به تاءخیر مى اندازد.

این كار نیك و ساده، آن قدر سازنده و مفید است و آنچنان مورد رضاى پروردگار، كه گاهى تقدیر الهى به خاطر آن عوض مى شود و خداوند به پاداش این عمل نیكو، بر عمر كسى مى افزاید. در مقابل، قطع رابطه ها و بریدن از خویشاوندان، به حدى شوم و نفرت بار و در نظر خداوند، ناپسند است كه عمر را مى كاهد.

به این حدیث تكان دهنده توجه كنید:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ما چیزى را جز صله رحم سراغ نداریم كه عمر را زیاد كند، تا آنجا كه گاهى تا زمان مرگ یك نفر، سه سال مانده است، ولى او اهل صله رحم مى شود. آنگاه خداوند سى سال بر عمرش مى افزاید و سى و سه سال دیگر زنده مى ماند. و گاهى عجل كسى سى و سه سال است، به خاطر قطع رحم و گسستن رابطه هاى خویشاوندى، كاهش مى یابد و عجلش سر سه سال فرا مى رسد (56).

## مرز صله رحم

این ادب معاشرت، اختصاص به بستگان پاك و با تقوا و حزب اللهى هم ندارد. یك وظیفه اخلاقى است، حتى نسبت به آنان كه اهل گناهند. چه بسا به بركت رفت و آمدهاى بستگان صالح، فاجران هم راه صلاح پیش گیرند و تاثیر بپذیرند. گاهى ترك مراوده و رفت و آمد، سبب مى شود كه بستگان معصیت كار، در گناه و بیراهه خود، بیشتر پیشروى كنند، ولى حفظ رابطه، جلوى بدتر شدن آنان را مى گیرد. در این صورت، تكلیف، همچنان نگهبانى از این خط ارتباط و پیوند خویشاوندى است.

یكى از شیعیان از امام صادق عليه‌السلام مى پرسد: برخى خویشاوندانم خط و تفكر دیگرى دارند، غیر از فكر و مرامى كه من دارم. آیا آنان بر من حقى دارند؟ حضرت فرمود: آرى، حق قرابت و خویشاوندى را چیزى قطع نمى كند. اگر با تو همفكر و هم عقیده باشند، دو حق بر تو دارند: یكى حق خویشاوندى، دوم حق اسلام و مسلمانى (57).

حتى اگر بستگان، مایه آزار انسان را هم فراهم كنند، باز حق گسستن پیوند را نداریم. در حدیث آمده است:

مردى خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و عرض كرد: یا رسول الله! من خویشاوندانى دارم كه من با آنان پیوند مى كنم و رابطه دارم، اما آنان آزارم مى دهند. تصمیم گرفته ام آنان را ترك كنم. حضرت رسول فرمود: آنگاه، خدا هم تو را ترك مى كند!... گفت: پس چه كنم؟ رسول خدا فرمود: به كسى كه محرومت كرده، عطا كن، با كسى كه از تو بریده، رابطه برقرار ساز، كسى كه بر تو ستم كرده، از او درگذر. هرگاه چنین كردى، خداوند پشتیبان تو خواهد بود (58).

از على عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

(صلوا ارحامكم وان قطعوكم؛ (59) )

با خویشاوندانتان پیوند و رفت و آمد داشته باشید، هر چند آنان با شما قطع رابطه كرده باشند.

سنتِ صله رحم، از نیكوترین برنامه هاى دینى در حیطه معاشرت است. گرچه شكل نوین زندگى و مشغله هاى زندگى هاى امروزى، گاهى فرصت این برنامه ها را از انسانها گرفته است، ولى حفظ ارزشهاى دینى و سنتهاى سودمند و ریشه دار دینى، از عوامل تحكیم رابطه ها در خانواده ها است. بویژه در مناسبتهاى ملى، در اعیاد و وفیات و آغاز سال جدید، فرصت طبیعى و مناسبى براى عمل به این سنت دینى است.

باشد كه بر دستورالعملهاى مكتب در بعد اجتماعى و خانوادگى، وفادار بمانیم و صفاى زندگى را در سراب غربزدگى و تقلید از فرهنگ بیگانه نبازیم.

6 - دید و بازدید

آنچه روحیه ها را شاداب و زندگیها را باصفا مى سازد، دیدار است. چه دیدارهاى دوستانه، چه خویشاوندانه! بویژه اگر در دیدارها، سخنان دلنشین گفته شود و خاطرات شیرین و همفكرى در مسیر گشایش مشكلات.

زیارت برادران دینى رفتن و دیدار مؤمنان، مورد سفارش اولیاء دین است؛ كه هم رابطه هاى درونى آحاد امت را استوارتر مى سازد، هم محبتها را مى افزاید و هم كدورتها را مى زداید و هم خدا و هم رسول خدا را خوشحال مى سازد؛ و چه كار نیكى بهتر از این؟...

بجاست كه این گونه دیدارها به خاطر خدا و با انگیزه خلوص و عمل به سنت دین باشد، نه روى طمع هاى دنیوى و انگیزه هاى مادى و سودگرایانه و سوداگرایانه!

## محتواى دیدارها

گاهى رفت و آمدها و زیارتها، به جاى سودمندى، زیانبار است و به جاى آنكه بهره تربیتى یا پاداش اخروى داشته باشد، محصولى جز افزایش گناه یا هدر رفتن فرصتها ندارد. هوشیاران مى كوشند از همه دیدارها سود ببرند و از تباهى فرصت، جلوگیرى كنند.

باید با حصار شكنى، خود و زندگى خود را از انزوا درآورد و روحیه جمعى و تعاون و همزیستى را حمایت كرد. آنان كه پاى خود و خانواده خود را از رفت و آمد با افراد با ایمان و خانواده هاى شریف و با فرهنگ مى برند، راه خیر را به روى خود مى بندند. مگر نه اینكه این گونه انزواها، حالتى از یاءس براى انسان پدید مى آورد و افسرده مى سازد و نشاط از چنین زندگیهایى رخت برمى بندد؟!

امام صادق عليه‌السلام به اصحاب خویش سفارش مى فرمود:

(تزاوروا و تلاقوا و تذاكروا امرنا و احیوه (60)؛ )

به دیدار و ملاقات یكدیگر بروید و امر ما را یاد كنید و به یاد هم آرید و آن را زنده نگهدارید. این حدیث، محتواى سازنده و تربیتى و جهت دار و هدفدار بودن دیدارها را تبیین مى كند. ملاقاتهایى كه شیعیان اهل بیت داشتند، محتوایى مكتبى داشت و به توصیه امام، احیاى امر و زنده نگهداشتن مرام و مكتب و فلسفه سیاسى امامت شد، تا امت، روح و جان یابد و به بیراهه نیفتد.

## بهره هاى دیدار

مناسب است در سایه ملاقاتها و دید و بازدیدها، خانواده ها و افراد، از دردها و مشكلات یك دیگر آگاه شوند و در حد توان، در رفع آنها بكوشند. مشورت و هم دلى و همدردى، گوشه اى از این بهره هاست. تشریك مساعى را حل معضلات و رسیدگى به نیازمندان، گوشه اى دیگر.

خیثمه مى گوید: خدمت حضرت امام باقر عليه‌السلام رسیدم تا با آن حضرت خداحافظى كنم. امام فرمود:

اى خیثمه! هر كدام از دوستان و هواداران ما را دیدى، سلام را به آنان برسان و آنان را به تقوا الهى توصیه كن و سفارش كن كه توانگرانشان به فقیران سر بزنند، توانمندان و ناتوانان سركشى كنند، زندگان در تشییع جنازه مردگان شركت كنند، در خانه هاى هم، یكدیگر را دیدار كنند. این گونه دیدارها سبب احیاء امر ما (خط ولایت و رهبرى اهل بیت) مى گردد. (61)

اگر دیدارها، چنین بركتهایى نداشته باشد، جز اتلاف وقت و سرمایه چیزى نیست!

وقتى جمعى دور هم مى نشینند و ساعتى را به صحبت مى گذرانند، در جمع بندى پایانى، اگر دیدند از آن همه صحبت، چیزى نه در یاد مانده، نه سودى به كف آمده، دریغ از آن اتلاف فرصت، اما اگر بحث هاى علمى و اجتماعى، به روشنگرى افكار كمك كند. نقل خاطرات و سرگذشتها، براى دیگران عبرت آموز و راهگشا باشد، بازگویى حالات دیگران، حس همدردى و كمك رسانى را تقویت كند، اینجاست كه ملاقات، به بهره ورى رسیده است.

## زیارت مؤمن

در یك جامعه ایمانى، همبستگى اهل ایمان ضرورى است. این پیوند، در سایه دیدارها پدید مى آید و استحكام مى یابد. در روایات، بابى تحت عنوان زیارت المومن است كه به این گونه دیدارها تاكید دارد.

امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

(مازار مسلم اخاه المسلم فى الله ولله الا ناداه الله عزوجل: ایها الزائر طبت و طابت لك الجنة؛ (62) )

هیچ مسلمانى برادر دینى اش را در راه خدا و براى خدا زیارت نمى كند، مگر آنكه خداى متعال به او ندا مى دهد: اى دیدار كننده! خوش به حالت، بهشت براى تو سزاوار و گوارا باد!

در این دیدارها، دو ركن وجود دارد: دیدار كننده و دیدار شده (زائر و مَزور). آنكه پیشقدم در زیارت مى شود، فضیلت بیشترى دارد و پاداشى افزونتر. این سخن از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود:

(الزائر اخاه المسلم اعظم اجرا من المزور؛ (63) )

آنكه برادر مؤمن خود را دیدار مى كند، پاداشى بزرگتر از شخص دیدار شده دارد.

آنان كه كار را بهانه كاستن از دیدارها و صله رحمها و رفت و آمد مى كنند، باید خود اینها را هم كار به حساب آورند، بلكه از بهترین كارها. این، اقتدا به سیره رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. در حدیث است: هر گاه پیامبر خدا یكى از مسلمانان را سه روز نمى دید، از حال او مى پرسید. در پاسخ سوال پیامبر، اگر مى گفتند كه غایب است (مثلا سفر رفته) برایش دعا مى كرد. اگر حاضر بود، به دیدارش مى رفت و اگر بیمار بود به عیادتش مى شتافت (64).

## دیدار حضورى

برخى به هر دلیل، عیادت و زیارت و احوالپرسى شان غیر حضورى است. مى كوشند تا از طریق این و آن، یا از راه تلفن و نامه احوالپرسى كنند و تماس داشته باشند. گرچه از این رهگذر، كسب اطلاع مى توان كرد؛ ولى دیدار رویاروى و نشست و گفتگوى چهره به چهره، حلاوت و بركتى دیگر دارد.

در احادیث، عنوان تزاور و ملاقات مطرح است. دیدن و ملاقات كردن حضورى البته احوالپرسى تلفنى هم خیلى خوب است و نوعى صله رحم محسوب مى شود، ولى جاى دیدار حضورى را پر نمى كند. نامه نوشتن به اقوام و دوستان نیكو است، اما بار سفر بستن و حضورا خدمت پدر و مادر و بستگان و آشنایان رسیدن و آنان را شاد كردن، ثوابى مضاعف و تاثیرى افزونتر دارد. مى گویید نه؟ امتحان كنید!

شما خودتان از دیدار چهره برادر یا فرزند یا دوست بیشتر خوشحال مى شوید اگر از سفر آیند یا شنیدن صدایشان از آن سوى سیمهاى مخابرات؟ تازه، این خودش نشان محبت بیشتر و صمیمیت و یكدلى در رابطه ها است. اگر هنگام درگذشت یكى از اقوام، از دوستان و آشنایانتان كسى تلگراف تسلیت بفرستد، یا آنكه از شهر و محله خود پیش شما آمده، از نزدیك در غمتان شریك شود و در مراسمتان شركت كند، كدام یك را صمیمى تر مى یابند؟ رفت و آمد خودتان با دیگران نیز چنین است. هرگز به تلفن و نامه قناعت نكنید و صدا و دستخط و عكس را به جاى دیدار حضورى ننشانید.

اویس قرنى را شنیده اید كه از مادر اجازه گرفت و از یمن به مدینه آمد، تا، محبوبش، محمد مصطفى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را یك بار ببیند و برگردد... و چنان شد كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من بوى بهشت را از سوى قرن مى شنوم، چه بسیار مشتاق تو هستم، اى اویس قرن! (تفوح روایح الجنة من قبل قرن، و اشوقاه الیك یا اویس القرن! (65) )

در همین دیدارهاى حضورى است كه نشاط خاطر و بهره ورى از تجارب و سخنان نهفته است. امام هادى عليه‌السلام فرموده است:

(ملاقاة الاخوان نشرة و تلقیح العقل و ان كان نزرا قلیلا؛ (66) )

دیدار برادران، سبب انبساط خاطر و بارورى اندیشه است، هرچند كوتاه و اندك باشد.

با این همه آثار و بركات، دیگر چه جاى درنگ. بهانه جویى و عذر تراشى براى ترك مراوده و رفت و آمد؟! براى این گونه دیدارها، باید در پى بهانه بود و هر فرصتى را مغتنم شمرد،... البته تا حدى كه به مزاحمت نیانجامد و موجب اتلاف وقت دیگرى نشود.

وقتى كسى از مسافرت برمى گردد، یا خداوند به كسى فرزندى عنایت مى كند، یا ازدواجى صورت مى گیرد، یا خانه جدیدى خریدارى مى شود، یا خداى ناكرده بیمارى و كسالتى براى كسى پیش آید، اینها همه بهانه تجدید عهد و دیدار حضورى است. حتى اگر او هم مهمانى ندهد، ولى در صورت فراهم بودن شرایط، رفتن به دیدار و گفتن خوشامدى، تهنیتى، تبریكى، تسلیتى، خدا شفا دهدى، چشم روشنى و... مناسب است و این دیدارها مایع تحكیم دوستیها است.

پیامبر رحمت فرمود: (الزیارة تنبت المودة) (67)

دیدار، دوستى آور است.

## دیدار كریمانه

چه خوب كه در دیدارها، قصد قربت كنید و اینها را به حساب خدا بگذارید. اگر معامله و سودا هم مى كنید، با خدا سودا كنید، تا اجر ببرید. نگویید: من چند بار رفته ام، آنها نیامده اند، نوبتى هم كه باشد، حالا نوبت آنها است...

در بهره ورى از ثواب و پاداش الهى كه نباید این گونه محاسبات را به میان كشید. درست است كه هر دیدى، بازدیدى دارد و هر سلامى، علیكى و هر نامه اى جوابى! ولى گاهى هم باید كریمانه و بزرگوارانه برخورد كرد. دیدار مومن، دیدار خدا است و چقدر ثواب دارد. در حدیث قدسى آمده است كه خداوند مى فرماید:

(ایما مسلم زار مسلما فلیس ایاه زار، ایاى زار و ثوابه على الجنة؛ (68) )

هر مسلمانى كه به دیدار مسلمانى برود، او را نه، بلكه مرا زیارت كرده است و پاداش او بر عهده من، بهشت است. چه چیزى بالاتر از این؟ دیدار مومن، همپاى دیدار خدا!

از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام روایت است:

هر مومنى كه به قصد دیدار مومن دیگر بیرون رود و او را همراه با معرفت به حقوقش زیارت كند، به پاداش هر گامش در این راه، خداوند حسن اى براى او مى نویسد و سیئه اى از او محو مى كند و درجه اى مى افزاید. چون در بزند، درهاى آسمان به رویش باز مى شود و چون با یكدیگر ملاقات و مصافحه و معانقه كنند، خداى متعال رو به فرشتگان كرده و مباهات مى كند كه: دو بنده ام را بنگرید! به خاطر من با هم دوستى و دیدار مى كنند. بر من است كه از این پس از عذاب، مصونشان دارم. و چون برگردد، فرشتگان بدرقه اش مى كنند و اگر تا شب بعد، از دنیا برود، از حساب، معاف مى شود (69)...

وقتى دیدارها این همه فضیلت و ثواب و آثار دنیوى و اخروى دارد، چه محرومند آنان كه به بهانه هاى مختلف یا لجاجتها و اندیشه هاى كودكانه و حقیرانه، با هم قهر یا ترك رفت و آمد مى كنند و درهاى بركت را به روى خویش مى بندند!

گرماى دلها در سایه دیدارهاى صمیمانه و معاشرتهاى مخلصانه و آمیخته به صداقت و مودت است.

كانون زندگى و خانواده ها را گرمتر كنیم، با معاشرت و مودت و دیدار...

7 - آداب مهمانى و ضیافت

از برجسته ترین خصلتهاى نیكمردان و آزادگان، كرم و سخاوت است. و همین آزادگى از تعلقات و خوى بذل و بخشش است كه دیگران را اسیر محبت و احسان مى كند.

ضیافت و داشتن دستى باز و سفره اى گشوده و عطایى پیوسته و مهمان دارى و مهمان نوازى، از نشانه ها و جلوه هاى این روحیه فتوّت و جوانمردى است.

معاشرتها، دید و بازدیدها و رفت و آمدها، گاهى به صورت مهمانى است. از این رو آشنایى با آداب ضیافت و رسوم دینى مهمانى، در محدوده اخلاق معاشرت مى گنجد. این موضوع، دو جنبه و دو طرف دارد: یكى كسى كه مهمان مى كند، دیگرى آن كه مهمان مى شود. و هركدام را آداب و روش و حد و حدودى است، قابل بحث.

## مهمان، بركت خانه

بعضى، از مهمان گریزانند. برخى هم مهمان دوستند. هركدام هم نشان دهنده خصلت درونى افراد است. حضرت على عليه‌السلام را اندوهگین دیدند. پرسیدند: یا على! سبب اندوه شما چیست؟ فرمود: یك هفته است كه مهمانى برایم نیامده است (70) !...

این كجا؟ و آن كه آمدن مهمان را نزول بلا مى شمارد و كوه غم بر دلش مى افتد و عزا مى گیرد، كجا؟ بركتِ خانه، در آمد و شد مهمان است. مهمان رحمت الهى است و پذیرایى از مهمان، توفیقى ارجمند است كه نصیب هر كس نمى شود. مهمان حبیب خداست. در ضرب المثلهاى ایرانى است كه: مهمان، روزىِ خود را مى آورد (71). البته این ضرب المثل، از احادیث اسلامى گرفته شده و ریشه اى دینى دارد. از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت است كه: الضیف ینزل برزقه...؛ (72) مهمان، روزى خود را نازل مى كند. البته اضافه بر این، گناهان صاحبخانه و میزبان را هم مى زداید و این بركتى شگفت است. باز هم در این زمینه حدیثى از امام صادق عليه‌السلام بشنویم كه به یكى از یارانش به نام حسین بن نعیم فرمود:

آیا برادران دینى ات را دوست دارى؟

آرى.

آیا به تهیدستان آنان سود مى رسانى؟

آرى.

سزاوار است كه دوستداران خدا را دوست بدارى به خدا سوگند، نفع تو به هیچ یك از آنان نمى رسد، مگر آنكه دوستشان بدارى. راستى، آیا آنان را به خانه خودت دعوت مى كنى؟

آرى. هرگز غذا نمى خورم مگر آنكه پیش من دو سه نفر یا كمتر و بیشتر از برادران هستند.

حضرت فرمود:

آگاه باش كه فضیلت آنان بر تو، بیش از برترى تو بر آنان است!

(راوى كه با شنیدن این سخن به تعجب آمده بود، پرسید:)

فدایت شوم! من به آنان طعام مى دهم، مركب خویش را در اختیارشان مى گذارم، با این حال آنان برتر از منند؟

آرى! چون وقتى آنان به خانه تو وارد مى شوند، همراه خود، آمرزش تو و خانواده ات را همراه مى آورند و چون مى روند، گناهان تو و خانواده ات را با خویش مى برند (73).

كسى كه خانه اى وسیع، امكاناتى فراوان و دستى سخاوتمند دارد، شكرانه نعمتهاى الهى را گاهى باید با انفاق و صدقه، گاهى با اطعام و مهمانى، دستگیرى از بینوایان، كمك به محرومان و... ادا كند، وگرنه شهرت و ثروت و مال، وبال او خواهد شد.

## «ولیمه»، یك سنت دینى

درباره اینكه كى باید سور و اطعام داد، و به چه كسانى و چگونه، در دستورهاى دینى، آداب و نكات فراوانى آمده است كه به بعضى اشاره مى شود.

## موارد مهمانى

از توصیه هاى حضرت رسول به امیرالمومنین عليه‌السلام یكى هم این بود:

(یا على! لا ولیمة الا فى خمس: فى عرس او خرس او عذار او وكار او ركاز؛ (74) )

یا على! جز در این پنج مورد، ولیمه اى (اطعام و مهمانى دادن) نیست: ازدواج و عروسى، تولد نوزاد، ختنه كردن كودك، ساختن یا خریدن خانه، بازگشت از سفر حج.

در این موارد، سزاوار است كه انسان به این بهانه و مناسبت، سفره اى بگستراند، ذبحى كند و مومنان را به مهمانى دعوت كند.

در حدیث دیگرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود: هر كس مسجدى ساخت، گوسفند چاقى را ذبح كند و از گوشت آن به محرومان بى نوا اطعام كند و از خداوند بخواهد كه شر سركشان جن و انس و شیطانها را از او دور كند (75).

مهمانى براى هریك از موارد یاد شده، سنتى اسلامى است كه دلها را به هم مهربانتر و صفا و صمیمیت میان جامعه را بیشتر مى كند و اقوام و دوستان، یكدیگر را مى بینند و آشناتر مى شوند، روحها شاداب تر و زندگیها بانشاطتر مى شود.

در زندگى اولیاء دین و پیشوایان معصوم نیز، نمونه هاى فراوانى از این گونه ضیافتها دیده مى شود. از جمله به این نمونه دقت كنید: امام هفتم، حضرت كاظم عليه‌السلام براى تولد یكى از فرزندانش ولیمه و اطعام داد و به مدت سه روز در مسجدها و كوچه ها، در ظرفهایى به مردم فالوده داده شد. برخى پشت سر، این كار را بر حضرت عیب گرفتند. وقتى امام كاظم شنید، در پاسخ آن عیبجویى، به سنت انبیا و روش پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم استناد نمود (76).

## مهمان نوازى

گرچه بادیه نشینان عرب به مهمان نوازى معروفند، همچنین عشایر خودمان در ایران، ولى در بسیارى از شهرها و مناطق، با جلوه هاى زیباى مهمان دوستى مواجه مى شوید. شاید شما هم نام برخى از شهرها و مناطق را به عنوان مهمان نواز و مهمان دوست شنیده اید كه در این خصلت، مشهورند و زبانزد خاص و عام. این نیز ریشه در فرهنگ دینى و باورهاى مذهبى دارد و تعلیمى است كه از قرآن و دین فرا گرفته اند. اساسا دین ما، یكى از مؤ ثرترین عوامل شكل دهنده به فرهنگ عمومى در جامعه ایرانى و اسلامى است.

در روایات اسلامى، حتى فصلى به عنوان باب اقراء الضیف و اكرامه (77) وجود دارد كه به تكریم و گرامى داشتن و احترام و پذیرایى از مهمان سفارش مى كند و مهمان دوستى را خوش مى دارد و خوشحال شدن از آمدن مهمان را بسیار نیكو مى شمارد و خانه بى مهمان را دور از فرشتگان مى داند.

امام باقر عليه‌السلام به نقل از پدرانش از قول حضرت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است:

(اذا دخل الرجل بلدة فهو ضیف على من بها من اهل دینه، حتى یرحل عنهم (78))

هرگاه كسى وارد شهرى شد، او مهمان همدینان خودش در آن شهر است، تا آنكه آنجا را ترك كند.

وقتى تازه واردى به یك شهر، مهمان مردم آنجا محسوب شود و آنان وظیفه اكرام و مهمان نوازى دارند، ورود مهمان به خانه شخصى یك مسلمان، ضرورت اكرام و پذیرایى بیشترى را داراست. از همین جاست كه اگر شهرى پذیراى مهمانهاى خارجى، سیلزدگان، آوارگان جنگ، آسیب دیدگان از زلزله و حوادث و آوارگان از یك كشور همسایه باشد، به حكم وظیفه انسانى و به دستور اخلاقى اسلام، وظیفه آن شهروندان است كه با آغوشى باز و گرم و برخوردى كریمانه و بزرگوارانه، مهمان نوازى كنند. از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده است كه فرمود: (اكرموا الضیوف واقروا الضیوف (79)، ) مهمانها را اكرام و پذیرایى كنید.

## پرهیز از اسراف و ریا

هر عمل خیر و شایسته اى، گاهى دچار برخى آفتها مى شود. با همه ستایشى كه از پذیرایى شایسته از مهمان شده، اگر جنبه تعادل رعایت نشود و به مرز اسراف و ولخرجیهایى برسد كه اغلب، روى چشم و هم چشمى است، یا ریشه در خودنمایى و تفاخر دارد، ناپسند است و همین كار مقدس و خداپسند، از قداست و محبوبیت نزد خدا مى افتد.

اطعام، با همه ارزشى كه دارد، آنجاست كه فى الله و لله باشد و به قصد سیر كردن شكمى گرسنه یا شاد كردن برادر مومن یا تقویت رابطه هاى خویشاوندى و صله رحم باشد.

درست است كه باید از نعمت الهى بهره گرفت، اما با حفظ حد و مرز ارزشى آن و فراتر نرفتن از مرز اعتدال، و انجام دادن آن كار به صورتى خردمندانه و شرع پسند و عرف پذیر!

روزى حضرت امیر عليه‌السلام به علاء بن زیاد كه خانه اى وسیع مجلل براى خود ساخته بود، فرمود: با این خانه بزرگ، در این دنیا مى خواهى چه كنى؟ تو در آخرت، به چنین منزل وسیعى بیش از دنیا نیاز دارى؛ مگر آنكه بخواهى از همین خانه وسیع دنیوى، به آخرت برسى، مثل اینكه در این خانه از مهمان پذیرایى كنى، صله رحم نمایى، به بستگانت برسى، حقوقى را كه از این خانه بر گردن دوست تو ادا كنى. در این صورت، از همین خانه به آخرت مى رسى (80) !...

گاهى اصل مهمانى دادن، ریاكارى است. گاهى نوع غذا و محل اطعام و كیفیت سفره چیدن، تظاهر و خودنمایى است. گاهى مهمانهاى خاص و مدعوین، شایسته اطعام نیستند، یا با انگیزه هاى ریاكارانه و حسابگرانه و مصلحت اندیشانه دعوت مى شوند.

همه اینها نارواست و هدر دادن نعمتهاى الهى. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هركس طعامى را از روى ریا و خودنمایى اطعام كند و مهمانى دهد، در روز قیامت، همانند آن خداوند از طعامهاى دوزخى به او مى خورانند (81).

و امام باقر عليه‌السلام فرمود: ولیمه، در حد یكى دو روز، كرامت و بزرگوارى است، بیشتر از آن، ریا و سُمعه است:

(الولیمة یوم او یومین مكرمة و مازاد ریاء و سمعة. (82) )

البته اینها در سور دادنها و مهمانیهاى رایج و مرسوم به مناسبتهاى یاد شده است. اما اصل مهمان دوستى و كرم و اطعام به محرومان، سخاوتى است كه هرچه بیشتر و مستمرتر باشد، بهتر و زیبنده تر است.

هاشم، جد بزرگ رسول خدا، همیشه سفره اى باز داشت و غذاى آماده او و خانه مهیایش براى عامه مردم، او را به سیادت و آقایى قریش رسانده بود.

حاتم طایى، سخاوتمند معروف عرب، خانه اى داشت كه ملجاء مردم و محل امید بینوایان و مسافران و مهمانان مختلف بود.

امام حسن مجتبى عليه‌السلام مهمانخانه اى در منزل داشت كه به طور معمول، از طبقات مختلف، بویژه افراد غریب و بى خانه. بینوا و مسافران و یتیمان و محرومان، پیوسته از آن بهره مند مى شدند.

براى كریمان بلند همت، اطعام لذتى بیش از طعام خوردن دارد و حظ روحى آنان از این رهگذر است.

چه زیباست این كلام مولا على عليه‌السلام كه فرمود:

(قوت الاجساد الطعام، و قوت الارواح الاطعام؛ (83) )

قوت و غذاى جسم، غذا خوردن است، ولى غذاى روح، اطعام و غذا دادن.

كسى مى گفت: بزرگترین لذت روحى من وقتى است كه عده اى نیازمند و تهیدست را به مهمانى دعوت كنم و آنها سر سفره نشسته و مشغول خوردن باشند و من از دور، این صحنه را نگاه كنم و لذت ببرم!

در قابوس نامه چنین توصیه مى كند:

چون میهمان كنى، از خوبى و بدى خوردنى ها عذر مخواه، كه این طبع بازاریان باشد، هر ساعت مگوى كه فلان چیز بخور، خوب است! یا چرا نمى خورى، یا من نتوانستم سزاى تو كنم، كه اینها سخن كسانى است كه یك بار میهمانى كنند (84).

## آداب مهمانى

ضیافت و مهمانى دو طرف دارد:

یكى مهمان مى شود، دیگرى میزبان است.

یكى بر سر سفره دیگرى مى نشیند و طعام مى خورد، دیگرى سفره مى گسترد و اطعام مى كند. لذت یكى در غذا خوردن است، و دیگرى در طعام دادن.

اصل مهمانى و ضیافت و مواردى را كه در اسلام، توصیه به مهمانى دادن شده است، بحث كردیم و با میزبانان سخن گفتیم. اینك سخن با مهمان است و آداب مهمانى رفتن.

## مهمان یا دردسر؟

در فرهنگ دینى ما، مهمان حبیب خدا و مایه بركت است، هدیه اى از سوى پروردگار و عامل افزایش رزق و سبب آمرزش گناهان صاحبخانه و سبب نزول مغفرت الهى است. اینها همه بجا و درست، چرا كه فرموده معصومین و تعالیم مكتب است. اما در همین جا هزار نكته باریكتر ز مو وجود دارد كه اگر مهمانى رفتن ما سبب زحمت و رنجش صاحبخانه شود و او را به درد سر بیندازد، آن وقت چه؟ باز هم رحمت است؟!

البته همه یكسان نیستند و روحیه ها متفاوت است. بعضیها آمادگى پذیرش مهمان ندارند. برخى از وضع مناسبى براى مهمان نوازى و خرج ضیافت برخوردار نیستند. بعضى از نظر جا و منزل و امكانات پذیرایى آبرومندانه از مهمان در مضیقه و فشارند. بعضیها اشتغالاتى دارند كه مهمانى مزاحم وقت و یا كارشان خواهد شد. اینجاست كه خود مهمان باید مراعات حال طرف را بكند، انتظار بیش از حد نداشته باشد، بى خبر و بى دعوت نرود، دیر وقت و نابهنگام بر سر صاحب منزل فرود نیاید و او را به تكلیف و زحمت نیفكند (البته فرودهاى اضطرارى مستثنى است!...)

سفارش معاشرتى قرآن به مومنان درباره ادب مهمان شدن در خانه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین است:

اى كسانى كه ایمان آورده اید!

بدون اذن و اجازه و دعوت براى طعام، وارد خانه پیامبر نشوید،

و هر گاه دعوت شدید، داخل شوید،

و چون غذا خوردید، پخش شوید (و بروید) و براى حرف زدن (و گپ زدن) ننشینید، این كار شما سبب اذیت پیامبر است و از شما خجالت مى كشد، ولى خداوند از گفتن حق، حیا نمى كند! (85)

در مهمانى اگر آداب و سنن اسلامى مراعات شود، دیگر مهمان، اسباب زحمت و بار خاطر نخواهد شد، بلكه مایه بركت و سبب خوشحالى خواهد بود و از همین جاست كه به مساله تكلف برمى خوریم كه پیامدهاى بدى دارد و مایه تلخكامیهایى در زندگى است.

## «تكلف» یا «ماحضر»؟

در مثلهاى زیباى فارسى است كه: رسیده، رسیده خورَد،

یا اینكه: مهمان، هر كه باشد، در خانه هر چه باشد. (86)

چیزى به نام حفظ آبرو یا حیثیت، براى برخى چنان تكلیف آور و مشقت بار است كه براى آن خود را به زحمتهاى بسیار دچار مى كنند و به هر قیمتى شده از مهمان پذیرایى مى كنند، مبادا كه آبرویشان برود. البته توقعات نابجاى برخى مهمانان هم در این مساءله دخالت دارد.

این گونه مهمان كه میزبان را به تكلیف و زحمت مى افكند، نه تنها رحمت نیست كه شوم است. اگر میان مردم و خویشاوندان صفا و صداقت و صمیمیت باشد و مهمانى از راه برسد و دیر وقت یا نابهنگام باشد، باید به هر چه كه هست قناعت كرد. در این صورت، دوستیها و رفت و آمدها تداوم مى یابد.

اما رفت و آمدهاى هزینه ساز و خرج تراش و تكلف آور، سبب كاهش دید و بازدیدها و مهمانیها و موجب قطع رابطه ها یا كاهش و سردى آن مى گردد درسى از امیرمومنان عليه‌السلام بیاموزیم:

مردى حضرت على عليه‌السلام را به خانه دعوت كرد. حضرت فرمود: به سه شرط مى آیم. آن مرد پرسید: آن شرط چیست؟ امام پاسخ داد:

یكى اینكه از بیرون خانه چیزى برایم تهیه نكنى.

دوم آنكه آنچه را در خانه دارى، پنهان و ذخیره نسازى (هرچه دارى بیاورى).

سوم آنكه به خانواده ات اجحاف و فشار وارد نیاورى.

مرد گفت: باشد، مى پذیرم.

حضرت قبول كرد و مهمان خانه او شد (87).

این حدیث، درسهاى عظیم و نكات ظریفى را بیان مى كند بعضى ها به خانواده و همسر خویش زحمت بسیار مى دهند و تهیه بساط و مواد یك سفره و پخت و پز را به او تحمیل مى كنند تا یك مهمانى آبرومند برپا شود. زحمتش را خانم مى كشد، ولى پزش را آقا مى دهد. این نوعى ستم به خانواده است و روا نیست كه از سوى مرد انجام گیرد.

در مهمانى رفتن، هم میهمان نباید متوقع باشد كه براى او چنین و چنان كنند و به ماحَضَر - هر چه كه موجود است - قانع باشد، و هم صاحب خانه خرجى را بر خود و رنجى را بر عیال، تحمیل نكند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: میهمان تا دو شب مورد اكرام و پذیرایى قرار مى گیرد اگر شب سوم فرا رسید دیگر او از اهل خانه محسوب مى شود، هر چه كه بود، مى خورد. (88)

نیز از آن حضرت روایت است:

به خانه دیگرى چنان وارد نشوید و مهمان نروید كه چیزى نداشته باشد تا خرج و انفاق كنند. (89) این براى حفظ آبرو و عزت صاحب خانه است كه نزد میهمان شرمنده و سرافكنده نشود. در ضرب المثلهاى فارسى است كه، مهمان دیروقت (یا: ناخوانده) خرجش به پاى خودش است.

## سلمان و مسلمانى

روش مسلمانى را باید از حضرت سلمان آموخت كه اهل قناعت و ساده زیستى بود و پرهیز از تكلف و تجمل. از این رو سلمان فارسى در فضیلتها و ارزشها از اهل بیت به شمار مى آمد. (سلمان منا اهل البیت). بارى، نقل خاطره اى از سلمان مناسب این بحث است:

یكى از مسلمانان صدر اسلام به نام ابووائل مى گوید: من به اتفاق دوستم به خانه سلمان فارسى رفتیم و مدتى نشستیم. هنگام غذا فرا رسید. سلمان گفت اگر نبود آنكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از تكلف و خویشتن را به زحمت افكندن نهى كرده است، برایتان غذاى خوبترى فراهم مى كردم. سپس برخاست و مقدارى نان معمولى و نمك آورد و جلوى مهمانان گذاشت. رفیقم گفت كاش: همراه این نمك، مقدارى سعتر (مرزه و آویشن) بود! سلمان رفت و ظرف آب خویش را گرو نهاد و كمى مرزه فراهم كرد و بر سر سفره نهاد. وقتى غذا خوردیم، دوستم گفت: خدا را شكر كه به روزى خدا قانعیم! سلمان گفت اگر به رزق خدا قانع بودى، الان ظروف آب من در گرو نبود!... (90)

سلمان اهل تكلف نبود. ولى وقتى مهمان، خواسته اى را بر زبان آورد و تمناى غذا و طعامى داشت، سلمان ناچار شد كه براى رضاى خاطر میهمان آن را تامین كند، هر چند با رهن گذاشتن وسیله زندگى!

بسیارى اوقات، نه تنها در مهمانى ها بلكه در مجموعه رفت و آمدها و روابط، توقعات بیجاى افراد از یكدیگر، بار سنگینى را به دوش دیگران مى گذارد و این هیچ پسندیده و اسلامى نیست! میهمان خوب كسى است كه وقتى به خانه كسى مى رود، به خصوص اگر بدون اطلاع دادن قبلى باشد، همان جا كه كفشهایش را از پا در مى آورد، توقع و انتظار را هم از خود جدا كند و بیرون در بگذارد و وارد شود، تاجاى هیچ گله اى نباشد. وقتى بارى بر دوش میزبان سنگینى نكند، این گونه میهمانى بى زحمت و رنج است و اگر خدا كمك كند به همراه میهمان، روزى او را بفرستد كه چه بهتر.

در حدیث است: لا تكلفوا للضیف یا لا یتكلفن احد لضیفه ما لا یقدر؛ (91) براى پذیرایى از میهمان، خود را بیش از حد توان به زحمت و مشقت نیندازید.

مى بینید كه مساءله، ظریف است و مرزها گاهى آشفته مى شود. هم دعوت به پذیرایى از مهمان كرده اند، هم نهى از تكلف! هم مهمان را موهبت الهى شمرده اند و مایه رزق و بركت خانه دانسته اند، هم ایجاد اذیت و سختى براى میزبان را نهى كرده اند. شناخت تكلیف صحیح، هم براى مهمان هم براى میزبان، دقت و ظرافت مى طلبد.

## مهمان ناخوانده

روابط مودت آمیز در جامعه اسلامى و میان برادران دینى و خانواده ها، باید در سطحى باشد كه رفت و آمدها گرم، و مهمانى دادنها صمیمى، مهمانى رفتنها بى تكلف، و پذیراییها خودمانى و بى گله باشد. این مطلوب نهایى است، ولى رعایت آداب خاص، بویژه آنجا كه محبتها و صمیمیتها در حدى نیست كه هیچ آدابى و القابى مجوى، ضرورى است، یكى از این نكات، بى دعوت به مهمانى نرفتن است، یكى هم همراه دعوت شده را با خود نبردن! گرچه میزبانان معمولا مى گویند: خوب، چه مى شد مهمانتان را هم مى آوردید، غریبه كه نیستید، مى آورید و دور هم بودیم و....

اما توصیه اسلام به پرهیز از این مساءله است. حتى همراه بردن كودكان به مهمانى، اگر دعوت نشده اند، گاهى اشكال شرعى هم پیدا مى كند، بویژه اگر در دعوتنامه قید شده باشد كه: لطفا از آوردن بچه....

امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا نقل مى كند كه فرمود: هرگاه یكى از شما به مهمانى و طعامى دعوت شدید، فرزند خود را همراه نبرید، اگر چنین كنید، كارى ناروا و غاصبانه كرده اید (92). این همان عادت ناپسند طفیلى و قفیلى بردن همراه است. و... سومى را هم كه صاحبخانه مى شناسد!

در حدیث دیگرى پیامبر اسلام به حضرت على عليه‌السلام در ضمن وصایایى فرمود:

یا على! هشت گروهند كه اگر مورد اهانت قرار گرفتند، خودشان را سرزنش كنند، نه دیگرى را. یكى از آنان كسى است كه به مهمانى اى كه دعوت نشده برود و بر سر سفره ناخوانده بنشیند:

(الذاهب الى مائدة لم یدع الیها (93).... )

## گله نداشتن

مشهور است كه: سفره نینداخته یك عیب دارد. سفره انداخته هزار عیب! این مثل همان كلام دیگر است كه مى گویند: دیكته نوشته نشده، غلط ندارد!

وقتى كسانى مهمانى مى دهند، بخصوص به صورت دسته جمعى و عمومى، چیزى به نام گلایه مطرح مى شود. البته ما نباید اهل گله باشیم كه چرا مثلا ما را خبر نكردند، مگر غریبه بودیم كه دعوت نشدیم و... از طرف دیگر هم میزبان باید خود را براى گلایه هاى احتمالى آماده كند.

اما آنچه براى دیگران بسیار كارساز است، عدم توقع است. نتیجه این روحیه، آرامش وجدان و آسایش درون است. اگر كسى از دوستان، بستگان، همسایگان و همكاران، سورى داد و ما جزو مدعوین نبودیم، چه جاى گلایه؟... مگر به ما بدهكار بوده است؟ شاید دسترسى نداشته، شاید فراموش كرده كه بگوید و از قلم افتاده ایم، شاید از نظر جا و غذا، امكانات و ظرفیت نبوده، و... یا به هر دلیل دیگرى به ما نگفته است.

چرا به ما بربخورد و غبار كدورت بر آینه دوستیهایمان بنشیند؟! حیف است كه حریم و مرز دوستیها و خویشاوندیها با این گونه مسایل، آشفته گردد.

زبان به گلایه گشودن، هم طرف مقابل را شرمنده و رنجیده مى كند، هم نشانه كم ظرفیتى و دون همتى و حقارت نفس گله كننده است.

مناعت طبع، گوهرى است كه نباید آن را با سنگ توقعهاى كوچك شكست! اگر به مهمانى هم رفتیم و غذا و جا و شرایط بر طبق میل و انتظارمان نبود، باز هم عیب جویى و شكوه، مناسب نیست؛ زیرا گلایه هاى بعدى، نه عیوب و كاستیهاى گذشته را اصلاح مى كند، نه چیزى عاید ما مى شود. تنها پایین بودن سطح اندیشه و افق فرهنگ خویش را با این كار، نشان داده ایم.

ایثار و گذشت و بلندنظرى و والاهمتى، مخصوص همین جاهاست! پس همت بلنددار... مبادا صفاى دوستى و خویشاوندى با چنین توقعهایى به كدورت مبدل شود. حیف است!

8 - با همسایگان

آیا تا به حال، از دست همسایه ناراحت شده اید؟

یا به عكس، همسایه از شما رنجیده و دلخور شده است؟

علت چیست؟ و... چگونه مى توان از آن پیشگیرى كرد و راه همزیستى و حسن معاشرت با همسایگان چیست؟

این مساءله گاهى به نشناختن حقوق همسایه مربوط مى شود، گاهى هم ریشه در رعایت نكردن آن دارد. ببینیم در دستورالعملهاى مكتب، چه نكاتى وجود دارد؟

## سایه همسایه

آیا دو همسایه، تنها در سایه شریكند و نزدیك به هم؟ یا حق و حقوق و حد و حدودى هم وجود دارد؟

بعضى مى گویند: چهار دیوارى، اختیارى. اما این سخن. نه معقول است، نه مشروع. نه با عرف سازگار است، نه با شرع و عقل. گرچه انسانها را دیوارهاى خانه ها از هم جدا مى كند و هر كس وارد محدوده خانه و زندگى خویش مى شود، اما زندگى اجتماعى، افراد جامعه را بصورت اعضاى یك خانواده در مى آورد، كه پیوسته با هم در ارتباط، رفت و آمد، برخورد و تعاون اند و نیازهاى متقابل به یكدیگر دارند. از این رو، سایه هركدام از دو همسایه، باید آرام بخش دیگرى باشد و هر یك زیر سایه همسایه خود، احساس امنیت، آسودگى و اعتماد كنند. این چیزى است كه دستورهاى معاشرتى و اخلاقى اسلام بر آن تاءكید اكید دارد.

در متون دینى چیزى به نام حسن الجوار یا تعهدالجیران و... دیده مى شود، یعنى رسیدگى و سركشى به همسایگان و داشتن رفتارى نیك با آنان و هم آزار نرساندن به همسایه و صبورى و تحمل نسبت به آنچه از ناملایمات، از آن ناحیه سرمى زند. همچنان كه خود شما نیز از همسایه تان توقع دارید سازگارى نشان دهند و با اندك چیزى عصبانى نشوند و پرخاش نكنند، خودتان نیز در معرض همین خواسته و انتظار از سوى همسایگانید.

هرچه روحیه دینى و اخوت اسلامى میان افراد جامعه حاكم باشد، به همان اندازه رابطه ها نزدیكتر و صمیمى تر و فاصله ها كمتر و كمتر مى شود و دو همسایه، بازوى یكدیگر مى شوند و در غم و شادى و راحت و رنج، شریك هم مى گردند. برعكس آن در جوامع غربى و اروپایى و غرب زده است، كه هر چه علایق مذهبى كمرنگ تر و ضعیف تر باشد، زندگیها حالت سردى و كسالت بار مى یابد و به زندگى غربیها شبیه مى شود، كه نه تنها یك دیوار، بلكه دیوارهاى متعددى میان دو همسایه و دو هم محل، یا كسانى كه در یك خیابان یا یك و مجتمع مسكونى به سر مى برند، پدید مى آید و همسایه از حال و روزگار همسایه بغلى یا طبقه بالا یا پایین یا خانه روبرویى بى خبر است.

راستى... این گونه زیستن، انسانى و اسلامى است؟ پس جایگاه عواطف اجتماعى كجاست؟

همسایه كیست؟ وظیفه ما نسبت به او چیست؟ و حد و حریم همسایگى تا كجاست؟...

## همسایگى و حسن همجوارى

حسن همجوارى تنها یك اصطلاح سیاسى در ارتباط میان كشورها نیست، و تنها كاربرد بین المللى ندارد. میان اهل یك محل، یا در روابط دو همسایه نیز مطرح است. داشتن بهترین خانه، اما با همسایه اى بد و ناهنجار و مردم آزار، مفت هم گران است! افراد عاقل و هوشیار، در جاى خانه مى خرند كه محلش خوب و همسایگانش سالم باشند. وگرنه، یا باید خانه را عوض كنند، یا عمرى در رنج و عذاب به سر برند. توجه به همسایه در خریدن و ساختن خانه، مغازه و محل كار، نشانه خردمندى است.

پیشواى نخستین ما، در نامه اى كه به فرزندش امام حسن مجتبى عليه‌السلام به عنوان توصیه هایى از پدرى دنیا دیده و با تجربه مى نویسد، از جمله مى فرماید:

(سل عن الرفیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار؛ (94) )

پیش از سفر، از همسفر بپرس و پیش از خانه، از همسایه!

آرى... بسا كس اند، از این همرهان آرى گوى،

كه دل به وسوسه راه دیگرى دارند.

بسا كس اند، كه جایى موافقان رهند،

كه خود، نه جاى هماهنگى است و همراهى است.

بدین سبب،

نخست باید آیین همرهى دانست!

همسایه خوب داشتن، نعمتى ارزشمند است و همسایه خوب بودن، محبت آور و رفیق ساز است. همیشه دلها متوجه جایى مى شود كه دوستى و نیكى از آنجا بجوشد و بتراود. هرجا كه شهد خیر باشد، افراد هم گرد هم مى آیند و افراد جامعه، دلگرم شده، محیط هم آباد مى گردد. نقش رفتار نیك در همسایگى و ایجاد تجمعهاى پرشكوه و الفتهاى اجتماعى فراوان است. حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: آنكه همسایه اش نیكو باشد، همسایگانش روزافزون مى شود. من حسن جواره كثر جیرانه (95).

در حدیث دیگرى از امام صادق عليه‌السلام آمده است:

(حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فى الاعمار؛ (96) )

خوش همسایگى، هم آبادییها را آبادان مى سازد و هم عمرها را مى افزاید!

در این دو حدیث، هم به بازده عمرانى و اجتماعى سلوك شایسته در همسایگى اشاره شد، هم به منافع شخصى و بهداشت روانى. البته در پاداشهاى اخروى آن احادیث فراوانى نقل شده است (97).

## توصیه به «حسن جوار»

حضرت امیر عليه‌السلام، پس از آنكه از دست شقى ترین افراد كوردل و كج فهم، ضربت خورد و در بستر افتاد، در آستانه شهادت، وصایاى ارزشمندى خطاب به فرزندان و پیروانش فرمود كه بخشى از آنها هم به حقوق همسایه مربوط مى شود؛

(الله الله فى جیرانكم، فانها وصیة نبیكم، ما زال یوصى بهم حتى ظننا انه سیورثهم؛ (98) )

این سفارش على عليه‌السلام در واپسین لحظات عمر است كه فرمود:

خداى را، خداى را، درباره همسایگانتان، كه این وصیت پیامبر شماست. پیامبر خدا همواره نسبت به همسایگان سفارش مى فرمود، تا حدى كه گمان كردیم آنها را از ارث برندگان قرار خواهد داد!

امام صادق عليه‌السلام نیز در سخنى فرموده است: بر شما باد نماز خواندن در مسجدها و همسایگى خوب با مردم (99). اگر به دستور مكتب، رفتار بزرگوارانه و شایسته با همسایگان داشته باشیم، دوستیها را جلب مى كند و افراد در گرفتاریها و مشكلات و نیازهاى متقابل، با بهره گیرى از این تكیه گاه، مى توانند از قوت روح برخوردار باشند.

گاهى هم باید جور همسایه را كشید. این شرط همسایگى خوب است. حسن جوار تنها به این نیست كه اذیت و رنجى به همسایه نرسانیم. گاهى تحمل سختیها و ناملایماتى از سوى او برایمان پیش مى آید، مصداق این حسن همجوارى است. اگر بخواهیم روابط از هم نگسلد، باید صبور بود و با تحمل، وگرنه، پاسخ بدى را با بدى دادن و در زشتیها مقابله به مثل كردن، نشان حقارت روح و دون همتى است. به علاوه این كار از همه برمى آید. گذشت و تحمل است كه اراده و ایمان و بزرگوارى مى طلبد.

در عالم رفاقت، شراكت، دوستى، ازدواج و همسرى، همسفرى، محیط كار و... نیز باید گاهى سنگ زیرین آسیا بود، نه كم ظرفیت و بى طاقت.

امام كاظم عليه‌السلام فرمود: حسن جوار و همسایه خوب بودن، تنها آزار نرساندن نیست، بلكه آن است كه بر اذیت همسایه صبور و بردبار باشى: (لیس حسن الجوار كف الاءذى و لكن حسن الجوار صبرك على الاءذى. (100) )

روشن است كه این گونه حدیثها هرگز مجوز همسایه آزارى نیست. اگر توصیه به بردبارى نسبت به آزار همسایه شده، بیش از آن و اكیدتر و شدیدتر، سفارش به خوش رفتارى و نرساندن آسیب و آزار به همسایگان شده است. مزاحمت براى همسایه، از بدترین رفتارهاى اجتماعى است.

## آخرین مرز

در هر چیزى حد و مرز و حریمى وجود دارد. وقتى از اندازه گذشت، صحنه بر مى گردد و اوضاع، به گونه اى دیگر مى شود. تحمل نسبت به آزار و زحمت آفرینى همسایه نیز این گونه است. گاهى مزاحمت به حدى مى رسد كه پایان خط است و حریمها و حرمتها دیگر فرو مى ریزد، چون خود همسایه مردم آزار، حریم نگه نداشته است.

در تاریخ است كه مردى خدمت پیامبر رسید و از آزار همسایه اش شكایت كرد. حضرت فرمود: برو و تحمل كن. بار دوم كه به شكوه آمد و نالید، پیامبر باز هم دستور صبر و تحمل داد. آزار همسایه به اوج رسید و خارج از مرز تحمل. وقتى براى سومین بار، شكایت از همسایه كرد، حضرت رسول چنین راهنمایى و سفارش كرد: روز جمعه، وقتى كه مردم به سوى نماز جمعه مى روند، تو وسایل و اسباب و اثاث خویش را بیرون بریز و در رهگذار مردم قرار بده، تا همه آنان كه به نماز مى روند، این صحنه را ببینند. وقتى علت را مى پرسند، ماجرا را به آنان بگو. آن مرد نیز چنان كرد. همسایه مردم آزار (كه آبروى خود را در خطر دید) بى درنگ به سوى او شتافت و ملتمسانه از او خواست كه وسایلش را به خانه برگرداند و قول داد و عهد و پیمان بست كه دیگر آن گونه رفتار نكند (101).

این نتیجه بى پروایى و قدرنشناسى نسبت به لطفها و مداراهاست.

لطف خدا هم با انسان خطاكار مدارا مى كند، ولى... چون كه از حد بگذرى، رسوا كند. از حلم و بردبارى دیگران نباید سوء استفاده كرد و نجابت و بزرگوارى دیگران را نباید به حساب ضعف یا بى عرضگى آنان گذاشت.

## حد و حق همسایه

محدوده رعایت حقوق همسایگان و داشتن رفتار شایسته، تنها به همسایه دست راست و چپ خانه منحصر نمى شود و تنها به پرهیز از آزار هم خلاصه نمى گردد.

سركشى، رسیدگى، احوالپرسى، رفت و آمد، مساعدت و یارى، عیادت، انفاق و صدقه، رفع نیاز، همدردى و... از جمله امورى است كه بر عهده هر همسایه است و اینها نشانه فتوت و جوانمردى است. پیشواى جوانمردان، على بن ابى طالب عليه‌السلام فرمود: (من المروة تعهد الجیران (102)) رسیدگى به همسایگان از مروت و جوانمردى است. حضرت امام باقر عليه‌السلام نیز در بیان صفات و خصال شیعه و پیروان و رهروان خط اهل بیت، یكى هم همین را دانسته و فرموده است:

(والتعاهد للجیران من الفقراء و اهل المسكنة و الغارمین و الایتام...؛ (103) )

از نشانه هاى پیروان ما، رسیدگى به همسایگان نیازمند و تهى دست و بدهكاران و یتیمان است. چگونه انسان شرافتمند و با وجدان مى تواند آسوده با شكم سیر بخوابد و مرفه و برخوردار باشد، در حالى كه در همسایگانش محرومان تهیدست، یتیمان بى سرپرست، گرسنگان بى نوا و بدهكاران درمانده باشند و او بتواند گِرِهى بگشاید، اما بى تفاوت باشد؟ اینجاست كه كلام نورانى پیامبر خدا در تارك تاریخ مى درخشد كه فرمود: هركس سیر بخوابد، در حالى كه همسایه مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است. ( ما آمن بى من بات شبعانا و جاره المسلم جایع (104) ) آرى، مسلمانى به عمل است، نه به ادعا و شعار!

این حقوق و رعایتها به تعبیر احادیث، تا مرز چهل همسایه از هر طرف است. امام صادق عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى كند كه فرمود: هر چهل خانه از هر چهار طرف، همسایه محسوب مى شود (105).

امام باقر عليه‌السلام مى فرماید:

(حد الجوار اربعون دارا من كل جانب من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله (106) ) كه مضمونش همان حد و حریم همسایگى تا چهل خانه از چهار طرف است.

اگر این حق و حد و حریم كه اسلام بیان كرده است، مسؤ ولانه شناخته و رعایت شود، در جامعه اسلامى نیازمند و گرفتار و بینوایان بى سرپرست و رنجدیدگان دست از همه جا كوتاه و آبرومندانى كه صورت خود را با سیلى سرخ نگه مى دارند یافت نخواهد شد. سخن را در این بخش، با كلامى از محدث بزرگوار، مرحوم شیخ عباس قمى به پایان مى بریم، كه چنین نوشته است:

... در زمینه معاشرت نیكو با همسایه، حدیث بسیار است و حسن جوار هم تنها پرهیز از همسایه آزارى نیست. بلكه تحمل جفا و ناملایمات همسایه هم از آن جمله است. همچنین از امور مربوط به خوش همسایگى، ابتدا كردن به سلام، عیادت در هنگام بیمارى، تسلیت و تعزیت گفتن در سوگها و مصیبتها، تبریك و تهنیت گفتن در شادیها و اعیاد، چشم پوشى از لغزشها، سرك نكشیدن به رازها و امور پنهانى همسایه، مضایقه نكردن از كمكهایى كه مورد نیاز او است، حتى اگر مى خواهد چوبى (و تیر آهنى) بر دیوارت بگذارد، یا ناودانى را بر خانه تو بگذارد و از این گونه امور... مضایقه نكنى و سخت نگیرى... (107)

9 - سوغات و عیادت

چه خوب است كه دیدارها، همراه با تحفه و هدیه اى باشد، تا لذت بخش تر و مودت آمیزتر گردد.

اصل هدیه، جلب محبت و مودت مى كند، اگر در دیدارهاى پس از مسافرت و زیارت باشد، چه بهتر و بیشتر!

از مولایمان على عليه‌السلام است:

(الهدیة تجلب المحبة؛ (108) )

هدیه، دوستى مى آورد.

این كار، هم بازگشت از سفرها را شیرین مى سازد، هم در یادها زنده نگه مى دارد و خاطره انگیز مى شود. چه بسیار كسانى كه خاطره شیرین یك سفر را تنها از رهگذر هدیه و سوغاتش در یاد خود نگه داشته اند. عیدى گرفتن هاى دوران كودكى و جوایزى كه دانش آموزان دریافت مى كنند اغلب جزء شیرین ترین و فراموش نشدنى ترین خاطرات زندگى آنهاست.

وقتى افراد یك خانواده، چشم به راه بازگشت مسافرشان از حج، مشهد، شهرهاى داخلى یا سفرهاى خارجى باشند، هنگام آمدنش كلمه سوغات، شیرین ترین وردى است كه بر زبانهایشان جارى مى شود و بر خاطرشان مى گذرد. از این طریق، خانواده نیز خوشحال مى شوند.

سوغات آوردن (اگر در حد و حدود مناسب و در شاءن انسان باشد) سنتى اسلامى است و نشانه آن است كه مسافر، در سفر هم به یاد آنها بوده است.

مهم، اصل هدیه و سوغات است، قیمت آن چندان مهم نیست. یعنى ارزش معنوى و عاطفى هدیه جاى توجه است، نه ارزش مادى و ریالى آن.

گاهى یك شیشه عطر، یك تسبیح و سجاده، یك كتاب و مجله، یك دست كفش و لباس، یك كیف و جوراب، یك شیرینى و میوه محلى از محل سفر و... حلاوتى فراموش نشدنى پدید مى آورد.

## هدیه، هر چه باشد

لازم نیست سفر، حتما طولانى یا به جاهاى دور باشد، تا هدیه بطلبد!

و ضرورت هم ندارد كه سوغات، گرانبها و داراى ارزش مادى بالا باشد! گفتیم كه خود سوغات و هدیه سفر، ارزشى معنوى و اخلاقى دارد، هر چند قیمتش نازل و مقدارش اندك باشد.

بشنویم از اسوه اخلاق، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

(اذا خرج احدكم الى سفر ثم قدم على اهله فلیهدهم ولیطرفهم و لو بحجارة؛ (109) )

هرگاه یكى از شما به سفر رفت، هنگامى كه به سوى خانه و خانواده اش برمى گردد، حتما بر ایشان هدیه و سوغات آورد، حتى اگر شده، سنگى باشد!...

روشن است كه هدف آن حضرت، آوردن سنگ نیست، بلكه مى خواهد بفرماید هدیه، هر چند ارزان و ناچیز هم باشد، موضوعیت دارد و خوب است كه مرد خانه و بزرگ خانواده، دست خالى و بى سوغات به خانواده اش برنگردد.

البته اگر سفر، سفرى معنوى باشد (مانند حج، عمره، سوریه، مشهد و...) از مسافر آگاه و مكتبى انتظار مى رود كه رهاوردهاى معنوى از این سفر براى خانواده و دوستان بیاورد و دریافتها، معرفتها، آموخته هاى سفر را به عنوان یك ارمغان براى دیدار كنندگانش بازگو كند و آنان را در فضاى معنوى و روحانى مسافرت خویش قرار دهد متاءسفانه این گونه تحفه ها بسیار اندك و زائران ما، كیف و چمدان خویش را از هرچیز پر مى كنند، جز خاطرات معنوى و رهاوردهاى روحى و تربیتى؛ مگر كسانى انگشت شمار، كه خداوند بر شمارشان بیفزاید.

## عیادت بیمار

از نمونه هاى بارز اخلاقى معاشرت، رفتن به عیادت بیماران است. چه در شهرى كه هستیم، چه با سفر به شهرى دیگر، چه بیمارانى كه از خویشاوندان و فامیل اند، چه آنان كه دوست و آشنایند، و چه حتى عیادت بیماران غریب و بى دوست و آشنا!

به قول سعدى: قدر عافیت كسى داند كه به مصیبتى گرفتار آید (110).

تندرستى از نعمتهاى ناشناخته الهى است. آنكه بیمار مى شود، چشم به راه دیدار و سركشى و احوالپرسى دوستان و بستگان است و از تفقد آنان خرسند مى شود.

از بهترین كارها كه پاداش بسیار نیز دارد و موجب رضاى خالق و مخلوق است، عیادت بیمار است.

این عمل در اسلام، آداب خاصى دارد. نیكو است كه انسان به عنوان سركشى و احوالپرسى از مریض، به سراغ او برود، كم بنشیند (مگر آنكه خود بیمار، طالب و مشتاق باشد بیشتر بنشیند) دست و نبض بیمار را بگیرد، دست بر پیشانى اش بگذارد، به مریض دعا كند، از او دعا بخواهد، ولى به هر گونه اى باشد كه اسباب زحمت بیمار و خانواده اش را فراهم نسازد (111).

حتى چیزى با خود بردن هنگام رفتن به عیادت بیمار (همان گونه كه رایج و مرسوم است) بسیار پسندیده است.

یكى از غلامان امام صادق عليه‌السلام مى گوید: یكى از آشنایان ما بیمار شد. جمعى از دوستان به ملاقات او مى رفتیم كه در راه، به امام صادق عليه‌السلام برخوردیم. امام پرسید: كجا؟ گفتیم: به عیادت فلانى مى رویم. فرمود: بایستید. ما نیز ایستادیم. پرسید: آیا میوه اى سیبى، گلابى، عطر و... چیزى همراه دارید؟ گفتیم: نه، هیچ یك از اینها را نداریم. فرمود: آیا نمى دانید هر چه كه نزد بیمار برده شود، با همان خوشحال مى شود و مایه راحت و استراحت او است (112)؟

این، حتى نشانه كاهش دردهاى جسمى در سایه خرسندیهاى روحى است، چیزى كه در روانشناسى و درمان جدید، به عنوان یك دستور درمانى مورد توجه است.

## اخلاق پیامبرانه

رفت و آمد به خانه بیماران و عیادتشان و تفقد از حالشان، از اخلاق انبیایى است و سبب تحكیم رابطه ها و تقویت دوستیها و الفت خانواده هاست.

پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز به عیادت بیماران مى رفت. حتى یك بار از یك یهودى عیادت فرمود كه همسایه او بود (113).

آنچه به عیادت، ارزش مى بخشد، خدایى بودن آن و اخلاص در عیادت است، حتى خارج از مرز دوستى و رفاقت و آشنایى و شغل و موقعیت طرف به عیادت رفتن مهم است. این در آنجا جلوه مى كند كه مریض، گمنام و بى كس و ناشناخته و غریب باشد كه بیش از دیگران چشم به راه دیدار كنندگان است. تعبیر فى الله كه در روایات عیادت بیماران به چشم مى خورد، به همین نكته حساس اشاره كند.

چگونه مى توان به این گوهر دست یافت و از كجا مى توان نیت خدایى را در عیادتها تشخیص داد؟

## عیادت بى ریا

وقتى به عیادت بیمارى مى روید، روى چه انگیزه اى است؟ آیا از ترس گلایه هاى بعدى او و خانواده او است؟ یا اینكه چون همسایه و آشناست و فردا چشم در چشم هم خواهید انداخت؟ یا چون رئیس و مسؤ ول است؟ یا براى خدا؟

البته دلجویى از یك بیمار و خانواده اش یا رعایت حق همسایگى و حق رئیس، جاى خود دارد، ولى آیا شده كه جعبه شیرینى یا پاكت میوه اى بگیرید و به عیادت بیمارانى در بیمارستانها بروید كه كسى را ندارد و شما را هم نمى شناسد؟ در ایام جنگ، بعضیها به دیدار و عیادت رزمندگان مجروح مى رفتند كه در شهرستانهایى دور از بستگان خود تحت درمان بودند، بى آنكه سابقه آشنایى با مجروحان جنگى داشته باشند، تنها به خاطر خدا و انجام وظیفه دینى و انسانى.

این كار، بس عظیم است و الهى! و مایه آسانى حساب خداوند در قیامت مى گردد. در حدیث قدسى آمده است:

(من عاد مومنا فى فقد عادنى؛ (114) )

هركس در راه من (به خاطر خدا) مومنى را عیادت كند، مرا عیادت كرده است.

در حدیث است كه روز قیامت، پروردگار به بنى آدم خطاب مى كند: مریض شدم چرا به عیادتم نیامدى؟ مى گوید: خدایا! تو پروردگار جهانى، چگونه به عیادت تو مى آمدم؟ پاسخ مى شنود: فلان بنده ام بیمار شد و از او عیادت نكردى! مگر نمى دانستى كه اگر به عیادتش مى رفتى، مرا نزد او مى یافتى (115)؟

به علاوه، عیادت بیمار، انسان را به یاد قیامت مى اندازد و او را متوجه نعمت تندرستى مى سازد و زمینه ساز شكر به خاطر سلامتى مى گردد. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده است كه: به عیادت بیمار و تشییع جنازه بروید، كه شما را به یاد آخرت مى اندازد (116).

## عیادت و سوغات بى توقع

دانستیم كه اگر به عیادت بیمار، یا هدیه و سوغات، جنبه الهى بدهیم و آن را به حساب خدا بگذاریم، هم پاداش بیشترى مى بریم، هم به ترویج این گونه سنتهاى اسلامى در اخلاق معاشرت، كمك كرده ایم. با این حساب، نباید در دادن هدیه و بردن سوغات یا رفتن به عیادت بیمار، حساب عوض و جایگزین آن را كرد. گلایه از اینكه چرا ما به عیادتش رفتیم، او به عیادت ما نیامد، كم ظرفیتى است، یا اگر كسى هنگام بیماریتان از شما عیادت نكرد، شما مقابله به مثل نكنید و كریم و بزرگوار باشید.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است:

(عد من لا یعودك و اهد من لا یهدى لك؛ (117) )

به عیادت كسى برو كه از تو عیادت نكرده است و براى كسى هدیه ببر كه براى تو هدیه و سوغات نیاورده است.

و... اخلاص و وسعت نظر و بزرگ منشى، از همین جاها شناخته مى شود!...

10 - حریم خانه و زندگى

منظور، حریم زمینى و جغرافیایى مورد نظر نیست، بلكه حریم حقوقى و آسایش و آزادى افراد، منظور است.

زندگى شخصى افراد و اوضاع خصوصى داخل خانه و روابط درونى، حد و حریمى دارد كه باید پاس داشته شود، تا روابط دوستى و صفا نیز محفوظ بماند، چرا كه تعدى به این حریم و مراعات نكردن این حق، كدورتها و دشمنیهایى را در پى دارد.

بگذارید سخن را اینگونه آغاز كنیم، با طرح این سئوال:

آیا شما دوست دارید كسى سرزده و بى خبر، وارد خانه شما بشود؟

آیا ناراحت نمى شوید اگر دیگران، بدون رضایت شما در كیف و كمد یا اتاق و محل كار شما را باز كنند؟

آیا از دید زدن دیگران به دست خط و نوشته هاى محرمانه یا خصوصى تان، بدتان نمى آید؟

آیا اگر كسى از اسرار شما مطلع شود، یا آنكه خودتان رازى را با كسى در میان بگذارید، بخصوص اگر راز خانوادگى و مربوط به زندگى خصوصى شما باشد، او هم به دیگران برساند، خوب است؟

آیا خوشتان مى آید كه بدون رضایت شما، كسى در اموال و وسایل شما تصرف كند؟

دید زدن به درون خانه دیگران چطور؟

اینها و مسایلى از این قبیل، نشان مى دهد كه شما براى زندگى و خانه خویش، حریمى قایل هستید و دوست ندارید كه آنها نادیده گرفته شود. مراعات یا عدم مراعات این نكات زیر، از جمله موضوعات اخلاق معاشرتى است كه در اسلام براى آن قانون و حكم خاص وجود دارد. این مساءله را كمى بازتر مطرح مى كنیم:

## خانه، یا محل آرامش و ایمنى

به محل مسكونى هر فرد یا خانواده اى، مسكن هم گفته مى شود. یعنى اینكه خانه، محل قرار و استقرار و آرامش و سكون نفس و اطمینان خاطر است. از این رو، انسان باید در محل سكونت خویش، احساس امنیت و آرامش داشته باشد. براى تاءمین این احساس آرامش نیز، اقدامهاى گوناگونى لازم است. از طرز معمارى خانه و نداشتن اشراف بر آن و مناسب بودن همسایه ها گرفته، تا نحوه ارتباط دیگران و همسایگان و تردد كنندگان به خانه.

در اتاق خصوصى، نباید كسى واهمه ورود ناگهانى دیگران را داشته باشد.

در خانه شخصى هم، نباید دیگران بى اجازه و بى رضایت یا سرزده وارد شوند. اگر خانه اى مصون از دید زدن دیگران و چشم چرانى نگاههاى آلوده نباشد، مسكن نیست، بلكه عامل تشنج و اضطراب است.

اینكه باید بر در خانه یا اتاق، پرده باشد، براى جلوگیرى از افتادن نگاه ناروا به درون خانه است. اینكه قبل از ورود به خانه اى باید اجازه گرفت و خبر داد، براى همین نكته است. البته، هم صاحب خانه باید در تجهیز خانه اش و تاءمین وسایلى كه به این ایمنى و آرامش و آسایش كمك مى كند بكوشد، هم رهگذران، همسایگان، طبقات بالا و خانه هاى مشرف باید نگاه خود را كنترل كنند.

اگر بر در خانه اى پرده نباشد، باید كنار راست یا چپ ایستاد و در زد و یا صاحبخانه را صدا كرد، تا چشم به درون خانه نیفتد.

بگذارید از اسوه اخلاق بیاموزیم:

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه رفتارش مایه درس و الگو براى همگان است، وقتى به در خانه كسى مى آمد، روبه روى در نمى ایستاد؛ بلكه سمت راست یا چپ قرار مى گرفت و مى فرمود: السلام علیكم. با این سلام دادن بلند، اجازه ورود مى گرفت. زیرا آن روزها هنوز معمول نشده بود كه همه در برابر خانه شان پرده بیاویزند (118).

یك بار هم ابو سعید خدرى روبه روى خانه حضرت ایستاد و اذن ورود طلبید. حضرت فرمود: روبه روى در، اجازه ورود مگیر (119) !

وقتى اشخاص به خانه شخصى خود وارد مى شوند، نوعى پناهگاه امن و آسوده را برگزیده اند تا استراحت كنند و آزاد باشند. این نكته ایجاب مى كند كه حریم و حرمت داخله منزلها حفظ شود و بى اجازه، كسى وارد خانه ها نگردد.

## استیذان

در اینجا با یك واژه قرآنى و حدیثى كه به همین مساءله مربوط مى شود آشنا مى شویم. استیذان یعنى اذن طلبیدن، اجازه گرفتن و رخصت خواستن هنگام ورود به اتاق كسى دیگر.

همچنان كه گذشت، خداوند خانه ها را محل آسایش افراد قرار داده و براى آنها حكم ویژه اى مقرر كرده است. چه بسا كسى خسته یا بیمار یا بى حال است و آمادگى پذیرش كسى را ندارد.

یا در خانه اش كسى است كه با وجود او، نمى خواهد دیگرى را پذیرا باشد.

یا اوضاع خانه به نحوى است كه دوست ندارد دیگران، آن حالت و وضع را ببینند.

یا از نظر لباس و وضع پوشش در شرایطى است كه آماده آمدن كسى نیست، یا وقت و هنگامى است كه لباسها را درآورده و به استراحت نیمروز یا شبانه پرداخته و مایل یا مهیاى آن نیست كه كسى مزاحم یا وارد شود یا... یا...

به هر دلیلى، گاهى شرایط به گونه اى است كه بى اذن وارد شدن، صاحبخانه را ناراحت مى كند. در چنین مواقعى باید اجازه گرفت.

دیده اید كه افراد یك خانه، وقتى از پیش، در جریان آمدن كسى باشند یا خودشان مهمان دعوت كرده باشند، خانه را مرتب و خود را مهیاى پذیرش و پذیرایى مى كنند. ولى وقتى كسى بى خبر و سرزده وارد مى شود، هر كدام به گوشه اى فرار مى كنند، یا با شتاب و عجله، به جمع و جور كردن وسایل خانه و سامان دادن به وضع ظاهرى منزل مى پردازند. این یعنى چه؟ یعنى اینكه افراد، همیشه آمادگى پذیرش دیگران را بخصوص بى خبر و ناگهانى ندارند.

در چنین مواردى وظیفه داریم كه استیذان یا استیناس كنیم و بدون خبر دادن و سرزده وارد نشویم، تا به حریم امنیت شخصى افراد در درون خانه، تعدى نكرده باشیم.

نحوه خبر دادن متفاوت و بسته به شرایط و محیطها و اشخاص گوناگون است.

با در زدن، اجازه گرفتن، یاالله گفتن، زنگ زدن، سرفه كردن، پابر زمین كشیدن یا به هر وسیله ممكن باید صاحب خانه یا ساكن اتاق و محلى را خبر داد. اگر اجازه ورود داده شد، وارد مى شویم، وگرنه، بدون هیچ ناراحتى برمى گردیم. همچنان كه اگر ما در شرایط نامساعد بودیم و براى ورود كسى به خانه یا محل كار، تمایل نشان ندادیم، انتظار داریم كه نرنجد و این را توهین تلقى نكند.

## از پیشوایان بیاموزیم

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همواره براى ورود به خانه دیگران، اجازه مى گرفت. اجازه گرفتنش هم به این صورت بود كه با صداى بلند، به اهل خانه جواب مى داد و منتظر جواب مثبت مى ماند. حتى براى ورود به خانه دخترش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز بیرون خانه مى ایستاد و با صداى بلند سلام مى كرد. شنیدن جواب از داخل خانه به معناى آمادگى آنان براى ورود پیامبر بود و آن حضرت داخل مى شد (120).

به نظر برخى فقها، این اجازه گرفتن سه بار لازم است. برخى هم یك بار را كافى مى دانند. ولى رعایت جنبه اخلاقى اقتضا مى كند سه بار، اعلان قبلى شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید:

براى ورود به خانه اى، اذن گرفتن و اعلام، سه بار است: بار اول، تا بشنوند. بار دوم براى آنكه خود را جمع و جور كنند. در مرتبه سوم اگر مایل بودند اجازه دهند، والا، اذن نمى دهند و اجازه گیرنده برمى گردد: (الاستیذان ثلاثة: اولهن یسمعون، و الثانیة یحذرون والثالثة ان شاؤ وا اذنوا و ان شاؤ والم یفعلوا، فیرجع المستاءذن (121) )

در سیره پیامبر نسبت به حضرت زهرا (سلام الله علیها) نوشته اند كه گاهى در خانه آنها مى آمد، سلام مى داد، پاسخ نمى شنید. تا بار سوم، كه مى خواست برگردد، آنان جواب مى دادند. حضرت مى پرسید: چرا جواب نمى دادید؟ مى گفتند: یا رسول الله، دوست داشتیم كه صداى تو را بشنویم (این نمونه و شبیه آن در مورد قیس بن سعد بن عباده هم نقل شده است).

سرزده وارد خانه شدن، حتى خانه خود نیز ناپسند است. در آداب سفر آمده است كه پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نهى كرد كه اگر كسى شبانه از مسافرت برگشت، سرزده وارد خانه شود، مگر آنكه قبلا اعلام كند و خبر دهد: (نهى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ان یطرق الرجل اهله لیلا اذا جاء من الغیبة حتى یؤ ذنهم (122) )

## از زبان قرآن

گفتیم كه موضوع استیذان، در قرآن هم آمده است و نشان دهنده اهمیت این مساءله در روابط اجتماعى و خانوادگى است. جایگاه این مساءله در آیات قرآن، بیشتر مسایل جنسى و نگاههاى ناخواسته است و آیات قبل و بعدش نیز به كنترل چشم و نگاه مرتبط است. چه بسا سرزده وارد اتاق یا خانه یا محلى شدن، سبب مى شود كه نگاه به چهره یا اندام یا صحنه اى بیفتد كه ابلیس وسوسه گر، انسان را به دام و كام فتنه بكشد. از این رو اجازه ورود گرفتن، یك پیشگیرى احتیاط آمیز از هر نوع نگاه ناروا یا دیدن صحنه هاى ناپسند یا غیر حلال است.

از زبان قرآن بشنویم كه مى فرماید:

اى ایمان آورده ها! به خانه هایى جز خانه خویش وارد نشوید؛ مگر آنكه قبلا خبر دهید و اذن بگیرید و بر اهل خانه سلام كنید. این برایتان بهتر است؛ باشد كه پند بگیرید. اگر در خانه، كسى را نیافتید، وارد خانه نشوید تا آنكه به شما اجازه دهند و اگر به شما گفتند: برگردید، شما هم برگردید. این برایتان پاكیزه تر (و رشد دهنده تر) است (123).

اگر اجازه داده نشد، بدون ناراحتى باید برگشت. دلیلى براى ناراحت شدن نیست. خانه، خانه دیگرى است و آماده متمایل نبوده كه وارد شویم. این ادب قرآنى است كه خدا به ما یادآورى مى كند كه نحوه ورود به خانه دیگران، هم با اجازه باشد، هم همراه با سلام، هم بدون ایجاد وحشت و اضطراب، به نحوى كه آنان احساس انس كنند؛ استیناس!

به تعبیر مرحوم علامه طباطبایى: این اجازه گرفتن براى ورود به خانه، كمك مى كند كه ساكن خانه خود را بپوشاند و از خودش ایمن و خاطر جمع باشد و این روش پسندیده، كمك مى كند تا اخوت و برادرى و الفت و تعاون عمومى در مسیر آشكار كردن خوبیها و پوشاندن ناخوشایندیها استمرار یابد (124).

ابو ایوب انصارى از پیامبر خدا مى پرسد كه یا رسول الله، این استیناس كه در آیه قرآن مطرح است، چیست؟ حضرت پاسخ مى دهد: گفتن سبحان الله، الحمدلله، الله اكبر، سرفه كردن براى اهل خانه (125).

روایت است كه مردى به رسول خدا عرض كرد: آیا من براى وارد شدن نزد مادرم نیز اجازه بخواهم؟

پیامبر فرمود: آرى. آن مرد پرسید: مادرم خدمتكارى جز من ندارد، آیا لازم است كه هر بار كه بر او وارد مى شوم، اذن و اجازه بگیرم؟ حضرت فرمود: آیا دوست دارى كه مادرت را عریان ببینى؟ مرد گفت: نه. فرمود: پس اجازه بگیر و وارد شو (126) !

آموزش قرآن درباره استیناس و اذن گرفتن، هم درباره خانه هاى خودمان است، هم خانه دیگران و در هر دو مورد، احترام گزاردن به حرمت ساكنان خانه و محترم شماردن حقوق شخصى آنان است.

## اذن و اجازه

نهاد خانواده، از مقدسترین نهادهاست. سلامت و استوارى آن نیز، مورد توجه اسلام است. نوع برخوردها نسبت به تحكیم رشته هاى این نهاد، یا گسستن پیوندها و آفت خیز كردن آن مؤ ثر است.

خانواده و خانه، حد و حریمى دارد كه باید رعایت شود و مورد تعدى و مرز شكنى قرار نگیرد. تهاجم و تعدى به این حدود و حقوق، گاهى هم از طریق نگاه است كه كنترل آن ضرورى است.

## چشمهاى بى بها

آنچه سبب بى بهایى چشمها مى شود، بى محابایى آنهاست، یعنى شناختن حریمها و مراعات نكردن حقوق شخصى دیگران و ورود به قلمرو ممنوع.

چشم، گوهر ارزنده و نعمت عظیم الهى است و ارزش آن برابر با كل وجود و جان آدمى است، تا آنجا كه اگر كسى دو چشم دیگرى را كور كند، دیه كامل یك انسان بر عهده او است (127). و دیه یك چشم، به قدر نصف دیه انسان است. اما همین چشم، اگر نگاه خائنانه كند و به خانه ها و عورات و اسرار و درون خانه مردم و به نوامیس دیگران نگاه دزدانه كند و در آن حالت، بزنند و آسیب ببیند، دیه ندارد. این بى ارزشى چشم ناپاك را مى رساند كه بى اذن و به ناروا و حرام، وارد حریم دیگران مى شود و مرتكب گناه مى گردد. فتواى حضرت امام قدس سره چنین است:

دید زدن به خانه مردم و نگاه به نامحرم گناه است و صاحبخانه حق دارد سنگ یا چیزى به طرف او پرتاب كند و ضمانى هم بر او نیست. حتى اگر به درون خانه هایى دور، با ابزارى (مثل دوربین قوى) نگاه كند، مثل آن است كه از نزدیك نگاه كند. نگاه به درون خانه كسى از طریق نصب آینه نیز همین حكم را دارد (128).

این حرمت شكنى براى چشمهاى ناپاك، نهایت حرمت گذارى براى حقوق شخصى در زندگى خصوصى آنهاست. در حدیثى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است:

هر كس به خانه همسایه اش سرك بكشد تا به عورت مردم یا موى زنى یا بدن او نگاه كند، بر خداوند رواست كه او را همراه منافقان به آتش دوزخ افكند (129)...

و نیز فرموده است:

(من اطلع فى بیت بغیر اذنهم فقد حل لهم ان یفقاءواعینه؛ (130) )

هركس بى اجازه، به خانه اى دید بزند، آنان حق دارند كه چشمش را كور سازند. در حدیث دیگرى امام صادق عليه‌السلام فرموده است: در چنین حالتى اگر چشمش را معیوب كنند، دیه اى بر آنان نیست (131).

در نقلهاى متعددى آمده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه خویش مشغول شانه زدن خود بود و با یكى از همسرانش بود كسى از شكاف در درون خانه را دید مى زد. پیامبر اسلام فرمود: اگر نزدیك تو بودم، چشمت را با همین شانه در مى آوردم. یا: برخاست و به سراغش رفت... كه مرد، گریخته و صحنه را ترك كرده بود (132).

از این سو، بى اجازه وارد حریم زندگى كسى شدن تا این حد ناپسند است، از آن سو هم سفارش به اجازه گرفتن براى ورود به خانه دیگرى و استیذان و استیناس شده است (كه در بخش پیشین، به تفصیل گذشت).

## درسى براى نوجوانان

ادیب دیگرى كه قرآن مى آموزد و به سلامت خانوادگى و اخلاقى جوانان نابالغ مربوط مى شود، اجازه گرفتن براى ورود به اتاق پدر و مادر است. این نكته را، هم خود نوجوانان باید رعایت كنند، و هم والدین باید به نحوى شایسته و هنرمندانه و بدون بدآموزى و تحریك، آنان را توجیح كنند.

گاهى پدر و مادر، در اتاق خویش ممكن است به استراحت مشغول باشند، با لباسهاى راحت و وضعى متناسب با خواب. سرزده وارد شدن كودكانى كه در سنین قبل از بلوغ باشند، ممكن است عوارضى داشته باشد و نوجوانان را به برخى مسائل انحرافى بكشد. اینجاست كه باید نوجوانان، در بزنند، اجازه بگیرند و بى اطلاع و اذن، وارد اتاق دیگران نشوند. آموزش قرآن این است كه هم غلامان و خدمتكاران خانه، و هم كودكانى كه به سن بلوغ جنسى نرسیده اند، سه بار و در سه هنگام، اذن بگیرند. این سه وقت عبارتند از:

1 - پیش از نماز صبح

2 - هنگام استراحت ظهر

3 - شب، بعد از عشاء

این سه وقت را قرآن كریم به نام راز و سر پوشیدنى (عورت) یاد مى كند و جز این سه وقت را كه معمولا ممكن است افراد در این مواقع، با لباس زیر و وضع خاص یا نیمه لخت یا بدون پوشش كافى باشند بلامانع اعلام مى كند. متن آیه قرآن چنین است:

(یا ایها الذین امنوا لیستاءذنكم الذین ملكت ایمانكم و الذین لم یبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات: من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابكم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم... (133) )

در این آیه، یك مرحله جلوتر و فراتر از اجازه گرفتن براى ورود به خانه را هم مطرح كرده است، یعنى ورود به اتاق شخصى در موارد خاص. ممكن است برخى، تردد كودكان را نزد بزرگترها امرى ساده و عادى تلقى كنند و بچه ها از این رهگذر، صحنه هایى ببینند و با مسایلى روبه رو شوند كه بر ایشان غیر قابل هضم و درك یا بدآموز باشد و به انحراف بیفتد. این مساءله در یك نگاه عام تر، به كنترل روابط همسران نسبت به توجه و دیدن و فهمیدن كودكان مربوط مى شود كه... بماند! و به این اشاره بسنده كنیم و بگذریم، چرا كه مساءله چندان مهم است كه باید نوشته اى مفصل و مستقل پیرامون آن نگاشت.

به هر حال، این مساءله به ظاهر ساده و جزیى، از چنان اهمیتى در تصحیح معاشرت دارد كه قرآن كریم به تفصیل و با ذكر جزئیات به آن پرداخته است، تا خانواده ها و فرزندان گرفتار بیماریهاى روانى و اخلاقى نشوند و از آثار سوء عصبى و روانى نبودن كنترل و حریم در معاشرتها، بخصوص در مورد خلوت سرا و تردد و دیدن و فهمیدن كودكان، مصون بمانند. در پرونده بسیارى از گرفتاران به بیماریهاى جنسى و انحرافات اخلاقى از این نوع، اعترافاتى به چشم مى خورد كه نشان دهنده تأثیر منفى این گونه ولنگاریها و نبودن حریم در معاشرتها است. و توجه یافتن كودكان و نوجوانان به برخى از اسرار زندگى خصوصى والدین، كه آنان را به گناه مى كشد، جاى دقت و تاءمل است، كه حضرت امیر عليه‌السلام فرمود: كم (من نظرة جلبت حسرة) (134)، چه بسا نگاهى كه حسرت مى آورد!

## چرا بى اجازه

بارى... رعایت حریم حقوق دیگران در معاشرتها ما را به بحث از استیذان و استیناس كشاند. ولى سخن اصلى آن است كه احترام گذاشتن به این حقوق فردى، شرط اخوت اسلامى در یك جامعه مكتبى است و پاى بندى به این اصول، ضامن تداوم دوستیهاست.

این عمل بى اذن و اجازه، تنها مربوط به ورود به خانه و اتاق اشخاص نمى شود؛ دامنه اى گسترده دارد.

اگر كسى یادداشتى مى كند و نامه اى مى نویسد، نباید دزدانه به آن نگاه كرد.

اگر كسى رازى را به امانت نزد ما مى گوید، نباید خیانت كرد و اسرارش را فاش كرد.

اگر كسى كلید خانه، كمد، كیف یا سویچ ماشین و موتور را به دست ما داد، نباید بیش از حدى كه یقین به اذن و رضایت او داریم، در آن تصرف كنیم.

اگر دو نفر با هم صحبت خصوصى مى كنند، چه حضورى، چه تلفنى، گوش ایستادن و به نجواها گوش كردن و استراق سمع كردن و شنود گذاشتن، جایز نیست.

اگر حامل نامه اى به دیگران هستیم، حق گشودن نامه و مطالعه محتواى آن را نداریم.

اگر پاكتى براى شخصى فرستاده مى شود و تاءكید مى كنند كه شخصا مفتوح فرمایید، دیگرى حق باز كردن و مطالعه آن را ندارد (مگر با اجازه طرف اصلى)

بى اجازه نمى توان سر كمد و كیف و جیب و دفتر كسى رفت و چیزى برداشت یا خواند و تصرف كرد. اگر روزى جزوه، بولتن یا خبر نامه اى مهر محرمانه خورده است، یا نقل مطلبى از جایى یا كسى منوط به اجازه دانسته شده است، در همه موارد، بى اذن كار كردن، نوعى خیانت است و دور از ادب اسلامى و انسانى.

اگر آلبومى خانوادگى است، دیگرى بى اجازه حق نگاه كردن به آن را ندارد.

اگر گفتند: راضى نیستیم مطالب این دفتر را بخوانى، یا اگر مطلبى و انتقادى و مقاله اى نوشتند و با نوشتن امضاء محفوظ گفتند كه راضى به افشاى نام نیستند، افشاى آن بر خلاف ادب و قانون و وجدان است.

اگر كسى و طلبى را با ما در میان گذاشت و تاءكید كرد كه: راضى نیستم به كسى بگویى، تا چه اندازه رعایت مى كنیم؟ آیا حاضریم اینها را هم جزء حقوق و حدود اشخاص به حساب آوریم و مراعات كنیم؟!

پس، مجموعه آنچه راز شخصى و اسرار زندگى خصوصى محسوب مى شود، بسیار است. تنها در خانه و اتاق و نامه و راز هم خلاصه نمى شود. ممكن است حتى نوعى از غذا و میوه و خوراكى در خانه و یخچال و... كسى باشد ولى دوست نداشته باشد كه آن را بدانند. یا یك بیمارى یا نقص عضو و جسم در كسى باشد كه نخواهد دیگرى آن را بداند. یا در شرایط بحرانى خاصى قرار داشته باشد كه نخواهد مردم بدانند. همه اینها در قلمرو حریم شخصى است و ورود به آن اجازه مى خواهد.

گاهى در یك خانواده، یك اختلاف است، ولى دوست ندارند كه اقوام و آشنایان از این اختلاف با خبر شوند. وسوسه شدن براى پى بردن به آن، و فاش ساختن براى دیگران هم از این مقوله غیر مجاز و غیر ماءذون است.

سید قطب، در اشاره به این نكته لطیف قرآنى و آداب اجتماعى مى نویسد:

امروز ما مسلمانان، نسبت به این گونه امور دقیق و ظریف، حساسیت خود را از دست داده ایم. گاهى شخصى به خانه برادرش حمله ور مى شود، هر لحظه از لحظات شب و روز كه باشد، برایش فرق نمى كند. آن قدر در مى زند تا در را باز كنند و اگر در به رویش باز نكنند بر نمى گردد تا آنكه صاحبخانه را به ستوه آورد و در بگشایند. گاهى در خانه، تلفن وجود دارد و مى تواند پیش از آمدن، تلفنى تماس گرفته و خبر دهد تا اجازه بدهند یا روشن شود كه موقعیت مناسب نیست. ولى این راه و شیوه را رها مى كند تا بى خبر و بى موقع وارد شود و بدون قول و قرار قبلى به خانه اش رود. متاءسفانه چنان شده كه عرف هم نمى پذیرد كه اگر چه صاحب خانه ناراحت و رنجیده شود، از آمدن بى خبر و غیر منتظره باز گردد. ما مسلمانان امروز، سرزده و بى خبر، هر لحظه كه بخواهیم وارد خانه هم مى شویم و اگر وقت غذا باشد و غذاى مناسبى پیش ما نیاورد، در دلمان مى رنجیم. یا شب دیر هنگام به خانه كسى مى رویم، اگر آخر شب از ما نخواهد كه آنجا بخوابیم، در دل رنجیده مى شویم، بى آنكه به عذر آنان در این گونه مواقع توجه داشته باشیم. این نشانه آن است كه ما هنوز، به ادب اسلام و ادب رسول خدا مؤ دب نشده ایم، برده عرف خطاكاریم. ولى اگر همین گونه مراعات آداب را در غیر مسلمان ببینیم، برایمان شگفت جلوه مى كند و نمى كوشیم دریابیم كه ریشه این ادبها در شریعت خود ما نهفته است و باید به آن اصول خویش برگردیم... (135)

به هر حال، هرچند در نوع ارتباطات، گاهى با خویشاوندان و دوستان بسیار صمیمى مواجه هستیم، ولى هرگز این مجوزورود به منطقه ممنوعه از زندگى شخصى آنان شمرده نمى شود، مگر آنكه اذن صریح داشته باشیم.

در روایات، نگاه همچون تیرى مسموم از تیرهاى شیطان قلمداد شده است. گاهى گناه، در پى یك نگاه پدید مى آید. و اگر كسى نتواند چشمها و پلكهاى خود را تحت اختیار و كنترل داشته باشد، به روز سیاه مى نشیند. حیف است كه انسان از راه نگاه، جهنمى شود. به فرموده حضرت على عليه‌السلام: چشمها شكارگاه شیطان است: العیون مصائد الشیطان. (136)

این سخن نیز از حضرت مسیح عليه‌السلام است كه:

(ایاكم و النظر الى المحذورات فانها بذر الشهوات و نبات الفسق؛ (137) )

از نگاه به آنچه ممنوع است بپرهیزید، چرا كه چنین نگاهى بذر شهوت و رویش فسق و گناه است.

بكوشیم تا در سخن، نگاه، رفتار، معاشرت و ارتباط، از آنچه خارج از قلمرو اذن و اجازه قرار دارد، وارد نشویم.

11 - مزاحمت

تعجب نكنید اگر به جاى طرح یك موضوع ارزشى و مثبت، از یك رفتار منفى و ضد ارزش به نام مزاحمت بحث مى كنیم؛ چرا كه توجه نقاط ضعف اخلاقى و پرهیز از آنها نیز، به اندازه همان نقاط قوت و فضایل، كار ساز است.

در معاشرتها، هیچ عاملى هم به اندازه خدمت و یارى، جلب كننده دلها و محبتها نیست. هیچ عاملى هم به اندازه آزار و زحمت و آسیب رسانى، رشته هاى دوستى و علقه هاى مودت را از هم نمى گسلد.

این، طبیعت دلهاست كه اسیر محبت مى شود و گریزان از دشمنى و بدخواهى. زندگى، جریانى از حوادث گذران است. انسانها نیز، نقش اصلى این حوادث را ایفا مى كنند. هر چه بى درد سر و بى مانع تر باشد، دلها شادتر و امیدها به زندگى افزونتر است.

برعكس، هر چه تصادم و تزاحم منافع و سلب آزادیها از هم و ایجاد زحمت و مزاحمت براى هم فراهم شود، به همان مقیاس، رابطه ها تیره تر، دلها جداتر از یكدیگر، دیدها نسبت به هم منفى تر و زندگیها به رنج و یاس و سرخوردگى ها نزدیكتر و آمیخته تر خواهد بود.

این است كه در آداب معاشرت، به فصلى تلخ برمى خوریم به نام مزاحمت، كه در پى نشناختن حق، حد و حریم یكدیگر و عدم مراعات آنها پیش مى آید.

طرح مزاحمت در بحث آداب معاشرت، به این معناست كه این ضد آداب را هم بشناسیم و از مسیر راهمان دور كنیم، تا شیرینیهاى زندگى، به تلخكامى و كدورت نیانجامد. گویا مقدمه، اندكى طولانى شد. برویم سر اصل موضوع:

## مزاحمت چیست؟

حتما افرادى را مى شناسید كه وجودشان، رفتارشان و زبانشان، براى شما دردسر تولید مى كند و شما از دست و زبان آنان آسوده نیستید.

آسایش در محیط كار و خانه، خواسته هر انسان است.

آنكه آسایش دیگران را بهم بزند، مزاحم است. به تعبیر دیگر مى توان گفت: مزاحم، از دایره اسلام بیرون است. این كلام صاحب شریعت و رسالت محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، آنجا كه به اصحاب خویش فرمود:

(الا انبئكم من المسلم؟ من سلم المسلمون من یده و لسانه (138) )

آیا شما را خبر دهم كه مسلمان كسیت؟ مسلمان كسى است كه مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند.

فرقى نمى كند كه این سلب آسایش و آزار رسانى، با حرف باشد یا عمل، مادى باشد یا روحى، براى فرد باشد یا جامعه، از سوى فرد باشد یا جمع، شخصى باشد یا دولتى، در خانه باشد یا اجتماع، یا محیط كار و مطالعه و استراحت، آگاهانه باشد، یا غافلانه، با حسن نیت باشد یا سوء نیت.

## نمونه ها

شاید به تعداد انسانها بتوان مزاحمت برشمرد. هر كسى به نحوى، در هر جا به گونه اى. زیرا رابطه ها متنوع است، نوع ایجاد مزاحمت و زحمت هم بى شمار و رنگارنگ. ولى براى آنكه كسى تصور نكند مطلقا از مزاحمت براى دیگران دور است، و... براى هشدار بیشتر، به چند نمونه اشاره مى شود:

دیر هنگام به خانه رسیدن و به جاى زدن زنگ در، با بوق زدن اعلام اینكه: منم! در را باز كنید. این كار براى همسایه هایى كه در حال استراحتند، ایجاد مزاحمت است.

بنایى و ساختمان سازى داشتن و شن و ماسه و آجر و خاك را در مسیر مردم ریختن و راه را بند آوردن و گرد و خاك به حلق و زندگى دیگران رساندن.

ماءموران شهردارى براى كسانى كه این گونه سد معبر مى كنند یا شهر را كثیف مى كنند، هشدار و اخطار مى كنند. ولى... كاش خود شهرداریها و ادارات و شركتهایى هم كه چنین تخریبهایى در خیابانها و كوچه ها و معابر دارند، سریع اقدام كنند و براى شهروندان اسباب زحمت و ایجاد بدبینى نكنند.

آبهاى اضافى خانه (فاضلاب) را از طریق لوله اى به كوچه سرازیر كردن و لجنزار پدید آوردن، نمونه دیگرى از مزاحمت است.

صداى رادیو، ظبط و بلندگو را در مراسم شادى و عزا و جشن و سوگوارى تا حدى بلند كردن كه سلب آسایش از دیگران كند. مساجدى كه بلندگوهاى خود را در مجالس ختم یا شبهاى رمضان و محرم تا دیروقت، به بیرون از مسجد وصل مى كنند و همسایگان را از دین و مسجد و عزادارى بیزار مى كنند، مسؤ ولند. فقهاى بزرگوار نیز در پاسخ به استفتا از این گونه مزاحمتها، از آن نهى كرده اند.

پارك كردن ماشین و موتور در جاى نامناسب در كوچه و خیابان و سد معبر كردن،

دود آب گرم كن حمام، بخارى و... را به خورد خانه هاى همسایه دادن،

استفاده از اتومبیلهاى دودزا، كه هواى محیط را آلوده مى سازد،

فرزندان خود را در نیمروز و هنگام استراحت مردم، براى بازى به كوچه فرستادن،

در خیابان، بساط فوتبال و والیبال راه انداختن،

دیر وقت، براى مهمانى و شب نشینى رفتن،

وقت و بى وقت، از تلفن همسایه براى مكالمات غیر ضرورى استفاده كردن،

در میان منطقه مسكونى، گورستان و مقبره احداث نمودن،

باز كردن مغازه تراشكارى و آهنگرى و... در همسایگى خانه هاى مردم،

پخش مداوم نوار نوحه و قرآن و سرود، از مغازه تكثیر نوار و نوارفروشیهاى ثابت و سیار،

در كتابخانه یا خانه، با ایجاد سر و صدا و شكستن سكوت، مانع مطالعه و درس خواندن دیگران شدن،

مزاحمتهاى تلفنى براى دیگران و بى جهت تماس گرفتن، یا گوشى و تلفن را به عنوان سرگرمى و بازى در اختیار كودكان گذاشتن،

گذرگاههاى عمومى را به معبر یا پاركینگ خصوصى تبدیل كردن،

پهن كردن كالا و اجناس در مقابل مغازه و پیاده رو را گرفتن و براى عابران مشكل ایجاد كردن،

سرزده و بى خبر، وارد محل كار یا زندگى دیگران شدن،

در گرما یا سرما، بدون آمادگى صاحبخانه، به مهمانى و عیادت و زیارت دیگران رفتن،

و... دهها و صدها نمونه دیگر كه در زندگى و معاشرتهاى اجتماعى پیش مى آید،

هدف از این فهرست بلند بالاى مزاحمتها چه بود؟... اینكه بدانیم مسلمانى در پرهیز از این گونه رفتارهاى خلق آزار نیز جلوه مى یابد.

گرچه مراعات حقوق مردم و مواظبت بر عدم ایجاد مزاحمت دشوار است لیكن دستور و ادب اسلامى چنین اقتضا مى كند.

گاهى باید تحمل رنج كرد تا دیگران مرفه باشند.

گاهى باید خود را محدود ساخت، تا سلب آزادى از دیگران نشود.

گاهى باید خویشتن را به زحمت افكند تا سبب مزاحمت براى دیگران نشد.

این نیز از اخلاقیات اسلامى و از نشانه هاى مؤمن است. كلام امیرالمومنین عليه‌السلام در این زمینه چنین است:

(المومن نفسه منه فى تعب و الناس منه فى راحة؛ (139) )

مؤمن كسى است كه خودش از دست خودش در سختى و رنج است ولى مردم از دست او در آسایشند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خدا را بر آن بنده بخشایش است |  | كه خلق از وجودش در آسایش است |

## فرمان دین

فداكارى به صورتهاى مختلف است. اینكه انسان، خودسوز باشد، تا مردم ساز گردد، طبق حدیثى كه از امیرمومنان گذشت دستور دین است. رنج خود و راحت مردم طلب. سعدى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من آن مورم كه در پایم بمالند |  | نه زنبورم كه از دستم بنالند |
| كجا خود شكر این نعمت گزارم |  | كه زور مردم آزارى ندارم (140) |

البته نباید به زیر دست و پا بودن افتخار كرد، چرا كه مسلمان عزیز است. زور را هم نباید تحمل كرد. اما اینكه انسان با زورى كه دارد، به دیگران آزار نرساند و با دست و زبان، زحمت و مزاحمتى براى دیگران پیش نیاورد، اصلى مهم در ادب اسلامى است.

هر چیزى مالیاتى دارد. مالیات قدرت و نفوذ، پرهیز از مردم آزارى است. در نهایت، سود این خویشتن دارى هم به خود انسان باز مى گردد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(كف اذاك عن الناس فانه صدقة تصدق بها على نفسك؛ (141) )

آزار خود را از مردم باز دار، كه این، صدقه اى است كه بر خویشتن انفاق و تصدیق مى كنى.

یعنى پرهیز از عدم مزاحمت براى دیگران، بیمه عافیت و سلامت خویش است. آن حضرت در حدیث دیگرى فرموده است:

(شر الناس من تاءذى به الناس و شر من ذلك من اكرمه الناس اتقاء شره؛ (142))

بدترین مردم كسى است كه مردم به خاطر او در اذیت و رنج باشند. بدتر از او كسى است كه مردم به خاطر ترس از شر او، احترامش كنند.

و مگر ایجاد مزاحمت، چیزى جز مردم آزارى است؟ و مسلمانى مگر چیزى جز مردم آزارى است؟ و مسلمانى مگر چیزى جز آسودگى خلق الله از دست و زبان آدمى است؟

## نمونه اى از تاریخ

گفتیم كه موارد ایجاد مزاحمت براى دیگران فراوان است. به نمونه اى كه در صدر اسلام اتفاق افتاد، توجه كنید این حادثه، مبداء و منشاء یك قانون و مبناى یك حكم فقهى ددر اسلام شد و یك قاعده فراگیر فقهى پدید آورد كه به قاعده لاضرر شهرت یافته است، و آن داستان سمرة بن جندب است.

سمرة بن جندب مردى از هل مدینه بود و نخلستانى داشت. مردى از انصار، كنار در باغ و بوستان او خانه اى داشت كه درخت خرماى سمرة بن جندب داخل آن قرار گرفته بود. سمره گاه و بیگاه، بى خبر و سرزده وارد آن خانه مى شد و سراغ درخت خرمایش مى رفت و هنگام این آمد و شد، نگاه به داخل خانه و اوضاع زندگى آن مرد انصارى هم مى انداخت و این خانواده از نگاهها و رفت و آمدهاى او در عذاب بودند.

آن مرد از رفتار سمره به رسول خدا شكایت كرد، چون تذكرهاى مكررش به صاحب درخت سودى نبخشید.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كسى را نزد آن مرد فرستاد و شكایت مرد انصارى را به اطلاع او رساند و فرمود: هنگام ورود، اجازه بگیر. اما آن مرد، حاضر به این كار نشد. نه حاضر بود آن درخت خرما را بفروشد، و نه حتى به پیشنهاد پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاضر شد با چندین درخت خرما در جاى دیگر عوض كند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: از آن درخت در گذر، تا خداوند در بهشت، سه درخت در مقابل آن به تو عطا كند. آن مرد باز هم حاضر به این معاوضه نشد.

آنگاه فرمود: اى سمره! مى بینم كه تو مردى آسیب رسان هستى.

سپس به آن مرد انصارى چنین خطاب فرمود: برو و درخت او را از بیخ بكن و به طرف صاحبش بینداز، چرا كه (در دین اسلام) هیچ ضرر و زیانى نیست: لا ضرر و لا ضرار (143).

در فقه نیز نمونه هاى متعددى از احكام شرعى وجود دارد كه در آن موارد، چون مزاحمت یا آزار یا آسیب به دیگران مى رسد، از آن نهى شده است، از قبیل چاه زدن در كنار دیوار دیگرى، حفر چاه نزدیك چاه دیگران كه سبب كاهش آب آن گردد، یا ممنوعیت ایجاد بالكن در رهگذر مردم؛ اگر براى تردد دیگران ایجاد مشقت كند، یا نصب ناودان خانه به كوچه و قرار دادن آبریزگاهها بر سر راه مردم (144).

گرچه این نكات، جرئى و كوچك است، ولى رعایت نكردن آنها گاهى مفسده ها و ضایعات بزرگى پدید مى آورد.

نمونه هاى یاد شده، گرچه اغلب، مزاحمتهاى مالى و اقتصادى بود، ولى به هر حال، مراعات حقوق و آسایش دیگران، ایجاب مى كند به عنوان یكى از آداب معاشرت اسلامى از هر گونه مزاحمت براى دیگران اجتناب كنیم.

سلب آسایش دیگران، تعدى به حریم حقوق شخصى آنان است و نارواست.

12 - كارگشایى

در روابط اجتماعى، كسانى بر دلها حكومت مى كنند كه دلشان را خانه مهر و محبت مردم كرده باشند. برعكس، آنان كه خودرا بیش از همه مى پسندند و خود را بیش از دیگران دوست دارند و آسایش و راحتى دیگران را بر دیگران ترجیح مى دهند، نه نزد خدا و رسول اعتبارى دارند، نه در دل و جان مردم، جایى و موقعیتى!...

گوهر خدمتگزارى به مردم، تنها در دلهاى وارسته از منیت و خودخواهى یافت مى شود. خداى مهربان، بندگانش را دوست دارد. كسانى را هم كه به بندگان خدا خدمت و مهربانى كنند، دوست مى دارد و این مقتضاى محبت و علاقه است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاتوانى به جهان خدمت محتاجان كن |  | به دمى یا درمى، یا قلمى یا قدمى! |

## خدمت، سرمایه سرورى

خیلى ها به سیادت و سرورى و عزت و محبوبیت علاقه مندند، ولى راه به دست آوردن آن را نمى دانند. اصلا سخن را این گونه عنوان كنیم كه:

در دلهایمان چه اندازه جا براى دیگران باز كرده ایم؟

در زندگیمان چه میزان وقت، به مردم اختصاص داده ایم؟

و... اساسا تا چه حد به فكر مردم و مشكلات، رنجها و اندوههاى آنانیم؟

شاید كسانى بگویند: ما خود، گرفتاریهاى فراوان داریم. اگر گریستن است، باید به حال خود بگرییم و اگر كمك است، خود محتاج به كمكیم...

ولى... ایثار و فتوت و جوانمردى چه مى شود؟

اگر مسائل و مشكلات مسلمانان برایمان اهمیتى نداشته باشد كه اصلا مسلمان نیستیم! چون كه مسلمانى تنها به اسم و شناسنامه و نماز نیست. بخش عظیمى از محتواى اسلام را نوعدوستى، ایثار، خدمت به دیگران، كمك به درماندگان، كارگشایى براى مشكلات مردم و قضاى حاجت گرفتاران تشكیل مى دهد.

باز هم براى چندمین بار، گوش جان را با این حدیث نبوى بنوازیم كه فرمود:

(من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس من الاسلام فى شى ء، و من شهد رجلا ینادى یا للمسلمین! فلم یجبه فلیس من المسلمین (145) )

كسى كه در حالى صبح كند كه به امر مسلمانان بى فكر و اهتمام باشد، بهره اى از اسلام نبرده است و هركس شاهد فریادخواهى و كمك طلبیدن مردى باشد كه مسلمانان را به یارى مى طلبد، اما پاسخى به او ندهد، از مسلمانان نیست!

پس باید بخشى از دل، محبت، فكر، زندگى، تلاش، اهتمام، عشق ورزیدن و دلسوزى كردن ما نسبت به دیگران باشد كه بندگان خدایند و آفریدگار، از این راه، بندگان دیگرش را مى آزماید.

نتیجه این مردم دوستى و همیارى نیز، محبوبیت و سیادت است.

هركه براى مردم كار كند، مردم نیز او را دوست خواهند داشت.

هركه خدمتگزار جامعه باشد، از حق شناسى مردم بهره مند مى شود و هركه به مردم نیكى كند، در دلها جاى مى گیرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فریدون فرخ، فرشته نبود |  | ز مشك و عنبر سرشته نبود |
| به داد و دهش یافت آن نیكویى |  | تو داد و دهش كن، فریدون تویى |

این حقیقت را، پیش از هر چیز، در حدیث مى خوانیم كه:

(سید القوم خادمهم؛ (146) )

سرور هر گروهى، خدمتگزار آنان است.

طنین كلام معطر حضرت امام راحل (قدس سره) در گوشمان است كه فرمود: به من رهبر نگویید، به من خدمتگزار بگویید.

خدمتگزارى به بندگان خدا، غیر از آنكه رسالت دولتمردان و مسؤ ولان اجرایى و متصدیان امور در ادارات و نهادهاست، وظیفه هر یك از ما در معاشرت با همنوعان خودمان است.

## كارگشایى

از توفیقات مهم یك انسان، آن است كه گشایش معضلات مردم به دست او باشد. نعمتى است كه هزاران شكر و سپاس مى طلبد. كارگشایى، از مقدسترین خدماتى است كه مورد قبول و امضاى آیین خدا شرع محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

با عنوان قضاء حاجت مومن، انبوهى عظیم از روایات نقل شده كه اهمیت و فضیلت و قداست كار راه اندازى و رفع نیاز مردم و برطرف كردن مشكلات آنان و... خلاصه در خدمت مردم و جامعه بودن را بیان مى كند. این كار را باید به حساب خدا گذاشت و چشم تشكر و اجر هم از او داشت، نه از مردم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو نیكى مى كن و در دجله انداز |  | كه ایزد در بیابانت دهد باز |

قصد قربت، مایه ثمر بخشى و ثواب الهى و ارزشمندى نیكوكاریهاست، و ریا آفت آن به شمار مى رود.

آنان كه خالصانه و بى توقع و چشمداشت، گره از كار بسته مردم مى گشایند، بندگان خاص خدا و ماءموران ویژه الهى اند. توفیق و امداد الهى را همراه دارند، فیض دنیوى و اجر اخروى نیز، دستاورد این خدمت است. به این حدیث زیبا از حضرت رضا عليه‌السلام توجه كنید:

(ان لله عبادا فى الارض یسعون فى حوائج الناس، هم الامنون یوم القیامه؛ (147))

خداوند را در روى زمین، بندگانى است كه كارشان تلاش براى رفع نیاز و حاجت مردم است. آنان روز قیامت، ایمن و آسوده اند.

آرى... رنج دنیا و راحت آخرت!

شنیده اید كه امام معصوم، طواف حج را رها كرد و به كار دیگران رسید، یا كسى را كه دیگرى صدایش مى كرد و او به طواف مشغول بود، توبیخ كرد كه: مگر نمى دانى انجام كار دیگران، از خیلى طوافها برتر و ثوابش بیشتر است؟ نبى مكرم اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم فرموده است:

(خیر النس من انتفع به الناس؛ (148) )

بهترین مردم كسى است كه مردم از او سود و بهره ببرند.

## درسى از امام سجاد عليه‌السلام

شاید از درخشان ترین فصلهاى زندگانى هریك از پیشوایان دین، رسیدگى به محرومان و زدودن نیاز نیازمندان بوده است، درسى كه از پیامبر خدا آموخته و رهنمودى كه از دین به ارث برده اند. راستى... ملاك در خیر بودن آدمى به چیست؟ هر چه بیشتر سود رسانى به خلایق! و گره گشایى از كار مردم، به قدر توان.

روایت است كه امام زین العابدین عليه‌السلام از راهى كه مى گذشت، هرگاه در میان جاده به كلوخى برمى خورد، از مركب خویش پیاده مى شد و آن را با دست خود از وسط راه برمى داشت، آنگاه سوار شده، به راه خود ادامه مى داد:

(لقد كان على بن الحسین یمر على المدرة فى وسط الطریق فینزل عن دابته حتى ینحیها بیده عن الطریق (149) )

سیره نورانى و سازنده یعنى این!

زدودن موانع راه، پر كردن چاله هاى خیابانها، رفع سد معبرها و دهها كار خدماتى دیگر، كارهاى شایسته اى است كه زیبنده رفتار اجتماعى یك مسلمان است. چه خوش سروده است ابن یمین:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سود دنیا و دین اگر خواهى |  | مایه هر دوشان نكوكارى است |
| راحت بندگان حق جستن |  | عین تقوا و زهد و دیندارى است |
| گر در خلد را كلیدى هست |  | بیش بخشیدن و كم آزارى است |

و به گفته حافظ شیرازى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دایم گل این بستان، شاداب نمى ماند |  | دریاب ضعیفان را در وقت توانایى |

## خرج مال و آبرو

سرمایه و دارایى، تنها پول و اندوخته مالى نیست، گاهى نفوظ و اعتبار، بیش از ثروت و پول مى ارزد.

كمك به دیگران هم تنها خرج پول و مصرف مال نیست. كسى هم كه تهیدست، اما آبرومند است، مى تواند از وجهه و آبرویش سرمایه بگذارد و آن را در راه دیگران به كار اندازد.

اگر خودتان هم كاره اى نیستید، ولى مى توانید نیازى را به كارگشایان منتقل كنید، خود این كار هم عبادت است و هم خدمت. نقش راهنما و واسطه داشتن براى حل مشكلات، مشاركت در پاداش آن خدمت است.

اگر خودتان مقصد نیستید، مى توانید فلش و راهنما به سوى مقصد باشید.

نگذارید وجودتان بن بست باشد، یا سراب، كه دیگران به فریب یا امید، نزد شما آیند، یا وقتى به شما برسند، به وجود عایقى برخورد كنند. وجودتان را هادى كنید، به سوى خدمتها و خدمتگزاران.

در حدیثى از پیشواى ششم حضرت صادق عليه‌السلام چنین آمده است:

به خدا و محمد و على ایمان نیاورده است كسى كه هرگاه برادر دینى اش براى رفع نیازى به او مراجعه مى كند، با چهره اى خندان با او برخورد نكند. اگر رفع حاجتش به دست او است، باید به انجام آن بشتابد و اگر كار از دست او بیرون است، سراغ دیگرى رود و از طریق دیگران، مشكل او را حل كند. اما متن این حدیث شریف:

(ما آمن بالله و لا بعلى من اذا اتاه اخوه المومن فى حاجة لم یضحك فى وجهه، فان كانت حاجته عنده سارع الى قضاءها و ان لم یكن عنده تكلف من عند غیره حتى یقضیها له. (150) )

مى بینید كه این كوشش براى رفع مشكل برادر ایمانى، هم شرط اسلام است و هم ولایت! ایمان به خدا و رسول و ولایت، با این روحیه و خصلت شناخته مى شود.

برخى دلال و كار چاق كن فساد و گناه و نیرنگ و حقه بازى اند. آنان فرزندان شیطان و شاگردان ابلیس به شمار مى آیند.

بعضى هم واسطه خیر و شفیع حسنات اند. دلالى و كارچاق كنى در انور خیر و كارهاى صالح و خداپسند، از بزرگترین توفیقات الهى است كه شامل بندگان ویژه اش مى شود. اگر نیازمندى براى كارى سراغ ما آمد، فورى رد نكنیم، اگر از خودمان كارى ساخته نیست، به كسى، جایى، مؤ سسه اى، اداره اى و... معرفى و راهنمایى كنیم كه چاره كارش با آنجا است.

## صدقه، اما بى پول

با شنیدن كلمه صدقه، ذهنها فورى سراغ كمك مالى به تهیدستان یا انداختن سكه و اسكناسى در صندوق صدقات و امثال آن مى رود.

ولى... این، تنها شكلهاى عملى صدقه نیست.

مى توان اهل صدقه بود، بى آنكه پول خرج كرد. البته كمكهاى مالى، جاى خاصى دارد كه در هر حال و هرجا خوب است. اما مهم، توجه به وسعت نیكى است. باز هم از گفتار پیشوایان الهام بگیریم.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود: هر مسلمان هر روز باید صدقه اى بدهد (ان على كل مسلم فى كل یوم صدقة. )

وقتى پیامبر چنین فرمود، برخى از اصحاب، با شگفتى پرسیدند:

- یا رسول الله! چه كسى طاقت و توان این كار را دارد؟

حضرت براى رفع ابهام و توضیح بیشتر، و براى اینكه صدقه را تنها در انفاق مالى خلاصه نكنند، فرمود:

برطرف كردن عوامل اذیت از راه مردم، صدقه است،

راهنمایى كردن جاهل به راه، صدقه است،

عیادت كردن بیمار، صدقه است،

امر به معروف كردن تو، صدقه است،

نهى از منكر كردنت صدقه است.

و... پاسخ سلام دادن نیز صدقه است!...

شگفتا كه چه وسعتى دارد نیكى و احسان! و چه آسان است ذخیره سازى عملى صالح براى آن روز نیاز و احتیاج! كلام رسول! چنین بود:

(اماطتك الاذى عن الطریق صدقة، و ارشادك الجاهل الى الطریق صدقة، و عیادتك المریض صدقة، و امرك بالمعروف صدقة و نهیك عن المنكر صدقة و ردك السلام صدقة. (151) )

## ایثار

كلمه اى زیباست، فضیلتى بزرگ است، اما عملى است بسیار دشوار!

گذشتن از خود و مقدم داشتن دیگران، شجاعتى بزرگ مى طلبد و این عمل قهرمانانه، جز از روحهاى بزرگ و پاك، سر نمى زند، چه ایثار مالى، چه جانى!

خودمحورى، سد راه ایثار است.

تعلقات و وابستگى هم، آفتى خطرناك براى رشد خصلتهاى كمال گراست.

برادرى در سایه ایثار معنى مى یابد. ایثارگر، كسى است كه در عین نیاز، دیگرى را بر خود مقدم مى دارد و در عین خستگى، كارهاى سخت و دشوار را بر عهده مى گیرد و فداكارانه به خاطر خدا، به نفع مردم از حق شخصى خویش مى گذرد. ایثارگرى، وارستگى از وابستگیهاست. در رابطه هاى مالى با دیگران نیز چنین است. كسى كه شادى خود را به قیمت اندوه دیگران به دست مى آورد مسلمان نیست و آنكه راحت خود را با رنج دیگران مى طلبد، انسان نیست.

اگر در جمع مومنان، روحیه ایثارگرى برادرانه باشد، تا آنجایى كه جیبها و منافع یكى باشد، نه تنها اصطكاك منافع پیش نمى آید و نه تنها كلاه گذارى بر سر دیگران در اندیشه ها نمى گذرد، بلكه روحیه سختى پذیرى براى رفاه دیگران رواج مى یابد، كارى كه خداپسندانه است. ایثارگر، چون رضاى خدا را به دست مى آورد، از عمق جان خشنود مى شود.

اوج صفا و گذشت، در آن است كه برادرى را به مرز یگانگى برسانند؛ وحدت در خواسته، وحدت در محبت، وحدت در منفعت.

امام سجاد عليه‌السلام به مردى فرمود:

آیا به این مرحله رسیده اید كه یكى از شما دست در جیب دیگرى كند و آنچه را نیاز دارد بردارد، بى آنكه اجازه بگیرد؟

گفت: نه.

فرمود: پس هنوز برادر برادر نیستید!

(هل یدخل احدكم یده فى كم اخیه و كیسه فیاءخذ ما یرید من غیر اذن؟ قال: لا. قال: فلستم باخوان. (152) )

و براستى كه چه مرز دشوارى! ولى برادرى، این دشواریها را آسان مى سازد.

البته بى اجازه دست در جیب و كیف كسى كردن، هم حرام است، هم خلاف ادب، لیكن در حدیث یاد شده، منظور آن است كه صفا و برادرى و یكرنگى و اخوت دو برادر دینى به حدى برسد كه جیب من و تو با هم نداشته باشند و حتى در استفاده از اموال یكدیگر، محتاج به اجازه گرفتن نباشند، یعنى اوج برادرى و ایثار!

روحیه هاى سرشار از ایثار، خدمتگزارى، كارگشایى، مایه گذاشتن از مال و آبرو، ارزشى فوق تصور دارد و اگر بر زندگیها و معاشرتها سایه گستر شود، بهشت را در همین دنیا هم مى توان دید.

13 - رازدارى

## حرمت راز

راز، به اقتضاى حرمتش باید پنهان و پوشیده بماند وگرنه راز نمى شد. در این هیچ تردیدى نیست.

گفته اند: غلامى طبق سرپوشیده اى بر سر داشت و خاموش و بى صدا در راهى مى رفت. یكى از افراد، در راه به او برخورد و پرسید: در این طبق چیست؟ غلام چیزى نگفت. آن شخص به اسرار پرسید تا بداند زیر آن سرپوشى كه روى طبق كشیده اند چیست؟ غلام گفت: فلانى! اگر قرار بود كه همه افراد بدانند در طبق چیست، دیگر سرپوشى روى آن نمى كشیدند!

رازهاى درونى افراد نیز همین گونه است. اگر آن را به این و آن بگویید، از راز بودن، مى افتد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با مردم بیگانه مگو راز دل خویش |  | بیگانه، دل راز نگهدار ندارد |

راز فاش شده، مثل یك زندانى گریخته از محبس است كه باز گرداندنش به بازداشتگاه بسیار دشوار است.

تیرى كه از كمان رها گشت و گلوله اى كه از سلاح شلیك شد، دیگر به كمان و سلاح برنمى گردد. راز، همان زندانى است، همان تیر و گلوله است و دهان، و سینه تو، همچون زندان. مانند چله كمان و مانند خشاب اسلحه، تا وقتى كه رها نشده، مصون و پنهان است. همین كه از چنگت گریخت و از تفنگت شلیك گشت، دیگر از اختیار تو بیرون رفته است. اگر تا آن لحظه، راز در گروگان تو بود، اینك تو در گرو آنى.

به تعبیر زیباى امیرالمومنین عليه‌السلام:

(سرك اسیرك، فان افشیته صرت اسیره؛ (153) )

راز تو اسیر توست، اگر آشكارش ساختى، تو اسیر آن شده اى.

به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خامشى به كه ضمیر دل خویش |  | به كسى گویى و گویى كه: مگوى |
| اى سلیم! آب ز سر چشمه ببند |  | كه چو پر شد، نتوان بستن جوى (154) |

پس آنچه زمینه برخى كدورتها و گله ها میان افراد مى شود، گاهى زمینه اش دست خود صاحب سر است كه نمى تواند رازدار خویش باشد. راز راحتى به دوستان هم نباید گفت، اگر واقعا راز است و پنهان بودنش حتمى! چرا كه همان دوستان صمیمى تو هم دوستان صمیمى دیگرى دارند. همان افراد مورد اعتماد هم به كسان دیگرى اعتماد دارند، آنان هم به همه كس نمى گویند، ولى به بعضى چطور؟ شاید! باز هم به قول شاعر شیراز، سعدى حكیم:

رازى كه پنهان خواهى، با كسى در میان منه، اگر چه دوست مخلص باشد، كه مر آن دوست را دوستان مخلص باشد (155) !

نگهبانان راز، هر چه كمتر باشند، محفوظتر است. برخلاف نگهدارى از چیزهاى دیگر كه زیادى نگهبانان، آن را سالمتر نگاه مى دارد. اسرار، هر چه صندوقهاى متعددتر داشته باشند، ناامن تر و در معرض فاش شدن است. كل سر جاوز الاءثنین شاع؛

هر رازى كه از دو نفر فراتر رفت پخش خواهد شد.

## كدام راز؟

علاوه بر رازهاى خودتان، اسرار مردم نیز همان حكم را دارد. همان طور كه باید ظرفیت نگهدارى از راز خودت را داشته باشى و آن را پیش دیگران نگویى، رازى را هم كه كسى با تو در میان گذاشته، یا از اسرارى به نحوى آگاه شده اى، باید نگهبان و امین باشى. قدرت رازدارى و ظرفیت حفظ اسرار را هم باید نسبت به آنچه به خود و زندگیت مربوط است داشته باشى، هم نسبت به دیگرانم و اسرارشان.

افشاى اسرار، نشانه ضعف نفس و سستى اراده است. به عكس، كتمان راز دلیل قوت روح و كرامت نفس است و ظرفیت شایسته و بایسته یك انسان را مى رساند. نگهبانى از راز مردم و راز نظام هم از تكالیف اجتماعى است.

حفظ لسان و كنترل زبان در مباحث اخلاقى و روایات، جایگاه مهمى دارد و به موضوعاتى چون: دروغ، غیبت، افتراء، لغو و بهتان و در بخشى هم به رازدارى مربوط مى شود. كسى كه نتواند رازدار مردم باشد، گرفتار یك رذیله اخلاقى و معاشرتى است و باید در رفع آن بكوشد. تقوا و تمرین مى تواند راهى مناسب به شمار آید.

## اسرار مردم

چه بسا انسان از بعضى اسرار دیگران آگاه شود، اما باید امین مردم بود و آبرویشان را نریخت و برایشان مشكل پدید نیاورد.

حفظ اسرار را باید از خدا آموخت. خداوند بیش و پیش از هر كس، از اعمال و حالات و رفتار و عیوب و گناهان بندگانش باخبر است، اما... حلم و بردبارى و پرده پوشى و راز دارى او بیش از همه است. اگر خداوند، كارهاى پرده پوشى و راز دارى او بیش از همه است. اگر خداوند، كارهاى پشت پرده و پنهانى بندگانش را افشا كند، آیا كسى با كسى دوست مى شود؟ اگر خداوند، آن كارهاى دیگر مردم را رو كند، براى چه كسى آبرو و حیثیتى باقى مى ماند؟ خداوند، كریم است و آبرودارى و خطا پوشى مى كند و زشتكاریهاى پنهانى مردم را فاش نمى سازد، وگرنه كیست كه در برابر افشاگریهایش بتواند تاب آورد؟ این همان است كه در دعاى كمیل مى خوانیم: (و لا تفضحنى بخفى ما اطلعت علیه من سرى... )

بارى... امانت، تنها در باز پس دادن فرش همسایه یا مراقبت از گلدانهاى او نیست. آبرو از هر سرمایه اى بالاتر است و با رازدارى مى توان آبرودارى كرد. كسى كه از عیب پنهان و راز مخفى كسى مطلع مى شود و آن را در بوق و كرنا مى كند، گناهكار است و مدیون حق مردم. تعجب است كه گاهى رازهاى خصوصى بعضى خانواده ها زبان به زبان نقل مى شود و صغیر و كبیر از آن آگاهند!

حضرت رضا عليه‌السلام در حدیثى فرموده است: مومن، هرگز مومن راستین نخواهد بود مگر آنكه سه خصلت داشته باشد: سنتى از پروردگار، سنتى از پیامبر و سنتى از ولى خدا. آنگاه سنت و روشى را كه مومن باید از خدا آموخته و به كار بندد، رازدارى معرفى مى كند: (و اما السنة من ربه كتمان سره. (156) )

اگر حرفى را از كسى شنیدى كه راضى به نقل آن براى دیگرى نبود، نقل آن گناه است. اگر بیان یك راز، آبروى خانواده اى را به خطر اندازد، فرداى قیامت مسؤ ولیت دارد و پاسخ گفتن به آن بسیار دشوار است.

چرا غیبت حرام است و زشت ترین معصیت؟ چون خمیر مایه اش همان افشاى اسرار و بدیها و معایب دیگران است. مگر آبروى رفته را مى توان دوباره باز گرداند و مگر آب ریخته را مى توان جمع كرد؟

اگر از اختلافات خانوادگى زن و مردى خبر دارى، چه نیازى و لزومى به طرح و افشاى آن؟

اگر در كسى نقطه ضعفى سراغ دارى، با كدام حجت شرعى و مستمسك دینى آن را فاش و پخش و بازگو مى كنى؟

مگر مى توان هر چه را دانست، گفت؟

مگر گفتن هر راستى واجب است؟

## اسرار نظام

برخى از اسرار، به یك نظام و حكومت یا تشكیلات مربوط مى شود كه باید محفوظ و مكتوم بماند. اسرارى كه مهمتر و حیاتى تر از رازهاى شخصى یك فرد است و فاش شدنش براى دشمن، ضررهاى جبران ناپذیرى براى خودى در پى دارد.

همان طور كه خراب بودن قفل در خانه تان را نباید دیگران بدانند، و همان سان كه نابسامانى اوضاع داخلى زندگى شما، نباید به ملاء عام و بر سر زبان مردم كشیده شود، اوضاع درونى یك نظام نیز جنبه راز محرمانه پیدا مى كند و برخى اطلاعات مربوط به امور نظامى و سیاسى و اقتصادى و حتى فرهنگى، جزء اسرارى مى شود كه از چشم و گوش دشمنان باید پوشیده بماند.

عملیات موفق در جبهه، مدیون رازدارى در حد اعلاست. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگها از این شیوه بهره مى گرفت و نقشه جنگ و برنامه عملیات و گاهى هدف حركت نظامى و اعزام نیرو و نفرات را پنهان مى داشت. در تاریخ اسلام، چه ضربه هایى كه به جناح حق، از طریق سهل انگارى حق پرستان خورده است! در نهضت مسلم بن عقیل در كوفه، مگر جاسوس ابن زیاد به نام معقل نبود كه با شیوه اى مزوّرانه اعتماد مسلم بن عوسجه را جلب كرد و از مخفیگاه مسلم آگاه شد و كار به دستگیرى و شهادت هانى و سپس مسلم انجامید؟ مگر مى توان به هر كس كه چهره اى انقلابى و خودى از خود ارایه داد، به این زودى اعتماد كرد و سفره دل را پیش او گسترد؟ یا مگر از پشت تلفن رو است كه انسان هر چه را بگوید؟ شنود دشمنان و مغرضان چه مى شود؟ و خویشتن دارى و كف نفس و حفظ زبان به كجا مى رود؟

چه حكیمانه است این سخن امام صادق عليه‌السلام:

(لا تطلع صدیقك من سرك الا على مالو اطلعت علیه عدوك لم یضرك فان الصدیق قد یكون عدوا یوما ما؛ (157) )

دوست خود را از اسرار خود، به اندازه و حدى مطلع ساز كه اگر آن اندازه را به دشمن بگویى نتواند به تو زیان برساند، چرا كه گاهى دوست، ممكن است روزى دشمن شود!

این كلام امام معصوم، چه زیبا در كلام سعدى انعكاس یافته است كه:

... هر آن سرى كه دارى، با دوست در میان منه، چه مى دانى؟ كه وقتى دشمن گردد! (158)

## انگیزه فاش ساختن راز

در حكمتهاى بلند بزرگان آمده است: صدور الاحرار، قبور الاسرار. سینه هاى آزادمردان، گور رازهاست، باید دلى پاك و ایمانى محكم و اراده اى استوار داشت، تا به افشاى راز این و آن نپرداخت. اگر انسان بتواند هر چه كمتر از اسرار مردم مطلع باشد، بهتر است و احتمال فاش كردن آن هم كمتر.

راهها و مسیرهایى كه انسان را در جریان اطلاعات و اسرار قرار مى دهد، اینهاست:

1 - پرحرفى. از لا به لاى پرحرفیهاى انسان، بسیارى از اسرار مگو از زبان مى پرد. درمانش نیز كم حرفى است.

2 - خودنمایى. این خصیصه، بیشترین ضربه ها را مى زند. یعنى وانمود كردن اینكه انسان در جریان است و با ((بالاها ارتباط دارد و اخبار دست اول را مى داند یا آدم مهمى است، سبب مى شود خیلى از اسرار را (چه شخصى و چه مربوط به نظام) باز بگوید.

3 - دوستى. آنان كه روى رفاقت و صمیمیت، اسرار محرمانه را مى گویند و به عواقب آن بى توجهند، گاهى دوستانه دشمنى مى كنند!

4 - وسایل ارتباط جمعى. گاهى آنچه از طریق رسانه ها، بى سیم، تلفن، جراید، عكس و فیلم، نامه حرفهاى عادى مردم كوچه و بازار و در مجالس و محافل مطرح مى شود، رازها را فاش مى سازد. و... برخى علتها و راههاى دیگر.

ولى باید توجه داشت كه راز، همچون شریان حیاتى تو و جامعه و انقلاب تو است. پاسدارى از آن هم بر عهده تو است. چه ژرف و زیباست این كلام حضرت صادق عليه‌السلام:

(سرك من دمك فلا یجرین من غیر اوداجك؛ (159) )

راز تو از خون تو است، پس نباید جز در رگهاى خودت جارى شود!

و مگر خون، عامل بقاى انسان نیست؟ و اگر خون از بدن برود، جان هم پر مى كشد. اسرار هم همین حكم را دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفتن هر سخنى در هر جا |  | نبود شیوه مردان خدا |
| هر سخن، جا و مقامى دارد |  | مرد حق، حفظ كلامى دارد |
| حاصل كار دهد باد فنا |  | گفتن هر سخنى در هر جا |

بارى... باید زبان را در حفظ راز، یارى كرد. راز، امانت است. در حفظ آن باید كوشید. چه بسا اختلافها و كدورتهایى كه ریشه در افشاى اسرار این و آن دارد.

14 - ادب

از قیمتى ترین سرمایه ها و میراثهاى حیات آدمى ادب است، حتى بالاتر از ثروت و سرمایه است (ادب مرد، به ز دولت اوست).

در برخوردها چیزى به زیبایى و جذابیت ادب نمى رسد. باید آن را آموخت، به كار بست تا روابطى سالم و احترام آمیز و پایدار میان افراد، حاكم شود، اما همین واژه متداول و مشهور، گاهى تعریفى ناشناخته و حد و مرزى مبهم دارد، از این رو مناسب است كه بر مفهوم و جایگاه و شرایط آن، تاملى مجدد داشته باشیم و بدانیم كه براستى ادب چیست؟

## ادب چیست؟

این صفت كه سرمایه ارزشمند رفتارى انسان و رسالت پدر و مادر و مربى است بر چه پایه هایى استوار است؟ آیا یك خصلت درونى است؟ آیا رفتارى اجتماعى است یا حالتى روحى؟ رمز اینكه انسان از افراد مؤ دب خوشش مى آید چیست؟

وقتى سخن از ادب به میان مى آید، نوعى رفتار خاص و سنجیده با افراد پیرامون (از كوچك و بزرگ و آشنا و بیگانه) در نظر مى آید. این رفتار كه از تربیت شایسته نشاءت مى گیرد، به نحوه سخن گفتن، راه رفتن، معاشرت، نگاه، درخواست، سئوال، جواب و... مربوط مى شود.

ادب، هنرى آموختنى است. مى توان گفت: ادب، تربیت شایسته است، خواه مربى، پدر و مادر باشد، یا استاد و مربى.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پدرم مرا به سه نكته ادب كرد... فرمود: هر كس با رفیق بد همنشینى كند، سالم نمى ماند و هركس كه مراقب و مقید به گفتارش نباشد پشیمان مى گردد و هركس به جاهاى بد، رفت و آمد كند متهم مى شود: (ادبنى ابى بثلاث... قال لى: یا بنى! من یصحب صاحب السوء لا یسلم و من لا یقید الفاظه یندم و من یدخل مداخل السوء یتهم (160) )

آنچه در این حدیث مطرح است، ضابطه داشتن دوستى و گفتار و معاشرت است. دوست دارى با تو چگونه رفتار كنند؟ مگر نه اینكه مى خواهى تو را با احترام یاد كنند؟ خوبیهایت را بگویند؟ نام و لقب زشت بر تو نگذارند؟ مگر نه اینكه از توهین و تحقیر و استهزاى دیگران نسبت به خودت ناراحت و رنجیده مى شوى؟ مگر نه اینكه دوست دارى در جمع مردم، مورد تكریم و تشویق و توجه قرار گیرى؟

یكى از نكات مهم مربوط به معاشرت، آن است كه آنچه را درباره خود نمى پسندى، درباره دیگران هم روا ندانى و آنچه نسبت به خویش دوست مى دارى، براى دیگران هم بخواهى و آنچه را در كار دیگران زشت مى شمارى، براى خود نیز زشت بدانى. اگر از كارهاى ناپسند دیگران انتقاد مى كنى، همان كارها و صفات در تو نباشد. این نوعى خود ادب كردن است و كسى به این موهبت دست مى یابد كه از فرزانگى و هوشیارى و عقلانیتى تیز و بصیر برخوردار باشد. به فرموده حضرت امیر عليه‌السلام:

(كفاك ادبا لنفسك اجتناب تكرهه من غیرك؛ (161) )

در ادب كردن تو نسبت به خویشتن، همین تو را بس كه آنچه را از دیگرى ناپسند مى بینى از آن پرهیز كنى.

هركس حد و مرز خود را بشناسد و از آن فراتر نرود، داراى ادب است. بى ادبى، نوعى ورود به منطقه ممنوعه و پایمال كردن حد و حریم در برخوردهاست. این سخن بلند علوى را هم در این زمینه بخوانیم كه فرمود:

(افضل الادب ان یقف الانسان على حده و لا یتعدى قدره؛ (162) )

برترین ادب، آن است كه انسان بر سر حد و مرز و اندازه خویش بایستد و از حد خود فراتر نرود.

ادب، به خودى خود یك ارزش اخلاقى و اجتماعى است و ارزش آفرین، هم براى فرزندان، هم براى اولیاء كه تربیت كننده آنانند. ادب در هركه و هر كجا باشد، هاله اى از محبت و مجذوبیت را بر گرد خود پدید مى آورد و انسان با ادب را عزیز و دوست داشتنى مى كند. ادب، خودش یك سرمایه است و هر سرمایه اى بدون آن بى بهاست. مدالى است بر سینه صاحبش كه چشمها و دلها را خیره و فریفته مى سازد.

آراستگى هر چیزى به چیزى است.

آن گونه كه علم، با حلم آراسته مى گردد،

و شجاعت، باگذشت و عفو زینت مى یابد،

و ثروت، با انفاق و بخشش، ارزش پیدا مى كند،

حسب و نسب هم با ادب، ارج مى یابد. شرافت نسبت و اعتبار خانوادگى و آبرو و وجهه اجتماع، بدون داشتن ادب، آرایشى سطحى بر چهره اى زشت است. این سخن حضرت على عليه‌السلام است كه:

(لا شرف مع سوء الادب؛ (163) )

با بى ادبى، هیچ شرافتى نیست.

كسى كه بى اصل و تبار و نسب و حسب باشد، اگر ادب داشته باشد، شرافت مى یابد. ادب، حتى نسب و تبار نامناسب را هم مى پوشاند. كلام امیرالمومنین عليه‌السلام چنین است:

(حسن الادب یستر قبیح النسب. (164) )

## نشانه ها و جلوه ها

هر یك از ادب و بى ادبى نشانهایى دارد. شناخت ادب هم جز با توجه به نمودهاى بى ادبى میسر نمى گردد. این نمودها و نشانه ها و علایم، هم در گفتار نمایان است، هم در رفتار و برخورد.

اگر عاقلانه زیستن و متانت در گفتار و وقار در رفتار، نشانه ادب است. بى خردى، گفتار زشت، بددهانى، تند خویى، زشت گویى، دشنام و توهین، سبكسرى و خیره سرى، لجاجت و عناد و... هم بى ادبى است.

اگر كنترل دوستیها و معاشرتها ادب است، بى ادبى یعنى رفت و آمد با افراد ناباب و بى دقتى در گزینش دوستان و بى تعهدى در مجالستها و رفاقتها. آنكه زشت گفتار و بد زبان است، به تعبیر حضرت على عليه‌السلام از ادب بى بهره است: (لا ادب لسیى ء النطق) (165).

كسى در برخورد با افراد، حاضر نیست از آنان با عظمت و تكریم یاد كند. مدام به استهزاء دیگران و غیبت آنان مشغول است، آنكه یاوه دیگران را با یاوه و دشنامشان را با دشنامى زشت تر پاسخ مى دهد، آنكه در مجالس و محافل و صفها، رعایت حق دیگران و نظم و مقررات و سكوت و نوبت را نمى كند، آنكه حاضر نیست به حرف دیگران گوش دهد، كسى كه در گفتگو و بحث، داد مى زند، گلو پاره مى كند و جانب انصاف و حق را مراعات نمى كند، آنكه... اینها همه نشانه هایى از فقدان ادب است.

از آن سو، مراعات آداب در خوردن، آشامیدن، لباس پوشیدن یا لخت بودن، خلال كردن، دهن دره، سرفه، عطسه و... نشان ادب است. بى ادبى، بى اعتنایى به حقوق و شخصیت انسانهاست. اگر كسى هنگام عطسه، آب دهان به سفره و صورت بیفكند، یا به طرز مشمئز كننده اى غذا بخورد، یا به جاى تقدیم دو دستىِ نامه و وسیله و ابزار، آن را پرت كند یا حتى یك دستى بدهد، یا هنگام مطالعه شما، سر و صدا كند، یا هنگام خلوت، سرزده وارد اتاقتان شود، و اجازه ورود نگیرد، اینها نمونه هایى از مراعات نكردن ادب اجتماعى است.

جالب این است كه اسلام براى همه این موارد، دستورالعمل دارد.

تربیت اسلامى و اخلاق مكتبى، همه دستورها و باید و نبایدهایش، ادب آموزى است. كسى كه پایبند تعالیم دین نباشد، از حوزه ادب به وادى بى ادبى پاى نهاده است.

## ادب از كه آموزیم؟

رفتار نیك دیگران، بر انسان تأثیر مثبت مى گذارد. این امرى روشن و طبیعى است. ناپسندیهاى اخلاقى مردم نیز تأثیر سوء مى گذارد. این هم عادى است. هنر انسانهاى فرزانه و هوشمند آن است كه از رفتارهاى ناپسند دیگران هم عبرت و درس مى آموزند.

هم نیكان الگوى نیكى اند، هم بدان سرمشق بدى براى غافلان. اما عاقلتر كسى است كه از بدیها راه خوبیها را مى آموزد. این همان حكمت لقمانى است كه از فرزانگى او سرچشمه مى گیرد. به قول سعدى:

لقمان را گفتند: ادب از كه آموختى؟ گفت: از بى ادبان، كه هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از آن فعل پرهیز كردم (166). و اگر جز این بود، لقمان به لقب حكیم مشهور نمى شد. آرى... ادب آموختن از بى ادبان. همچنان كه باید كم حرفى را از وراجان پر حرف و بیهوده گوى الهام گرفت. بزرگوارى و كرامت نفس را هم باید از زشتى كار تنگ نظران و خسیس طبعان فرا گرفت. هیچ كس از زشتى و بدى، خوشش نمى آید. پس چرا ما خود را از آن پاك نسازیم كه محبوب شویم؟ اگر از زشتیهاى دیگران، آموختیم كه به خوبیها روى آوریم، استاد اخلاق ما در دوران خودمان نهفته است. این روش، شیوه آموخته از امیر مومنان عليه‌السلام است كه فرمود:

(اذا راءیت فى غیرك خلقا ذمیما فتجنب من نفسك امثاله؛ (167) )

هرگاه در دیگرى اخلاق ناپسندى را دیدى، بپرهیز كه آن گونه رفتار در خودت نباشد!

عیساى مسیح هم همین روش را داشت. از او پرسیدند: چه كسى تو را ادب آموخت؟ فرمود: كسى مرا ادب نكرد. من، زشتى جهل را دیدم و از آن پرهیز كردم (168).

## از ادب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه اسوه ایمان و الگوى اخلاق و ادب و رفتار نیكو است، خود را ادب كرده پروردگار دانسته و مى فرماید: (ادبنى ربى فاحسن تاءدیبى؛ (169) ) پروردگارم مرا ادب كرد و نیكو ادب كرد!

سیره پیامبر، یك كتاب ادب آموزى است. رفتار پیامبر، نمونه عالى اخلاقى و معاشرت والاست. به چند نمونه از ادب برخورد پیامبر با دیگران اشاره مى كنیم:

رسول خدا با هركس روبه رو مى شد، سلام مى داد، هم به كوچك، هم بزرگ (170).

هیچ گاه پاى خود را پیش كسى دراز نمى كرد. هنگام نگاه، به صورت كسى خیره نمى شد، با چشم و ابرو به كسى اشاره نمى كرد، هنگام نشستن، تكیه نمى داد (171).

وقتى با مردم دست مى داد و مصافحه مى كرد، هیچ گاه دست خود را عقب نمى كشید، تا طرف مقابل دست خود را بكشد (172). هیچ خوراكى را مذمت نمى كرد. به هیچ (173) كس دشنام و ناسزا نمى گفت و سخن ناراحت كننده اى بر زبان نمى آورد و بدى را با بدى پاسخ نمى گفت. زیرانداز خود را به عنوان اكرام، زیر پاى كسى كه خدمتش مى رسید پهن مى كرد (174). از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تكیه دادن غذا نخورد (175). هدیه افراد را (هر چند اندك و ناچیز) قبول مى كرد (176). بیشتر اوقات، رو به قبله مى نشست (177). زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمى كرد و بیرون نمى آورد. بر تند خویى غریبه ها در سئوال و درخواست و سخن صبر مى كرد. هیچ كس را ملامت و سرزنش نمى كرد و در پى كشف اسرار دیگران نبود (178).

خنده هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمى داد (179). بسیار شرمگین و با حیا بود. سخن كسى را قطع نمى كرد. از جلوى خودش غذا مى خورد. كار افراد را به هر شكلى راه مى انداخت و... بسیارى از فضائل برجسته دیگر كه همه از روحى بلند و اخلاقى والا و ادبى متعالى بود.

ادب در معاشرت، میزان رشد و شعور انسان است و هر كس به اندازه اى مى ارزد كه ادب دارد. عیار سنجش قیمت انسانى افراد، ادب آنان است.

وقتى مى توان با ادب، دلها را خرید و هنگامى كه ادب داشتن، نشانه ایمان و وسیله تقرب به خدا و محبوبیت نزد خالق و خلق است، چرا از سنت رسول خدا و سیره اولیاء دین، ادب نیاموزیم؟... آرى، ادب در گفتار و كردار، در خانه و جامعه، با كوچك و بزرگ، با خودى و غریبه، در همه جا... و با همگان!

15 - هنر گوش دادن

گفتن و شنیدن، دو خط ارتباطى با مردم است. به تعبیر دیگر، دو نعمت بزرگ الهى، قدرت گویایى و شنوایى است كه سهم مهمى در ایجاد ارتباطهاى مهم انسانى دارد و براى داشتن روابطى سالم و سودمند، نیازمند آنیم كه شیوه صحیح استفاده از زبان و گوش را مورد توجه قرار دهیم.

وقتى دیگرى سخن مى گوید، ما گوش فرا مى دهیم و از این رهگذر، نكاتى مى آموزیم یا باخبر مى شویم. هنر گوش دادن در ارتباط میان فرزندان و اولیاء، و شاگردان و معلمان، شنوندگان برنامه هاى رادیویى و مجریان، مستمعان و خطیبان، به كار مى آید. حتى در مساءله یادگیرى كه بخش عمده اى از عمر ما را فرا مى گیرد، خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب آن، مهم و حیاتى است. نحوه بهره ورى از این نعمت خدایى نیز بستگى به میزان درایت و آداب دانى و مراعات حقوق و حدود دارد. در یكى از دعاها آمده است:

(اللهم متعنا باسماعنا و ابصارنا و قوتنا؛ (180) )

خدایا ما را از گوشها و چشمها و نیرویمان برخوردار و بهره مند بگردان.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگرخواهى سخن گویى سخن بشنو سخن بشنو |  | زبان آن كس تواند زد، كه اول گوش گردد او |

## در قلمرو آداب اجتماعى

ددر مباحث معاشرتى، نحوه استفاده از قدرت شنوایى و به تعبیر دیگر خوب شنیدن و درست گوش دادن، نقش مهمى دارد. بى اعتنایى به حرفهاى گوینده، نشان بى ادبى است. برعكس، حسن توجه و ابراز علاقه، علامت ادب و تربیت اجتماعى و بها دادن به موقعیت انسانى و مخاطب و گوینده به شمار مى آید.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حرفهاى دیگران گوش مى داد، حتى به سخن آنان كه بیمار دل بودند و روى اغراض شوم، حرفهایى مى زدند. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دو گوش شنوا براى آنان بود؛ تا حدى كه آنان به ستوه مى آمدند و از روى طنز مى گفتند: او گوش است. خداوند دستور مى دهد كه به آنان بگو اگر گوش هم هست، براى شما گوش خوبى است، به خدا ایمان دارد و به حرفهاى مومنین نیز باور دارد:

(یقولون هو اذن، قل اذن خیر لكم، یؤ من بالله و یؤ من للمؤمنین. (181) )

آنان از روى آزار، لقب گوش به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دادند، تا او را خوش باور، ساده لوح و سطحى قلمداد كنند. ولى پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، این شیوه را براى جلوگیرى از فتنه انگیزى آنان و دستیابى به سوژه هاى تبلیغاتى براى معارضه و مبارزه انتخاب كرده بود. شاید اینگونه سكوت كردن و گوش دادن، بهترین شیوه خنثى كردن توطئه هایى باشد كه مى خواهند حرف بكشند و سوژه درست كنند.

به قول صائب تبریزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نیست درمان مردم كج بحث را جز خامشى |  | ماهى لب بسته، خون در دل كند قلاب را |

آیه قرآن، ضمن اینكه از اخلاق خوش پیامبر اسلام ستایش مى كند، اعتماد او را تنها نسبت به حرفهاى مومنان بیان مى دارد.

حسن سلوك و رفتار، ایجاب مى كند كه انسان در ظاهر، حالت پذیرش و قبول از خودش نشان دهد، هرچند در دل پذیرفته باشد. یا اگر كسى خبر، داستان یا مطلبى را باز مى گوید، باید چنان با علاقه گوش فرا داد كه تصور شود كه نمى دانیم و از زبان او براى اولین بار است كه مى شنویم؛ نه اینكه با بى اعتنایى، نشان دهیم كه آن را شنیده و خوانده ایم و از آن مطلعیم! استاد هم اگر درس را توضیح مى دهد، یا پاسخ سئوالمان را مى گوید، باید این شوق شنیدن را ابراز داریم، تا او با علاقه پاسخ دهد... مستمع، صاحب سخن را بر سر ذوق آورد.

اینك به چند نمونه از این موارد اشاره مى كنیم؛ كه در روایات ما هم از این مقوله با عنوان حسن الاستماع خوب گوش دادن یاد شده است.

### 1 - با گوینده

نسبت به سخنان هر گوینده باید تحمل و صبورى نشان داد و به آن گوش داد، تا كلامش به پایان برسد. بریدن حرف دیگرى شیوه اى ناپسند و دلیل كم ظرفیتى و بى ادبى است.

در سیره اخلاقى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مجلس آن حضرت، آمده است كه:

(من تكلم، انصتوا له حتى یفرغ؛ (182) )

كسى كه سخن مى گفت، به او گوش مى دادند، تا سخنش به پایان برسد.

البته این تعلیمى بود كه از مجالست با اسوه ادب و اخلاق، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آموخته بودند و خود آن حضرت عملا چنین بود و با رفتار به آنان اینگونه درس آموخته بود.

درباره حضرت رضا عليه‌السلام نیز، از ابراهیم بن عباس روایت است كه:

(و ما راءیت قطع على احد كلامه حتى یفرغ منه؛ (183) )

آن حضرت را هرگز ندیدم كه سخن كسى را قطع كند، مگر آنكه آن شخص از سخن خویش فارغ شود.

### 2 - با استاد

امام سجاد عليه‌السلام در رسالة الحقوق، مى فرماید:

(و حق سائسك بالعلم، التعظیم له و التوقیر لمجلسه و حسن الاستماع الیه؛ (184) )

حق آن كس كه عهده دار آموزش تو است، آن است كه احترامش كنى، مجلس او را بزرگ و گرامى بدارى و به او خوب گوش دهى.

شنونده نباید خود را داناتر از گوینده و استادش فرض كند و به گفته هاى او گوش ندهد، یا بى اعتنایى كند، یا تصور كند هر چیز را مى فهمد و نیازى به شنیدن و گوش دادن ندارد.

شهید ثانى، نسبت به تمركز حواس و استماع دقیق سخنان استاد و ارج نهادن به توضیحات او چنین مى نویسد:

شاگرد، نباید در ادامه هر نوع سخن و گفتگوى استاد، وقفه اى ایجاد كند و پیوستگى كلام او را (با حرف زدن خود) از هم بگسلد. او نباید در بیان مطالب بر استاد سبقت بگیرد و در خط مشى گفتار او خویشتن را در مسیر گفتار او آورده و با وى هماوردى كند، بلكه باید درنگ نماید كه سخن استاد به پایان برسد و سپس سخن خود را به میان آورد. آنگاه كه استاد با او گفتگو مى كند و یا در جمع حاضران جلسه درس، سرگرم بحث و مذاكره است، نباید با شاگردان دیگر صحبت كند، بلكه موظف است سراپا گوش گردد و درس استاد را كاملا استماع نموده و تمام حواس و قواى خود را به منظور درك و فهم بیان او متمركز سازد. اگر استاد، ضمن بیان مطلب، حكمتها و نكات دقیقى را بازگو نماید و یا در توضیح مساءله اى به داستان یا شعرى تمثل جوید و شاگرد نیز از این حكمتها و نكات و داستان و شعر، آشنایى قبلى داشته باشد (نباید خود را از این گونه شواهد بى نیاز جلوه داده و از استاد، روى برگرداند، بلكه) باید به عنوان یك فرد ناآگاه و خالى الذهن، با تمام دقت به گفتار استاد گوش فرا دهد و چنین وانمود كند كه با عطش شدید و علاقه وافرى خواهان چنان مطالبى است.... (185)

### 3 - با نصیحتگر

هركس به موعظه و پند و راهنمایى دیگرى مى پردازد، دوست دارد شاهد حسن توجه و گوش دادن او باشد و علایم پذیرش و تأثیر و قبول را در او ببیند.

امام سجاد عليه‌السلام درباره حق نصیحتگر بر نصیحت شونده مى فرماید:

(و حق الناصح ان تلین له جناحك و تصغى الیه بسمعك؛ (186) )

حق ناصح (بر تو) آن است كه بال تواضع خویش را براى او نرم سازى و با گوش خود به سخن او گوش فرا دهى. این شیوه، جامعه و مردنم را بهتر به سمت برخوردارى از راهنماییهاى دلسوزانه و انتقادهاى سالم و سازنده پیش مى برد. حضرت على عليه‌السلام در بیان اوصاف متقین، هنگام شنیدن آیاتى از قرآن كه مشتمل بر بیم دادن الهى و موعظه و اندرز است، مى فرماید:

(اصغوا الیها بمسامع قلوبهم؛ (187) )

با گوشهاى جانشان به آن هشدارهاى الهى گوش مى سپارند.

از علل بى اثر بودن بسیارى از هشدارها، تذكرها، انتقادها و نهى از منكرها، آن است كه شنونده این مواعظ و ارشادها، بنابر بى توجهى گذاشته یا خود را به ندانستن و نفهمیدن مى زند، یا چندان اهمیتى براى آنان قائل نیست. نتیجه قهرى چنین برخوردى نیز روشن است: دلسردى هشدار دهنده از تذكر و یاءس از تأثیر گذارى انتقاد سالم! زیان این نیز به مجموعه جامعه برمى گردد كه از نعمت ارشادهاى دلسوزانه و امر به معروف و نهى از منكر محروم مى ماند و ملت بى تفاوت نسبت به هشدارها و موعظه ها، گرفتار غفلت و غرور، یا سنگدلى و قساوت مى شود.

### 4 - با درد دل كننده

خیلیها دلهاى آكنده از غم و خاطرات تلخ و مشكلات و نابسامانیهایى دارند كه آنان را در فشار روحى قرار مى دهد. در پى دو گوش شنوایند كه با آنها درد دل كنند و با بازگویى دردمندیهایشان سبك شوند. آنكه عاطفه نشان مى دهد و به شكوه ها و غمنامه هاى یك دردمند گوش مى سپارد و خود را علاقه مند به شنیدن نشان مى دهد، با او نوعى همدردى كرده است. این روحیه خوب و بزرگ، ستودنى است.

على عليه‌السلام فرموده است:

(من السؤ دد الصبر لاستماع شكوى الملهوف؛ (188) )

از بزرگوارى و آقایى است كه انسان براى گوش سپردن به شكوى و ناله دردمند، تحمل و صبر داشته باشد.

روحیه گرم و مردم دوستى و داشتن عواطف بشر دوستانه، زندگیها را گرمتر و بار سنگین غمهاى گرفتاران را سبكتر مى سازد.

### 5 - پرهیز از پرحرفى

گرچه این نكته به آداب گوش فرا دادن مرتبط نیست و بیشتر به گوینده اختصاص دارد، ولى چون در رابطه متقابل با گوینده و شنونده است، قابل طرح و یادآورى است.

اغلب، تصور مى شود كه در مجالس، گوینده است كه چون نیرو مصرف مى كند، خسته مى شود. شنونده كه كارى نمى كند، جز شنیدن! در صورتى كه اگر آمادگى براى شنیدن نداشته باشد، یا حرفها برایش تكرارى، غیر مفید و غیر جذاب باشد، زودتر و بیشتر از گوینده خسته مى شود. از این رو، گوینده باید خودش حال شنونده و اقتضاى جلسه را مراعات كرده، از پرحرفى و اطاله كلام بپرهیزد. هرچند سخنورى و نطق، براى خود سخنران و گوینده، شیرین و خوشایند باشد.

در وصایاى حضرت خضر، چنین آمده است:

اى جویاى دانش! گوینده كمتر از شنونده خسته و ملول مى شود. پس هیچ یك از همنشینانت را (با پرحرفى) خسته مكن (189).

### 6 - بى اجازه گوش ندادن

از آداب اجتماعى مربوط به گوش دادن، رعایت اذن و اجازه است. اگر كسانى با هم صحبت مى كنند و مایل نیستند دیگرى سخنانشان را بشنود، نباید به صورت فضولى گوش دهد. یا باید از محل سخن آنان بیرون رفت، یا خود را به كارى دیگر مشغول ساخت كه حرفهایشان به گوش نرسد. حداقل آنكه بى تفاوت باشد، نه حساس براى گوش دادن و پى بردن به محتواى مكالمات آنان. فرقى نمى كند كه صحبتهایشان حضورى باشد، یا تلفنى. بویژه اگر انسان بفهمد كه آنان علاقه مندند كه دیگرى حرفها را نشنود؛ چون گاهى حرفها خصوصى است و راضى نیستند دیگران آگاه شوند.

در این باره نهى هایى شده است. از جمله در این سخن امام صادق عليه‌السلام:

(من استمع الى حدیث قوم و هم له كارهون، یصب فى اذنیه الانك یوم القیامة؛)

كسى كه به (190) سخن گروهى گوش دهد، در حالى كه آنان، آن را خوش نداشته باشند (و تمایلى به شنیدن او نداشته باشند) روز قیامت، در گوشهایش سرب گداخته ریخته مى شود.

گوش نشستن و استراق سمع، از آداب ناپسند اجتماعى است كه گاهى مفاسد و پیامدهاى تلخ به دنبال دارد.

پس، كار ساده و معمولى شنیدن و گوش دادن، این همه آداب و رسوم، تأثیر و تاءثر زمینه ها و عواقب و حد و حدود و حق وحقوق دارد.

بهره مندى از مراعات این حقوق و حدود و شرایط هم هنر است، هنر خوب گوش كردن!

16 - برخورد كریمانه

همیشه عملهاى بزرگ و اقدامهاى والا، از سوى صاحبان روحهاى بلند سر مى زند. اینكه نیكى را به نیكى پاسخ دهیم و به لبخند دیگرى به لبخند پاسخ دهیم، رفتارى عادى است.

برخورد كریمانه، نشان دادن نوعى مناعت طبع و بلندى همتى و روحیه والا است كه دیگران را هم تحت تأثیر قرار مى دهد. مثل آنكه بدى را با نیكى پاسخ بگویى و قهر و خشونت را، با محبت و عاطفه.

فتوت و جوانمردى در برخورد، یكى از این گونه بزرگوارى ها در معاشرتهاست. خود را ندیدن و براى دیگران در قاموس زندگى شخصى، جایى باز كردن و دلى به دست آوردن و تكیه گاهى براى یك بینوا گشتن!

## ضعیفان و جوانمردان

صاحبان دلهاى شكسته، در پى مرهم گذار، چشم به این سو و آن سو مى دوزند. غریبان بى پناه، در تنگناهاى زندگى در سایه همت و فتوت آزاد مردان مى آرمند و مظلومان بلا دیده، دل را با دست گرم و نوازشگر جوانمردان خوش مى سازند و به حمایت و یارى آنان دلگرم و امیدوارند.

اگر در جامعه، افراد آزاده اى نباشند كه عشق محرومان و ضعیفان را در دل دارند، ستمگران روزگار آنان را سیاهتر مى كنند و بى دردان، تهیدستان را به روز سیاه مى نشانند.

در عهد كهن، رمز و راز پیدایش گروههایى از جوانمردان و عیاران، همین روحیه خدمت به همنوع و یارى بى دفاع و پناه بودن برایى بى پناهان بوده است.

چه خوش سروده است مرحوم فیض كاشانى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بیا تا مونس هم، یار هم، غمخوار هم باشیم |  | انیس جان هم، فرسوده بیمار هم باشیم |
| شب آید، شمع هم گردیم و بهر یكدگر سوزیم |  | شود چون روزدست و پاى هم دركارهم باشیم |
| دواى هم، شفاى هم، براى هم، فداى هم |  | دل هم، جان هم، جانان هم، دلدار هم باشیم |

فتوت و جوانمردى، زیباترین آرایش یك انسان است. به فرموده امیرمومنان عليه‌السلام:

(ما تزین الانسان بزینة اجمل من الفتوة؛ (191) )

انسان به هیچ زینتى، زیباتر از مروت و جوانمردى آراسته نشده است.

## مفهوم فتوت

بى دردى و بى خیالى نسبت به وضع مردم و محرومیت و مظلومیت آنان، از مردانگى و از مسلمانى به دور است. از آن سو غم مردم خوردن و حامى مظلوم بودن و یارى به بینوا رساندن، مسلمانى و مردانگى است.

آیین رادمردى حكم مى كند كه صاحبان قدرت و مكنت، دستى هم به سر و روى محرومان بكشند و بازوى آنان را بگیرند و از زمین گیرى و خاك نشینى بلند كنند، عزت ببخشند و حرمت گزارند. این زكات توانایى و توانگرى است!

مردانگى، صفت برجسته و ارزشمندى است كه به یك احتماع زنده آبرو مى بخشد. بزرگوارى و كرامت نفس در برخورد با دیگران، خصیصه آزادمردانى است كه از روى فتوت و جوانمردى، اندیشه محرومان را در سر مى پرورانند و مهرشان را در دل. زندگى بى حضور چنین فرزانگانى، نه لذت دارد، نه زیبایى. جامعه اى كه از جوانمردان خالى باشد غبار مرگ بر چهره اش نشسته است.

این سجیه و خصلت عملى، ریشه در درون و اندیشه دارد و از آنجا به رفتار و معاشرت و برخوردها سرایت مى كند. امام على عليه‌السلام مى فرماید:

(بعد المرء عن الدنیة فتوة؛ (192) )

جوانمردى، دور بودن انسان از پستى و فرومایگى است.

و... فرومایگى چیست، جز زور و تحقیر، بى حرمتى و تكبر، خودخواهى و حق كشى، كینه توزى و انتقام جویى، بخل و حسادت، سخت گیرى و بد رفتارى، بى وفایى و دروغ، نفاق و دورنگى؟...

و مردانگى چیست، جز ایثار و گذشت، عفو و مدارا، بخشندگى و نوازش، صبورى و تحمل، همت بلند و حسن خلق، یكرنگى و وفادارى، صداقت و دلجویى؟...

در دید شما، نامرد و پست و فرومایه كیست؟ و مروت و مردانگى كدام است؟

خواجه عبد الله انصارى مى گوید:

اگر بر روى آب روى، خسى باشى،

و اگر به هوا پرى، مگسى باشى،

دل به دست آر، تا كسى باشى (193) !

و خداوند، همین را مى پسندد و مى پذیرد و پاداش مى دهد، چرا كه دلهاى شكسته، جلوه گاه محبت خدا و امید به درگاه او است و جوانمردى، آرامش بخشیدن به آن دلهاست. به گفته مولانا:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هزار بار پیاده طواف كعبه كنى |  | قبول حق نشود گر دلى بیازارى (194) |

در حدیثى، امیرالمومنین عليه‌السلام چارچوب و استخوان بندى مروت و جوانمردى را این گونه بر مى شمارد كه مى تواند معیارى براى هر شخص جهت ارزیابى میزان فتوت خویش باشد:

(نظام الفتوة احتمال عثرات الاخوان و حسن تعهد الجیران (195) )

نظام مردانگى، تحمل لغزشهاى برادران و رسیدگى شایسته به همسایگان است.

## برخى از نشانه ها

نه فتوت به ادعا است، نه جوانمردى به سخن! رفتار و عمل، شاهد مردى و نامردى هر انسان است. فتوت نیز تنها با عمل است كه مهر تاءیید مى خورد و مقبول خاطره ها مى گردد، نه با حرف و شعار.

بعضى از نشانه هاى رادمردان كه در روایات آمده، از این قرار است:

### 1 - عفو و گذشت

روحهاى بزرگ، ظرفیت بخشایش و گذشت نیز دارند. اما افراد حقیر و فرومایه، به سرعت در صدد انتقام بر مى آیند. به فرموده حضرت على عليه‌السلام:

(لیس من شیم الكرام تعجیل الانتقام؛ (196) )

شتاب و سرعت در انتقام گرفتن، از اخلاق انسانهاى بزرگوار نیست.

باز هم از كلام حضرت امیر عليه‌السلام بیاموزیم:

(المبادرة الى العفو من اخلاق الكرام، المبادرة الى الانتقام من اخلاق اللئام؛ (197))

سرعت در عفو، از اخلاق مردان بزرگوار است و شتاب در انتقام گرفتن، از اخلاق فرومایگان.

### 2 - آغاز به نیكى

گاهى كسى از انسان چیزى مى طلبد، انسان هم پاسخ مى دهد.

ولى اخلاق جوانمردانه آن است كه حفظ آبروى دیگران كنى و پیش از سئوالشان، در رفع نیازشان بكوشى كه این خصلت، مردانگى و فتوت است و نشانه كرامت روح. به تعبیر حضرت على عليه‌السلام:

(الكریم من بدء باحسانه؛ (198) )

كریم، كسى است كه آغازگر نیكى باشد و شروع به احسان كند.

### 3 - پاسخ بدى با نیكى

این رفتار نیز، روحیه اى والا و عفوى بزرگ مى خواهد كه اگر دیگران بدى كردند و ناسزا گفتند و بى اعتنایى نمودند، تو خوبى كنى و ادب و احترام نشان دهى و اگر از تو بریدند و قطع رابطه كردند، تو قطع رابطه نكنى و پیوندها را نگه دارى. در اینجا هم مناسب است این كلام علوى آویزه گوشمان باشد:

(الكریم من جازى الاسائة بالاحسان؛ (199) )

جوانمرد، كسى است كه بدى را با نیكى پاسخ دهد. آرى... در عفو، لذتى است كه در انتقام نیست.

### 4 - عفو با قدرت

جوانمرد كسى است كه وقتى قدرت دارد و مى تواند انتقام بگیرد، درگذرد و عفو را پیشه خود سازد. على عليه‌السلام فرمود:

(الكریم اذا قدر صفح و اذا ملك سمح و اذا سئل انجح؛ (200) )

جوانمرد و بخشنده كسى است كه:

وقتى قدرت یابد، درگذرد و ببخشاید

و چون توانمند و مالك گردد، عطا كند و ببخشد،

و آنگاه كه چیزى از او خواسته شود، نیاز را برآورد.

### 5 - غمخوارى محرومان

جوانمردان به نیازمندان رسیدگى و نسبت به آنان حمایت و دلجویى مى كنند و خود را در راحت و رنج دیگران شریك مى شمارند.

به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو كز محنت دیگران بى غمى |  | نشاید كه نامت نهند آدمى |

پوریاى ولى، از پهلوانان نامدار و عارفى كه از مردانگى او حكایتهاى بسیارى زبانزد مردم است (201)، در یك رباعى چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر بر سر نفس خود امیرى مردى |  | ور بر دگرى نكته نگیرى، مردى |
| مردى نبود فتاده را پاى زدن |  | گر دست فتاده اى بگیرى مردى (202) |

جوانمردى همان خوشخویى، بخشندگى، مردم نوازى و رسیدگى به بینوایان است و همه اینها به شكرانه قدرت و توانى كه پروردگار عطا كرده است. به گفته حافظ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى صاحب كرامت، شكرانه سلامت |  | روزى تفقدى كن، درویش بینوا را |

تماشاى جلوه هاى فتوت و بزرگوارى و برخورد كریمانه در آینه رفتار بزرگان و اسوه ها، تماشایى تر است. نمونه هایى از این رفتارهاى زیبا و نمونه هاى تاریخى تقدیم شما مى شود.

## در مكتب جوانمردان و كریمان

فتوت و جوانمردى، یكى از شاخصه هاى برخورد كریمانه در معاشرتهاى اجتماعى است. از آنجا كه ذكر نمونه هاى عینى در اخلاق و رفتار جوانمردان، تأثیر گذارتر است، به چند نمونه تاریخى از رفتار اولیاء دین اشاره مى شود.

اما براى اینكه ذهنیت آماده ترى داشته باشیم، به كلامى از حضرت امیر عليه‌السلام در این مورد استناد مى كنیم كه فرمود:

(ثلاثة هن المروءة: جود مع قلة، و احتمال من غیر ذلة و تعفف عن المساءلة؛ (203) )

مروت سه چیز است:

بذل و سخاوت، در عین تنگدستى

تحمل و بردبارى، بدون ذلت و خوارى

عفاف ورزیدن از سئوال و طلب.

به قول صائب تبریزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست طلب چو پیش كسى مى كنى دراز |  | پل بسته اى كه بگذرى از آبروى خویش |

مساءله مناعت طبع، دورى از سئوال و طلب و طرح نكردن نیازمندى با این و آن نیز از نشانه هاى تعالى روح است و آنان كه صورت خود را با سیلى سرخ نگه مى دارند و فقر و تنگدستى خویش را به خاطر حفظ آبرو، با دیگران در میان نمى گذارند، از این گروهند.

و اما نمونه هاى تاریخى:

تاریخ اسلام و شرح حال بزرگان، اندوخته هاى فراوانى از مروتهاى فراموش نشدنى به خاطر دارد كه هركدام درسى از فتوت است و تابلویى است كه چشم دل را به سوى خود جذب مى كند. در این بخش به چند نمونه اشاره مى شود:

### 1 - پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «پیمان جوانمردان»

از فرازهاى برجسته دوران جوانى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیش از بعثت، شركت و عضویت او در پیمانى بود كه عده اى از جوانمردان قریش براى دفاع از حقوق افتادگان و مظلومان بستند و به حلف الفضول معروف شد. این گروه، خود را ملزم و متعهد مى دانستند كه به استغاثه و استمدادهاى بى پناهانى كه به حقشان تجاوز مى شود پاسخ دهند. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از این پیمان به عظمت و نیكى و با افتخار یاد مى كرد و هرگز حاضر نبود به هیچ قیمت آن را بشكند (204).

### 2 - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «عفو عمومى»

نمونه دیگر بزرگوارى و مروت و مداراى پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، حتى نسبت به دشمنان سرسخت خویش، اعلان عفو عمومى بود كه نسبت به مردم مكه داشت. در سال فتح مكه كه مسلمانان پیروزمندانه وارد مكه شدند، با آنكه مكیان، آن حضرت و مسلمانان را بسیار آزرده بودند و چندین بار براى نابودى اسلام، لشكركشى كرده بودند و خود مشركان نیز، خویش را مستحق هر گونه انتقامجویى مى دیدند، اما انتظار كرم و بزرگوارى هم داشتند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه را بخشود (205). و با جمله اذهبوا فانتم الطلقاء بروید، آزادید همه را عفو كرد و آب عفو و گذشت بر كینه ها ریخت. این گونه برخورد با دشمن نیز، نشان روحیه والاى او بود.

### 3 - على عليه‌السلام در میدان نبرد خندق

رادمردى على عليه‌السلام در تاریخ، نمونه است و نمونه هایش نیز فراوان. در جنگ خندق، وقتى با رقیب شجاعى همچون عمرو بن عبدود در افتاد و او را به هلاكت رساند، چون خواهر عمرو كنار كشته برادرش آمد و دید زره قیمتى او بر تنش باقى است، پرسید: قاتل او كیست؟ گفتند: على بن ابى طالب. آنگاه گفت: او را هماوردى بزرگوار و جوانمرد كشته است. سپس در سوگ برادرش اشعارى خواند، به این مضمون: اگر كشنده عمرو، جز على بود، همواره بر برادرم مى گریستم؛ ولى چه كنم كه قاتل او كسى است كه از قتل او، عیب و عارى بر عمرو نیست (206).

### 4 - مروت على عليه‌السلام با قاتل خود

امیرالمومنین عليه‌السلام با آنكه مى دانست قاتلش ابن ملجم است، اما متعرض او نشد و قصاص قبل از جنایت نكرد. مردانگى را به حدى رساند كه به فرزندش امام مجتبى عليه‌السلام فرمود: او كه اكنون در اختیار شماست، با او مدارا كنید و اگر من از دنیا رفتم، تنها یك ضربت به او بزنید. و دستور داد از شیر و غذاى خودش به او هم بدهند. (207) این گونه حتى دشمنان و اسیران را مورد محبت و مروت قرار مى داد. به قول شهریار:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بجز از على كه گوید به پسر كه: قاتل من |  | چو اسیر توست اكنون، به اسیر كن مدارا |

همین فتوتهاى على عليه‌السلام بود كه او را ملقب و مفتخر به لا فتى الا على... ساخت.

### 5 - با سپاه معاویه

در جنگ صفین، وقتى سپاه معاویه بر نهر فرات دست یافتند، یاران على عليه‌السلام را از برداشتن آب جلوگیرى كردند. خطر بى آبى سپاه حضرت را تهدید مى كرد. با سخنان پرشور آن حضرت، سربازان اسلام بر دشمن تاختند و فرات را تصرف كردند. آنان مى توانستند مقابله به مثل كنند و سپاه معاویه را با تشنگى به هلاكت برسانند. امام على عليه‌السلام فرمود تا جایى را باز بگذارند تا لشكریان معاویه هم بتوانند از آب فرات بردارند. (208) این نیز نمونه اى از جوانمردى مولى، حتى در برخورد با لشكریان متجاوز شام و دشمنى همچون معاویه بود.

### 6 - عاشورا، جلوه گاه مروت

حماسه عاشورا، سراسر درس كرامت و بزرگوارى و جلوه اى از برخوردهاى كریمانه اهل بیت عليه‌السلام با دیگران بود. وقتى سپاه تشنه حر آمدند و راه را بر امام عليه‌السلام بستند، حسین بن على عليه‌السلام دستور داد همه آن گروه هزار نفرى و حتى اسبهایشان را هم سیراب كنند. (209)

روز عاشورا، همین حر بن یزید، وقتى تصمیم گرفت از سپاه باطل جدا شود و به حسین بن على عليه‌السلام بپیوندد، امام او را پذیرفت و خطاى گذشته اش را نادیده گرفت. حر به آغوش جوانمردى امام حسین عليه‌السلام پناه آورد و توبه كرد، توبه اش هم قبول شد. (210)

حسین بن على عليه‌السلام به سپاه كوفه فرمود: اگر دین ندارید لا اقل آزاد مردم باشید. خود او كه روح بلند و خصلت جوانمردى داشت، دشمن را هم به داشتن مردانگى و پرهیز از هجوم به زنان و كودكان بى دفاع، فرا مى خواند.

علمدار رشید و وفادارش حضرت ابوالفضل عليه‌السلام نمونه اعلاى فتوت و جوانمردى بود، بویژه آنجا كه لب تشنه بر فرات وارد شد و مشك را از آب پر كرد و خواست از آب زلال آن بنوشد كه یاد تشنگى امام حسین عليه‌السلام و كودكان خیام، مانع از آن شد و به خود خطاب كرد: اى نفس! پس از حسین زنده نباشى! او و یارانش در آستانه مرگ و شهادتند و تو مى خواهى آب سرد بنوشى؟... آب را بر روى آب ریخت و لب تشنه از فرات بیرون آمد و به شهادت رسید. (211)

حضرت ابوالفضل، پهلوانى در میدان فتوت و نام آورى از دودمان غیرت و رادمردى بود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به دریا پا نهاد و خشك لب بیرون شد از دریا |  | مروت بین، جوانمردى نگر، غیرت تماشا كن |

### 7 - امام حسن عليه‌السلام و مرد شامى

مردى شامى كه در اثر تبلیغات معاویه، دشمن اهل بیت عليه‌السلام بود، در مدینه امام مجتبى عليه‌السلام را دید و شروع كرد به ناسزاگویى و لعنت و... آن حضرت نیز هیچ نمى گفت. سخنانش كه تمام شد حضرت رو به او كرد، سلام داد و لبخند زد و فرمود: گویا غریب هستى! اگر از ما چیزى بخواهى مى دهیم، اگر راهنمایى بخواهى، رهنمون مى شویم، اگر بخواهى بارت را به مقصد مى رسانیم. اگر گرسنه اى، سیرت مى كنیم، اگر برهنه اى، تو را مى پوشانیم، اگر نیازمندى بى نیازت مى كنیم، اگر رانده شده و بى پناهى پناهت مى دهیم، اگر حاجتى دارى بر مى آوریم، اگر به منزل ما بیایى، تا وقتى كه بخواهى بروى، مهمانت مى كنیم و...

مرد شامى كه این سخنان را شنید و این برخورد را دید، گریست، و گفت: شهادت مى دهم كه تو جانشین خدا در زمینى. خدا داناتر است كه رسالت خود را كجا قرار دهد. تو و پدرت در نظر من منفورترین اشخاص بودید، اما اینك تو محبوب ترین فرد در نظر منى. آنگاه به خانه امام عليه‌السلام رفت و تا بود، مهمان او بود و از دوستداران اهل بیت عليه‌السلام گردید. (212) این معجزه رفتار كریمانه است كه حتى دشمن را به دوست تبدیل مى سازد.

### 8 - امام سجاد عليه‌السلام و جوانمردى

هشام بن اسماعیل، یكى از دولتمردان اموى و حاكم مدینه بود كه در دوران حكومتش ستمهاى بسیار بخصوص بر علویان و بزرگ آنان امام سجاد عليه‌السلام كرده بود. وقتى عزل شد، به فرمان حاكم جدید او را جلوى خانه مروان حكم نگه داشته بودند كه هر كس از او ستم دیده یا ناروا شنیده است، بیاید و تلافى كند.

شهید مطهرى مى نویسد: خود هشام، بیش از همه نگران على بن الحسین و علویون بود. با خود فكر مى كرد انتقام على بن الحسین در مقابل آن همه ستمها و سب و لعنها نسبت به پدران بزرگوارش كمتر از كشتن نخواهد بود. ولى از آن طرف، امام به علویون فرمود: خوى ما بر این نیست كه به افتاده لگد بزنیم و از دشمن پس از آنكه ضعیف شد انتقام بگیریم. بلكه برعكس، اخلاق ما این است كه به افتادگان كمك و مساعدت كنیم.

هنگامى كه امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل مى آمد رنگ در چهره وى باقى نماند. هر لحظه انتظار مرگ را مى كشید. ولى بر خلاف انتظار وى، امام طبق معمول كه مسلمانى به مسلمانى مى رسد، با صداى بلند فرمود: السلام علیكم و با او مصافحه كرد و بر حال او ترحم كرده، به او فرمود: اگر كمكى از من ساخته است حاضرم. بعد از این جریان، مرد مدینه هم شماتت به او را موقوف كردند. (213)

سخن از جوانمردى و رفتار كریمانه با دوست و دشمن، بویژه در سیره پیشوایان مكتبى و اصحاب آنان دامنه اى وسیع دارد.

این بحث را با فرازى از دعاى امام سجاد عليه‌السلام در صحیفه سجادیه به پایان مى بریم كه نشانگر روح بلند آن حضرت است و تجلى شخصیت كریمانه كه در نیایش او مشهود است:

خدایا!... بر پیامبر و دودمانش درود فرست و توفیق ده و یارى كن در برابر كسى كه با من ناراستى مى كند، خیر خواهانه رفتار كنم، كسى را كه از من دورى مى گزیند، به نیكى پاداش دهم، و هر كه مرا محروم مى سازد، به او عطا و بخشش كنم، و هر كه با من قطع رابطه مى كند، صله رحم كنم، هر كه مرا غیبت مى كند، نیكیهایش را یاد كنم، نعمت را سپاس مى گویم و از بدیها درگذرم... (214)

امید است كه گوشه اى از این گونه رفتار كریمانه و اخلاق و منش بزرگوارانه و فتوت و جوانمردى در زندگیهاى ما نیز جلوه یابد و چهره جامعه و معاشرتهاى مردم را زیبا سازد.

17 - عزت نفس

## مفهوم «عزت نفس»

شاید براى شما نیز پیش آمده باشد كه به چیزى نیاز داشته اید، ولى براى حفظ آبرو و موقعیت خویش، آن را با كسى مطرح نساخته اید. یا گاهى مشكلى برایتان پیدا شده، امام آن را در حدى ندانسته اید كه براى چاره جویى و حل آن، آن را با كسى در میان بگذارید.

آیا تا كنون شده است كه براى روبه رو نشدن با یك نفر ناباب، راه خود را كج كنید، و براى دهان به دهان نشدن با یك فرد هرزه و هتاك، دندان روى جگر گذاشته، حتى به دفاع از خویش نپرداخته اید؟

اینها و نمونه هاى دیگرى از این قبیل، شواهدى بر روحیه اى متعالى است كه از آن با عزت نفس یاد مى كنیم.

جان آدمى عزیز است و رفاه و برخوردارى دوست داشتنى است؛ اما انسانیت انسان بالاتر از هر چیز است و شخصیت و آبرو قیمتى بسیار بالاتر از مال و اندوخته دارد. كرامت نفس نیز، ارزشى برتر از معادلات و محاسبات منفعت گرایانه و مادى دارد.

وقتى انسان به چیزى طمع مى بندد، بخشى از انسانیت والاى خویش را در معرض خطر و تلف شدن قرار مى دهد تا آن خواسته را برآورده سازد. گاهى هم حق و دین و شرف و كرامت نفس، زیر پا گذاشته مى شود تا آن مطلوب و خواسته به دست آید. آیا به راستى خواسته هاى نفسانى تا این حد مهم است كه در چنین معامله زیانبارى پى گیرى شود؟

چگونه مى توان به خواسته هاى دل، بى حساب و بى حد و مرز رسید، بى آنكه از معنویت و كمال و ارزش، چیزى را فدا كرد و از دست داد؟

صاحبان عزت نفس هرگز آبروى خود را به كف نانى نمى فروشند و به خاطر مناعت طبع، هرگز خواسته هاى دل را زمینه ساز حقارت و زبونى و خفت و خوارى نمى كنند.

## بهاى وجود

نماد دیگرى از عزت نفس، آن است كه انسان، پاسدار كرامت وجودى خویش باشد و ارزش فوق مادى خود را با خواسته هاى حقیر و هوسهاى ناپایدار و درخواستهاى ذلت بار، لكه دار نسازد. عزت به معناى صلابت و استوارى و نفوذ ناپذیرى و تسخیر نشدن و فرو نپاشیدن و سست نشدن و نبودن است. انسانى عزیز است كه به پستیها و حقارتها راه ندهد كه در زمین دل و جان و زمینه شخصیت او نفوظ كند. كسى عزت نفس دارد كه هویت امسانى خویش را در مقابل ضربه هاى خرد كننده فسادها و تباهیها حفظ كند و این جز در سایه خود شناسى و آگاهى به ارزش انسانى و والایى جایگاه معنوى انسان فراهم نمى آید.

انسان خود را با چه چیزى مقایسه مى كند و به چه چیزى مى فروشد و خود را به چه مى دهد و چه مى گیرد؟ اصلا انسان به چه و چند مى ارزد؟

حضرت على عليه‌السلام در سخن زیبا و بلند و شیوایى، در بیان جایگاه رفیع انسان و ارزش وجودى او مى فرماید: بدانید كه براى جانها و وجودهاى شما، قیمت و بهایى جز بهشت نیست. آگاه باشید و خود را جز به بهشت نفروشید:

(انه لیس لانفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبیعوها الا بها. (215) )

كسى كه این جایگاه را بشناسد و از آن مراقبت كند، هرگز به پستى و حقارت و طمع و ذلت كشیده نمى شود و گوهر خود را به تمنیات نفسانى و خواهشهاى مادى نمى فروشد. عزت نفس، مانع مى شود كه انسان آگاه خود را ارزان بفروشد.

## خواستن، پلِ ذلت

كیان وجودى انسان، گاهى به خاطر طلب در هم مى شكند. هر كس مى كوشد خود را كامل و بى نیاز و بزرگوار جلوه دهد و شخصیت خویش را نگهبان باشد. ولى گاهى افراد سست اراده و طماع در برابر خواستن، آن گوهر را از كف مى دهند.

خواستن، سند احتیاج است و نشانه فقر و نادارى. گاهى یك آبرو در گرو یك درخواست قرار دارد و با گشودن دست نیاز، آن آبرو و حیثیت سالیان دراز، یكباره بر خاك مى ریزد و بر باد مى رود.

امام على عليه‌السلام فرمود:

(ماء وجهك جامد تقطره السئوال، فانظر عند من تقطره؟؛ (216) )

آبروى تو، جامد است و با سئوال و درخواست، قطره قطره مى ریزد. بنگر كه قطرات آبرو را پیش چه كسى مى ریزى!

و چه زیبا گفته است صائب تبریزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دست طلب چو پیش كسى مى كنى دراز |  | پل مى كشى كه بگذرى از آبروى خویش |

بدترین وضع، آن است كه حرص و طمع و تكاثر و افزون طبى، انسان را به خواستن وادار سازد و براى دست یافتن به آنچه كه ندارد، دست به هر كارى بزند و پیش هر كس و ناكسى كوچك شود و التماس و خواهش كند و كوچك شود، غلام و چاكر این و آن گردد، تا از این رهگذر، چیزى بر داشته هایش بیفزاید و یا به برخى از خواسته هایش برسد.

مگر دنیا چه اندازه مى ارزد كه انسان، اعتبار و شرف خود را در گرو آن بگذرد؟

مگر پول، چقدر مقدس است كه انسان، عزت نفس خویش را با آنان مبادله كند؟

آیا باید به هر خواسته اى رسید؟ و هرچه را دل خواست، باید تاءمین كرد؟ پس عفاف و كف نفس و كنترل غرایز و تمنیات و مهار زدن بر حرص و آز، براى كجا و كى و چه كسانى است؟!

در این داد و ستد، چه مى دهیم و چه به دست مى آوریم؟

سخنى زیبا از حضرت على عليه‌السلام نقل شده است:

(و اكرم نفسك عن كل دنیة و ان ساقتك دلى الرغائب، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا (217) )

خویشتن را از هر چه كه پست باشد، والاتر بدان و پرهیز كن. هرچند تو را به خواسته ها و مال برساند. چرا كه تو هرگز از آنچه كه از خویش مى دهى، چیزى عوض نخواهى یافت.

مساءله بر سر شرافت و كرامت انسان است. وقتى در این داد و ستد، در مقابل دنیا و خواهشهاى نفسانى قرار گرفت و بخشى از آن به هدر رفت و تباه شد، دیگر جایگزینى براى آن پیدا نخواهد شد.

چه بسیار عزیزانى كه در چاه خواستن افتادند و چون با طناب دیگران بیرون آمدند و به خواسته هاى نفسانى رسیدند، زیر بار منت دو نان ماندند و عزت خویش را در همان چاه وا نهادند و كرامت را با وابستگى به دیگران معامله و مبادله كردند.

نخواه، تا عزیز بمانى. طمع مدار، تا سربلند باشى و قانع باش، تا اسیر نگردى.

این رهنمود مولاى آزادگان حضرت امیر عليه‌السلام است كه فرموده: (القناعة تؤ دى الى العز؛ (218) ) قناعت، عزت مى آورد. و نیز سخن او است كه: (العز مع الیاءس؛ (219) ) عزت، همراه با ناامیدى از دست مردم است. به آنچه دارى قانع باش و به داشته هایت بساز، تا عزیز باشى.

## حفظ گوهر عزت

نگهبانى از گوهر عزت و كرامت، وظیفه است. نباید خود را در معرض تحقیر و توهین قرار داد. انسان باید از كارى كه به معذرت خواهى وادار شود پرهیز كند، تا از این طریق هم، وجهه و آبرو و اعتبارش صدمه نبیند. معاشرت بزرگوارانه، براى مصون ماندن از تعرض و دشنام نا اهلان، نگهبانى از عزت نفس است. رسیدن به این هدف، تنظیم خاصى را در روابط انسان با دیگران مى طلبد، رابطه اى بر مبناى هوشیارى و حفظ عزت و مناعت و زیر پا گذاشتن طمعها و خواهشها.

باید چنان زیست كه به پرداخت جریمه، مجبور نشد،

باید چنان كار كرد، كه مورد توبیخ و ملامت قرار نگرفت،

باید آن گونه رفتار كرد كه از سوى دیگران، توهینى به انسان صورت نگیرد. حداقل، بخشى از اینها به دست ماست. البته نه به این معنا كه انسان از انجام وظیفه گفتارى و كردارى و موضع گیرى در جاى مناسب، شانه خالى كند، بلكه موجبات وهن و توهین نسبت به خویش و تحقیر شدن در حضور جمع را فراهم نیاورد.

هم در برخورد با قدرتمندان باید عزت دینى خود را پاسدار باشیم، هم در مواجهه و معاشرت با پولداران، از رفتار ذلیلانه و حقیرانه سربلند نگه داشت. اگر كسى ثروتمندى را به خاطر پولش احترام كند، دین و شرافت خود را زیر پاهاى خویش، له كرده است. به تعبیر حضرت على عليه‌السلام:

(من اتى غنیا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه؛ (220) )

هر كس نزد ثروتمندى رود و به خاطر توانگرى و ثروتش در مقابل او كرنش و فروتنى كند، دو سوم دینش رفته است!

شگفتا كه آیین یك انسان، از كجاها لطمه مى خورد كه به خیال هم نمى رسد.

این منش و رفتار را باید به كودكان هم آموخت، تا با عزت نفس بار آینده و در مقابل دارایان، احساس حقارت و كوچكى و ذلت نكنند.

اگر نسل نوجوان ما، مفهوم كرامت انسان و مناعت طبع و عزت نفس را در نیابد، با روح كوچك و همت محدود و چشمى همیشه گرسنه، اسیر دنیا داران مى شود. بزرگترین خدمت به فرزندان، تعالى بخشیدن به همتها و غنا بخشیدن به شخصیت و جودى آنهاست. در سایه چنین تربیتى، صاحبان روحهاى بلند و وارسته، این گونه طلبها را تلخ و دشوار مى یابند و به آن تن نمى دهند. در دیوان منصوب به حضرت على عليه‌السلام شعرى است با این مضمون:

جابه جا كردن صخره ها از قله كوهها، نزد من از تحمل منت مردم محبوبتر است. من تلخى همه اشیاء را چشیدم. هیچ چیز، تلختر از سئوال و درخواست نیست (221)

و به قول ناصر خسرو:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به آب روى، اگر بى نان بمانم |  | بسى به زان كه خواهم نان ز دو نان |

18 - بندگى و آزادگى

گاهى مرزهاى اخلاقى در معاشرت، آشفته مى شود. افراد، به نام خضوع و تواضع، در دام ذلت و حقارت مى افتند، و به نام وقار و عزت، گرفتار تكبر و خود برتر بینى مى شوند. از این رو شناختن این مرزها و تشخیص جایگاه هریك از صفات، مهم است.

## عزت و منت

بندگى، بد است، اما در برابر خداوند نیكوست.

آزادى مقدس و مطلوب است، اما نسبت به خدا و حریم بندگى، عبودیت و فرمانبردارى قداست دارد.

خضوع، ناپسند است، لیكن در برابر آفریدگار و اولیاء خدا و صالحان شایسته، پسندیده است.

خود را حقیر دیدن، نشانه ضعف روح است، اما در برابر خداى هستى، انسان را به عظمت مى رساند و بزرگى و عزت را در سایه عبودیت فراهم مى آورد.

تواضع، پسندیده است، اما حاجت نزد دونان بردن و ملتمسانه بار منت نامردان را كشیدن، بسیار زشت و حقارت آمیز است.

این نكته بدان جهت گفته مى شود تا كسى به اشتباه مپندارد كه براى عزت و سربلندى، باید از خضوع و خاكسارى و فروتنى گذشت، حتى در پیشگاه خداى متعال! كه در این قلمرو، هركه بنده تر و خاضعتر باشد و دست نیازش گشوده تر، مقرب تر است و محبوبتر.

نزد خدا و در آستان ذولجلال، باید سر فرود آورد و به نیاز خواهى پرداخت، چرا كه بندگى درگاهش و اطاعت فرمانش و سجود در پیشگاهش در هركه تحقق پذیرد، از بار منت دیگران كشیدن و خوارى و ذلت دونان را تحمل كردن نجات مى یابد. به فرموده امام صادق عليه‌السلام:

هر كس عزت بدون قوم و عشیره مى خواهد، و هیبت و شكوه بدون سلطنت و حكومت مى جوید و سرمایه و بى نیازى بدون مال، پس باید از ذلت معصیت به عزت اطاعت خدا منتقل شود (222).

بنده خدا خود را چنان عزیز و محترم مى بیند كه نیازى به تملق كردنش در برابر فرومایگان نمى بیند و چنان خویش را با عظمت مى یابد كه حقارت نفس را به خاطر مسائل دنیوى نمى پذیرد و چنان خود را به خاطر بندگى خدا شریف مى شمارد كه عزت خود را به این آسانى زیر پا نمى گذارد. به قول اقبال لاهورى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدم از بى بصرى بندگى آدم كرد |  | گوهرى داشت، ولى نذر قباد و جم كرد |
| یعنى از خوى غلامى ز سگان پست تر است |  | من ندیدم كه سگى پیش سگى سرخم كرد(223) |

## سرافرازى واقعى

تملق گویى و آزمندى و خصلت غلامى، گرچه ممكن است انسان را به نان و نوایى برساند، ولى همراه آن آزادگى و استقلال و شرف، گاهى از دست مى رود. از این رو، فرزانگان همواره با قناعت و ساختن بر سختیها و تحمل محرومیتها، خود را گرفتار سلسله منت دونان نكرده اند.

به گفته سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به نان خشك، قناعت كنیم و جامه دلق |  | كه بار محنت خود به، كه بار منت خلق |

باز به گفته او:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كهن جامه خویش، پیراستن |  | به از جامه عاریت خواستن |

چرا كه عاریه گرفتن و قرض خواستن و مدیون بودن نیز گاهى همراه با ذلت و خوارى است و آزادگان تا این اندازه هم نمى خواهند زیر چنین بارى قرار گیرند، تا چه رسد آنجا كه دیگرى بخواهد با كمك و مساعدت و بخشش، منت نهد و به رخ بكشد.

در حالات مرحوم سید رضى (گرد آورنده نهج البلاغه) آمده است كه خداوند، نوزادى به او كرامت فرمود: یكى از وزراى معاصر او هزار دینار در طبقى گذاشته به رسم هدیه نزد او فرستاد. سید آن را رد كرد و گفت: من از هیچ كس چیزى قبول نمى كنم. بار دیگر طبق را فرستاد كه هدیه براى آن نوزاد است. باز هم رد كرد و گفت: كودكان ما هم چیزى قبول نمى كنند. بار سوم فرستاد و گفت: آن را به قابله بدهید. این بار هم رد كرد و گفت: زنان ما را زنان بیگانه قابلگى نمى كنند بلكه قابله هم از زنان خودمان است و از كسى چیزى نمى پذیرد. گفت: نزد شما طلابى كه درس مى خوانند، از آن آنان باشد. سید رضى گفت: طلاب همه حاضرند. هر كه هر قدر مى خواهد بردارد. تنها یكى یك دینار برداشت، آن هم به خاطر آنكه دیشب چون روغن براى چراغ لازم داشته و در خزانه سید بسته بوده، از بقال نسیه كرده، اكنون دینار را برداشته تا قرض خود را بدهد. سید از آن پس دستور داد كلید در آن خزانه را كه وجوهات دینى در آن بود، در اختیار همه طلاب قرار دهند كه هر وقت خواستند بردارند. (224)

این گونه سید رضى آنان را با مناعت طبع، بار آورده بود و خود و خاندانش نیز از عزت نفس برخوردار بودند و تز كسى هدیه هم نمى پذیرفتند، تا مبادا زیر بار منت آنان روند.

پروین اعتصامى مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چرخ و زمین بنده تدبیر توست |  | بنده مشو درهم و دینار را |
| همسر پرهیز نگردد طمع |  | با هنر، انباز مكن عار را |

پروردگان مكتب الهى، گرسنگى همراه با عزت را بهتر از سیرى ذلیلانه مى دانند و زندگى مشقت بار اما همراه با شرافت و سرافرازى را برتر از رفاه و خوشى در سایه خوارى مى شمارند. حتى مرگ با عزت در نظر آنان، بهتر از حیات با ذلت است. این تعلیم و گفته اولیاء خداست. شاگردان آنان نیز، چنانند كه با تهیدستى و فشارهاى اقتصادى و محرومیتهاى معیشتى مى سازند، بى آنكه ذلت پذیر باشند.

امام على عليه‌السلام مى فرماید:

(الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل؛ (225) )

شكیبایى بر تنگدستى همراه با عزت، زیباتر از ثروتمندى با ذلت است.

و نیز سخن اوست كه:

(الجوع خیر من ذل الخضوع؛ (226) )

گرسنگى، بهتر از ذلت خضوع و كرنش پیش دیگران است.

انسان آزاده، گرسنگى مى كشد و فقر را تحمل مى كند، ولى دست طمع و نیاز، پیش این و آن دراز نمى كند.

## آزادگى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غلام همت آنم كه زیر چرخ كبود |  | زهر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است |

لقمان حكیم به فرزندش چنین سفارش مى كند:

فرزندم! اگر مى خواهى عزت دنیا را داشته باشى، طمع از آنچه در دست دیگران است، قطع كن. همانا پیامبران و صدیقان، به هرچه رسیده اند، در سایه همین قطع طمع بوده است (227).

در شرح حال بزرگان علم و عمل، به نمونه هاى بزرگ و فراوانى بر مى خوریم كه هرگز حاضر نشدند عزت و كرامت خود را از دست بدهند و در گمنامى و بى نشانى و در نهایت سختى به سر بردند، اما به كسى رو نینداختند.

وقتى مرحوم شیخ آقا بزرگ، با عسرت و تنگدستى روزگار به سر مى برند، كسانى از مشاهیر كه از حال او آگاه شدند، براى او مقررى بالایى منظور داشتند و ابلاغى برایش فرستادند. او روى پاكت نوشت: ما آبروى فقر و قناعت نمى بریم و پاكت را با محتوایش پس فرستاد. این نیز نمونه اى از وسعت نظر و غناى روحى و آزادگى فرزانگانى است كه به مسند قناعت تكیه داده اند و در كشور فقر، سلطنت و حكومت دارند. به گفته صائب تبریزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آبى است آبرو، كه نیاید به جوى باز |  | ازتشنگى بمیر و مریز آبروى خویش(228) |

تا انسان طمع و آزمندى را از خود ریشه كن نكرده باشد، به چنین آزادگى نمى رسد و پیوسته ممكن است دنیا طلبى و مال دوستى، او را به خواریهاى بیشمارى بكشاند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من آبروى خود به كفى نان نمى دهم |  | من اختیار خویش به دونان نمى دهم |
| من یوسفم، اسیر زلیخا نمى شوم |  | در دست نفس شوم، گریبان نمى دهم |

نكته سنج ادیب، براى توجه دادن انسانها به این استغناى روحى، گاهى از تمثیل و حكایات از زبان حیوانات نیز بهره گرفته اند. در برخى از داستانهاى مور و سلیمان كه در تمثیلات و تلمیحات ادبى به آنها اشاره شده، از این نمونه ها مى توان دید.

پروین اعتصامى، در یكى از شعرهاى حكیمانه اش، در قالب گفتگویى میان مورچه و سلیمان به این آزادگى و مناعت طبع اشاره دارد. سلیمان در راه، مورچه اى را مى بیند كه به هزار زحمت، پاى ملخى را به لانه خود مى كشد. به او مى گوید به جاى این همه زحمت، چرا به دربار سلیمان نمى آیى كه در سر سفره سلیمانى برخوردار شوى و از این زحمتها آسوده گردى؟ مور در پاسخ مى گوید: براى موران، قناعت بهتر از سور دیگران است و آقاى خودشان اند و زیر بار امر و نهى و فرمان و منت دیگران نیستند؛

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو اندر لانه خود پادشاهند |  | نوال پادشاهان را نخواهند |

و مى افزاید كه ما از سلیمان بى نیازیم، براى خودمان توشه و انبار و جاى گرم و ایمن داریم و هم خادم خویشیم و هم مخدوم خویش (229).

این آزادگى، در سایه قناعت فراهم مى آید. كسى كه نتوانند بر افزون خواهى نفس خویش مهار بزند، پیوسته محتاج این و آن است و آنچه در این نیازمندى از كف مى رود، عزت و مناعت و شخصیت انسان است. به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هركه بر خود در سئوال گشود |  | تا بمیرد، نیازمند بود |

## بدهكارى به خویشتن

مقروض بودن، از جمله چیزهایى است كه هم فكر انسان را مشغول و پریشان مى كند، هم آدمى را در مقابل طلبكار، شرمنده یا حقیر مى سازد. بخصوص اگر او بخواهد و فرد بدهكار، توان پرداخت نداشته باشد. گاهى هم وابسته و خوى غلامى از همین جاها سرچشمه مى گیرد.

مى توان دایره مخارج را تنگ تر كرد و از هزینه هاى غیر ضرورى چشم پوشید و سرمایه و قناعت داشت، تا مجبور به وام گرفتن و خرج برنامه هاى تشریفاتى كردن نشد. به جاى اینكه انسان، مدیون و بدهكار دیگران شود، به نفس خود بدهكار شود كه قابل تحمل تر است.

گویند: حضرت امیر عليه‌السلام از جلوى قصابى مى گذشت. قصاب از او خواست كه از این گوشتهاى تازه ببرد. حضرت فرمود: پولى همراه ندارم. قصاب گفت: نسیه ببر، بعدا پولش را مى آورى. پاسخ حضرت چنین بود: اگر به شكم خود بدهكار باشم، بهتر از آن است كه بدهكار شخص دیگر باشم.

این، درس دیگرى از عزت نفس است. تا شكم و خواسته هاى نفسانى و تمنیات مادى، گوهر كرامت را نشكند و مومن، همچنان عزیز و آقا بماند. آنچه خمیر مایه چنین صبورى است، آن است كه در امور دنیوى، انسان به پایین تر از خویش بنگرد و به داشته هایش شاكر باشد و قانع نه آن كه به ثروتمند تر از خود نگاه كند، كه هم در عذاب روحى و رنج ابدى بماند و هم شیطان، وسوسه هاى افزون طلبى را به كار اندازد.

براستى كه قناعت، یك سلطنت است و سرمایه و گنجى بى پایان. حضرت رضا عليه‌السلام در حدیثى فرموده است:

(القناعة تجمع الى صیانة النفس و عز القدرة و طرح مؤ نة الاستكثار و التعبد لاهل الدنیا، لا یسلك طریق القناعة الا رجلان: اما متعبد یرید اجر الاخرة او كریم یتنزه عن لئام الناس؛ (230) )

قناعت، جمع مى آورد نگهبانى از نفس را، و عزت قدرت را و دور افكندن هزینه افزون طلبى را و بندگى و خوارى نزد اهل دنیا را. جز دو نفر، راه قناعت را نمى پویند: یكى بنده خدا جویى كه با قناعت، در پى پاداش آخرت است، دیگرى انسان كریم و بزرگوارى كه از مزدم پست، دورى مى جوید.

مضمون این حدیث، نشان مى دهد كه تباه شدن انسان و ضعف و سستى و خوارى او و رنج تامین هزینه افزون خواهى و حقارت نزد دنیا طلبان، رهاورد تهیدستى انسان از سرمایه عظیم قناعت است و اگر انسان، مسلمان هم نباشد، باز هم عزت و كرامت او با قناعت تامین مى شود و بندگى نفس، بندگى دیگران را هم در پى دارد.

19 - آیین دوستى

## نعمت «دوست»

از قدیم گفته اند: هزار دوست كم است و یك دشمن بسیار.

دوست، همدم تنهاییهاى انسان، شریك غمها و شادیها، بازوى یارى رسان در نیازمندیها، تكیه گاه انسان در مشكلات و گرفتاریها و مشاور خیر خواه در لحظات تردید و ابهام است.

بعضى از مردم، به خاطر خصلتهاى خودخواهانه یا توقعات بالا یا تنگ نظرى یا سختگیرى یا دلایل دیگر، نمى توانند براى خود، دوستى برگزینند و از تنهایى در آیند. این به تعبیر حضرت امیر عليه‌السلام نوعى ناتوانى و بى دست و پایى است.

هم دوست یافتن، هنر است و هم دوست نگه داشتن، هم دوستیهاى تعطیل شده و به هم خورده را دوباره به هم پیوند زدن و برقرار ساختن. على عليه‌السلام مى فرماید:

(اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان، و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم؛ (231) )

ناتوان ترین مردم كسى است كه از دوستیابى ناتوان باشد. ناتوانتر از او كسى است كه دوستان یافته را از دست بدهد و قدرت حفظ آنها را نداشته باشد.

تامل در اینكه چه خصلتها و برخوردها و روحیه هایى سبب مى شود انسان، دوستان خود را از دست بدهد و تنها بماند، یا آن كه از آغاز، نتواند دوستى براى خویش بگیرد، ضرورى است. سعدى گفته است: دوستى را كه به عمرى فرا چنگ آرند، نشاید كه به یك دم بیازارند.

## همرنگ و هماهنگ

دوستان هركس، مبناى قضاوت دیگران نسبت به اخلاق و شخصیت افكار او است. بعلاوه، تاثیر پذیرى انسان از دوستان، در سنین مختلف، چه كودكى، چه جوانى و چه حتى میانسالى، بسیار است. از این رو دقت در گزینش دوست موافق، به سلامت اخلاقى و رفتارى انسان كمك مى كند. به فرموده حضرت على عليه‌السلام:

(الصاحب كالرقعة فاتخذه مشاكلا؛ (232) )

دوست، همچون وصله جامعه است، پس آن را هم شكل و هم سان با خودت برگزین.

ارتباط قلبى و درونى میان انسانها، به پیوندهاى اجتماعى و بیرونى مى انجامد. روابط اجتماعى هم، در روحیات و اخلاق افراد، اثر مى گذارد. بنابراین، آنان كه به تعالى فكر و سلامت اخلاق و تهذیب نفس و تكامل شخصیت خویش علاقه مندند، ناگزیر باید در انتخاب دوست، معیارهاى مكتبى را لحاظ كنند و به آن چه از دوست مى گیرند، اهتمام ورزند. اینكه گفته اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو اول بگو با كیان زیستى |  | پس آنگه بگویم كه تو كیستى |

نشان دهنده معیار دوستان در ارزیابى شخصیت یك فرد است كه مردم نیز آن را در داوریها و ارزیابى هاى خویش به كار مى گیرند.

این سخن زیباى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، خواندنى و شنیدنى است:

(مثل الجلیس الصالح مثل العطار، ان لم یعطك من عطره اصابك من ریحه و مثل الجلیس السوء مثل القین ان لم یحرق ثوبك اصابك من ریحه؛ (233) )

مثل همنشین شایسته و خوب، مثل عطار است، كه اگر از عطر خودش هم به تو ندهد، ولى از بوى خوش او به تو مى رسد، و مثل همنشین بد، همچون كوره پز آهنگرى است كه اگر لباس تو را هم (جرقه هاى آتش كوره) نسوزاند، ولى بوى كوره به تو مى رسد!

این همان سروده حكمت آمیز سعدى است، در مورد گل خوشبوى در حمام، كه در اثر همنشینى با گل، معطر مى شود و از كمال همنشینى بهره مى برد، وگرنه من همان خاكم كه هستم!....

## دوست شایسته

در منابع دینى، در اینكه دوست خوب كیست؟ و با چه كسانى باید دوستى و مودت داشت و از معاشرت و همنشینى چه كسانى باید پرهیز كرد، و... احادیث بسیارى است، با رهنمودهاى كاربردى و جالب.

در صدد بررسى و نقل این گونه احادیث نیستم، اما در قلمرو بحث از آداب معاشرت با دوست و آیین دوستى، توجه به نكاتى كه به عنوان صفات دوست خوب مطرح شده است، ضرورى است. همان معیارها، حاوى دستورالعمل چگونگى معاشرت هم هست. به عنوان نمونه به یكى از این روایات، اشاره مى كنیم.

امام حسن مجتبى عليه‌السلام در بستر بیمارى بود و پس از آن مسمومیت كه به شهادت منجر شد، در دیدارى كه جناده (از اصحاب وى) با حضرت داشت، امام چنین توصیه فرمود:

(اصحب من اذا صحبته زانك، و اذا خدمته صانك و اذا اردت منه معونة اعانك و...؛ (234) )

با كسى همنشینى و مصاحبت و دوستى كن كه:

1 - هرگاه با او همنشین شدى، مایه آراستگى تو باشد،

2 - آنگاه كه خدمتش كنى، تو را نگهبان باشد،

3 - هرگاه از او یارى خواستى كمكت كند،

4 - اگر سخنى گفتى، تو را تصدیق كند،

5 - اگر (بر دشمن) حمله بردى، قدرت و صولت تو را بیفزاید،

6 - اگر دستت را به فضل و نیكى دراز كردى، او هم دست، پیش آورد،

7 - اگر در تو، (و زندگیت) رخنه اى پدید آمد، آن را برطرف سازد،

8 - اگر از تو نیكى دید، آن را در شمار و حساب آورد،

9 - اگر چیزى از او طلبیدى عطا كند،

10 - و اگر تو ساكت بودى (و چیزى نخواستى) او آغاز كند (و نیازت را برطرف سازد).

اینها اوصاف كسى است كه شایسته رفاقت و دوستى از دیدگاه امام مجتبى عليه‌السلام است. از اینها بر مى آید كه آیین دوستى عبارت است از:

آراستن دوست، یارى رساندن، قدر شناس بودن، تقویت كردن، همكارى داشتن و در راه دوست، فداكارى و خدمت كردن.

از سوى دیگر، اگر در سخنان ائمه از دوستى با بعضى نهى شده، آنها نیز به عنوان صاحبان رفتار ناپسند محسوب مى شوند كه در قلمرو آیین دوستى نمى گنجد، از قبیل: عیبجویى، نابخردى، كینه توزى، پر توقعى، كم ظرفیتى، بد دهانى و بدزبانى، بى تقوایى، لجاجت و ستیزه جویى، شوخیهاى بى جا و آزار دهنده، خود پسندى و بد رفتارى و از این دست خصلتها و رفتارها. اینها، هم موجب كاهش دوستان و سستى دوستیها مى گردد، و هم شیوه هاى ناپسند در معاشرت با دوستان است كه باید از آنها پرهیز كرد.

دوستى حد و مرزى دارد كه باید آن حریم حفظ و آن حق، ادا شود.

امام صادق عليه‌السلام در سخن بلندى این حدود و حقوق را بیان فرموده، مى افزاید: مراعات این حدود، در هركس بود (همه اش یا مقدارى) او دوست است، وگرنه نسبت دوستى و صداقت به او نده. این پنج نكته عبارت است از:

اول: آنكه نهان و آشكار دوست براى تو یكسان باشد.

دوم: آنكه زینت تو را زینت و آراستگى خود ببیند و عیب و نقصان تو را عیب خویش بشمارد.

سوم: اگر به ریاست و و ثروت و پست و مقامى رسید، این پست و پول، رفتار او را نسبت به تو عوض نكند.

چهارم: اگر قدرت و توانگرى دارد، از آن چه دارد نسبت به تو دریغ و مضایقه نكند.

پنجم: (كه جامع همه آنهاست) اینكه تو را در گرفتاریها، رها نكند و تنها نگذارد (235).

آرى... اینهاست آیین دوستى و برادرى دینى.

جلوه دوستى كامل و راستین، در مودت قلبى، حفظ حرمتها، مراعات حقوق، یارى در هنگام نیاز و مساعدت در وقت گرفتارى است و بدون اینها ادعاى دوستى پذیرفته نیست.

امام على عليه‌السلام مى فرماید:

مردم، جز با امتحان و آزمایش شناخته نمى شوند. پس همسر و فرزندانت را در حال غیبت و نبودنت امتحان كن، و دوستت را در مصیبت و گرفتارى، و خویشاوندان خود را هنگام نیازمندى و تهیدستى... و صدیقك فى مصیبتك (236).

## دوست بى عیب؟!

واقعگرایى در همه مسایل، پسندیده است، از جمله در دوستیابى و دوست گزینى.

بعضیها چنان آرمانى فكر مى كنند كه از واقعیتهاى ملموس و عینى فاصله مى گیرند و در عالم خیال و ذهن، سیر مى كنند. دوست بى عیب از این گونه آرمانهاى دست نیافتنى است.

البته باید كوشید تا حد امكان و توان، در دوستیها سراغ افرادى كه نقطه ضعف كمترى داشته باشند و اگر بى عیب باشند، چه بهتر. ولى... آیا انسان بى عیب (غیر از معصومین) مى توان یافت؟ هر كس در موردى ممكن است نقصان و نقطه ضعفى داشته باشد. همان طور كه طالبان همسر ایده آل و صد درصد بى عیب و نقص، مجرد و بى همسر مى مانند، آنان هم كه در پى دوست صد درصد بى ضعف باشد، تنها مى مانند. این حقیقت به عنوان توجه به یك واقعیت عینى در كلام مولا على عليه‌السلام این گونه آمده است:

(من لم یواخ الا من لا عیب فیه قل صدیقه؛ (237) )

كسى كه بخواهد جز با افراد بى عیب دوستى و برادرى نكند، دوستانش كم خواهند شد.

## نكات دیگر...

در باب دوستى، گوهرهاى فراوانى در گنجینه هاى حدیثى ما نهفته است كه در این مختصر، مجال بست سخن نیست. براى اینكه از آن محتواهاى سودمند و كاربردى بى بهره نباشیم، در اینجا فهرستى از نكات دیگر كه در آیین دوستى باید به كار بست، مى آوریم كه برگرفته از احادیث این موضوع است:

از هر چیز، تازه اش را انتخاب كن و از دوست، قدیمى اش را.

از نشانه هاى بزرگوارى انسان، حفظ دوستان قدیمى است.

بهترین دوستان، آنانند كه در نصیحت و خیر خواهى، ساز شكارى و مصانعه نمى كنند، عیبهایتان را به شما مى گویند، در كارهاى اخروى كمك كار شمایند، شما را از گناهان باز مى دارند، و از لغزشهاى شما چشم مى پوشند.

دوست خود را خیلى عتاب و سرزنش نكنید كه كینه مى آورد.

بدترین دوستان، آنانند كه دوستى آنان، شما را به تكلف و رنج و زحمت بیندازد.

دوست واقعى كسى است كه عیب دوست خود را در نهان به خودش بگوید، نه در آشكارا و نزد دیگران.

هرگاه با كسى دویت شدید، از نامش، نام پدرش، نام قبیله و شهر و دیارش بپرسید، كه این گونه كسب شناختها نشانه صدق در دوستى است.

هرگاه به دوستى علاقه و محبت داشتید، آن را ابراز كنید و به او بگویید، كه موجب افزایش محبت و علاقه مندى مى شود.

آنچه از دوست مى رسد تحمل كنید، تحمل و بردبارى، عیبها را مى پوشاند.

برادران و دوستانتان را نسبت به هر خطا مؤ اخذه و محاسبه نكنید، كه دوستانتان كاهش مى یابند.

خداوند، تداوم دوستیها را دوست مى دارد. پس بر دوستیهاى خود، استمرار بخشید.

با كسانى كه صرفا از روى طمع یا ترس یا تمایلات یا براى خوردن و نوشیدن با شما دوست مى شوند، دوستى نكنید. ددر پى یافتن دوستان با تقوا باشید!

\* محبت و دوست خود را بى جا و بى مورد صرف نكنید، كه این گونه دوستیها در معرض گسستن است.

پایان این بخش را حدیث جالبى از امیرالمومنین عليه‌السلام قرار مى دهیم كه ما را به مراعات حقوق دوستان و برادران دینى فرا مى خواند و از زیر پا گذاشتن حقوق آنها به بهانه دوستى و خودمانى بودن، نهى مى كند.

على عليه‌السلام مى فرماید:

حق برادر دینى خود را با اتكاء به رابطه اى كه میان تو و او است ضایع مكن، چرا كه هرگز، كسى كه حقش را ضایع و تباه كرده اى، برادر تو نیست:

(لا تضیعن حق اخیك اتكالا على ما بینك و بینه، فانه لیس لك باخ من اضعت حقه. (238) )

قدر دوستى ها و پیوندهاى عاطفى و دوستانه را بدانیم،

از دوستان صادق و وفادار و پاك و پرهیزكار، دست برنداریم،

چراغ محبت را در دلهاى خویش، روشن و شعله ور نگاه داریم،

از زخم زبان و كلمات تحقیر آمیز و برخورد دشمنى برانگیز با دوستان بر حذر باشیم،

آیین دوستى را بشناسیم و به كار بندیم.

20 - ابزار دوستى

رابطه هایى كه بر پایه دوست داشتن و محبت است، استوارتر و دیرپا تر است. اهرم نیرومند عشق و محبت نیز، در بسیارى از زمینه هاى اجتماعى و ارتباطات انسانى، كارساز تر از عوامل دیگر است. از این رو، ریشه یابى عوامل تقویت كننده دوستى، ریشه كنى عوامل سست كننده علاقه ها و استفاده از عوامل محبت آفرین، در بهبود مسایل معاشرت مهم است.

اگر عقل و اندیشه، در زندگى نقش چراغ راهنما دارد كه روشنى مى بخشد و راه را نشان مى دهد، عشق و محبت قلبى نیز نقش موتور محرك را دارد كه پیش برنده است و حركت آفرین و زبان دل، قوى تر از زبان عقل است و گاهى هم كه محبت و عشق، فرمان مى دهد، عقل از پاى مى ماند و مطیع مى گردد.

## آثار مثبت و منفى محبت

در روابط انسانى، عشق و علاقه، هم آثار نیك و جهات مثبت دارد و هم اگر بى حساب و بى معیار و خارج از كنترل باشد، پیامدهاى سوء خواهد داشت.

به همان اندازه كه دوست داشتن و عشق ورزیدن، در انسان دوستدار، كشش و امید و دلگرمى ایجاد مى كند، او را به همرنگى و همسانى با محبوب و اطاعت از معشوق مى كشاند و عاشق را به فداكارى، گذشت و ایثار در راه محبوب مى كشاند، گاهى هم حقایق را بر انسان پوشیده مى سازد و عیبها را كتمان مى كند و نقاط ضعف را به نقاط قوت تبدیل مى نماید و زشت را زیبا جلوه مى دهد و این، از عوارض سوء افراط در محبت است.

به تعبیر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: (حب الشى ء یعمى و یصم؛ (239) ) علاقه به چیزى انسان را كور و كر مى كند.

و به فرموده حضرت امیر عليه‌السلام:

(من عشق شیئا اعشى بصره و اعمى قلبه...؛ (240) )

كسى كه به چیزى عاشق و شیفته شود، این محبت، چشم صورت و چشم دل او را نابینا مى سازد، پس او با چشمى ناسالم مى نگرد و با گوشى ناشنوا مى شنود و خواسته ها و تمنیات، عقل او را از هم مى گسلد و دنیا، دلش را مى میراند...

محبت، گاهى در داورى انسان نسبت به دیگران هم اثر مى گذارد و محبت را به داورى ناحق مى كشاند. علاقه، در نپذیرفتن نقد و انتقاد هم مؤ ثر است. اگر شما دوستدار كسى باشید، اغلب حاضر نیستید درباره او انتقاد و عیب جویى بشنوید.

محبت، بعضى محبوبها را مغرور مى سازد. برخى ظرفیت آن را ندارند كه طرف محبت قرار بگیرند و گرفتار عجب مى شوند. بعضى كودكان اگر محبت زیادى ببینند، لوس و پر توقع و دشوار و خودپسند مى گردند. به هر حال، اینها عوارض نیك و بد محبت انسان است كه نباید از نظر دور بماند.

## ابراز علاقه

آنچه بیشتر به جنبه معاشرتى مربوط مى شود، آشكار كردن محبت و علاقه به دیگران است. اگر كسى را دوست دارید، چه از دوستان و برادران ایمانى، یا نسبت به فرزندان یا همسر و... این محبت را بر زبان آورید و آن را ابراز كنید، تا محبتها افزوده شود و دوستیها استمرار یابد.

انسان علاقه دارد كه مورد محبت و علاقه دیگران باشد. اگر آن دوستداران، محبت خود را آشكار كنند، محبوب هم به محبان علاقه مند مى شود و این محبت دوجانبه، زندگیها را از صفا و محبت بیشترى برخوردار مى سازد. ما اگر بدانیم كه خدا دوستمان دارد، ما هم خدا را بیشتر دوست خواهیم داشت. اگر بدانیم و بفهمیم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بیت عليه‌السلام به ما شیعیان عنایت و محبت دارند و این علاقه را بارها نشان داده و اظهار كرده اند، محبت عترت در دل ما بیشتر خواهد شد.

اینكه خداوند بارها در قرآن كریم، محبت خویش را ابراز كرده و در آیاتى كه ان الله یحب الذین... دارد، مى فرماید كه دوستداران پاكان، توبه كنندگان، پاكى جویان، نیكو كاران، متقین، متوكلین، صابران، اهل قسط و عدل است. و در جایى از كسانى یاد مى كند كه هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان به خدا علاقه دارند (یحبهم و یحبونه (241)) توجه به این نكته، حب خدا را در دلها شعله ور مى سازد. وقتى ائمه معصومین عليه‌السلام محبتهاى خویش را نسبت به هوادارانشان ابراز مى كنند، متقابلا این اظهار عشق، عشق مى آفریند.

از حضرت على عليه‌السلام پرسیدند: یا على! چگونه اید؟ مى فرماید:

دوستدار دوستانمان و دشمن دشمنانمان هستم: (اصبحت محبا لمحبنا و مبغضا لمن یبغضنا. (242) )

آیا اگر بدانیم كه مولاى متقیان به دوستانش علاقه دارد، نخواهیم كوشید كه گوهر عشق او را در سینه داشته باشیم؟!

آنچه روابط دوستانه را نیرومندتر مى سازد، ابراز علاقه است.

ممكن است شما به كسى علاقه و محبت داشته باشید، ولى به دلیل تنبلى و بى حالى، یا خجالت و شرم یا به هر علت دیگر هرگز بر زبان نیاورید و به او نگویید كه دوستش دارید، او از كجا پى به علاقه مندى شما ببرد و به شما علاقه پیدا كند؟ كلید جلب محبت او، ابراز علاقه خودتان است. این نكته در دستورالعملهاى اخلاقى آمده و حتى بابى براى آن گشوده شده است (243).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (اذا احببت رجلا فاءخبره؛ (244) ) اگر به كسى علاقه و محبت داشتى، او را آگاه كن.

در روایت است كه مردى از مسجد گذر كرد، در حالى كه امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام نیز در مسجد نشسته بودند. یكى از اصحاب امام باقر عليه‌السلام گفت: به خدا قسم من این شخص را دوست مى دارم. امام فرمود: پس به او خبر بده، چرا كه این خبر دادن، هم مودت و دوستى را پایدارتر مى كند، هم در ایجاد الفت، خوب است (الا فاءعلمه فانه ابقى للمودة و خیر فى الاءلفة. (245) )

از پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز روایت است كه فرمود:

(اذا احب احدكم صاحبه او اخاه فلیعلمه؛ (246) )

هریك از شما دوست یا برادر دینى اش را دوست بدارد، پس به او اعلام كند.

در حدیث دیگرى همین مضمون آمده، با این اضافه كه (فانه اصلح لذات البین؛ (247) ) این اعلام دوستى، براى اصلاح و آشتى میان افراد، شایسته تر و مفیدتر است.

## نقش ابراز علاقه در خانواده

نكته اى كه یاد شد، غیر از محیط اجتماعى و روابط انسانى مسلمانان با یكدیگر، در محیط خانه و میان افراد خانواده هم مطرح است. صفاى زندگى به حاكمیت عشق و علاقه بر محیط زندگى و معاشرت است و اگر دوستى و علاقه نباشد، زندگى جهنمى است سوزان و محیطى است سرد و بى روح.

گاهى گفتن كلمه دوستت دارم، شعله محبت را فروزان مى كند و به زندگیها روح و نشاط مى بخشد. ابراز عشق و علاقه در محیط خانواده، میان دو همسر، یا میان پدر و مادر نسبت به فرزندانشان خانه را به بهشت تبدیل مى كند. چه دوزخهاى سوزانى كه معلول كمبود محبت و عاطفه فرزندان از جانب والدین است و حسرت شنیدن عزیزم، دلبندم، تو را دوست دارم و... سالها بر دل كودك مى ماند و گرفتار عقده كمبود محبت مى شود.

پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(قول الرجل للمراءة انى احبك لا یذهب من قلبها ابدا؛ (248) )

اینكه مرد، به همسر خود بگوید: تو را دوست دارم، هرگز از دل همسر بیرون نمى رود!

شگفتا كه بك جمله كوتاه و ساده، ولى یك دنیا تأثیر و عشق آفرینى! و چقدر بخیلند آنان كه از گفتن چنین واژه هاى محبت آورى نسبت به همسر و فرزندان و دوستان و بستگان خویش، مضایقه دارند و از عواقب و پیامدهاى نیكو و آثار سازنده آن غافلند.

ابراز دوستى و محبت، تنها به گفتن و لفظ نیست. گاهى احترام كردن، بوسیدن، نوازش كردن، هدیه و سوغات خریدن و این گونه حركات، نشانه عشق و دوستى است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (احبوا الصبیان و ارحموهم؛ (249) ) كودكان را دوست بدارید و به آنان ترحم و شفقت نمایید. لطف و مهربانى به خردسالان گواه به عشق و محبت به آنهاست. و ترحم، خود نشانه محبت داشتن به فرزندان است. در روایات بسیارى به بوسیدن فرزند توصیه شده و براى هر بوسیدن اولاد، درجه اى در بهشت منظور گشته است (من قبل ولده كتب الله له حسنة (250).... )

در روایت است:

روزى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دو فرزندش امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را بوسید. اقرع بن حابس كنار حضرت بود. گفت: من ده فرزند دارم، تا كنون هیچ كدام را نبوسیده ام! پیامبر خدا فرمود: من با تو چه كنم، كه خدا رحمت و عطوفت را از دلت كنده است (251). در روایات متعددى هم به رعایت عدالت در بوسیدن و پرهیز از تبعیض در بوسیدن و ابراز محبت به فرزندان تاءكید شده است.

راستى، فرزندى كه از پدر و مادر محبت ندیده و سخن گرم و عشق آفرین نشنیده است، آیا به این نتیجه نمى رسد كه دوستش ندارند و در خانه جایى ندارد و كسى او را به حساب نمى آورد؟ و آیا این عقده، بعدها براى او چه پسر باشد و چه دختر، مشكل به بار نمى آورد؟ كودكانى كه از خانه فرار مى كنند، پسران و دخترانى كه جذب برخوردهاى عاطفى دشمنان دوست نما مى شوند و به فساد مى گرایند، آیا جز معلمل فقدان محبت و عاطفه در درون خانواده است؟ اگر فرزندان در محیط خانه از نظر عاطفى و محبت اشباع شوند، هرگز به دام شیادان كه با تور محبت به شكار جوانان و نوجوانان مى پردازند نمى افتند.

بررسى پرونده برخى از بزهكاران و مجرمین یا فراریان از خانه یا اقدام كنندگان به خودكشى، نشان دهنده كمبود محبت به آنان در خانه و از سوى والدین است. در نامه دخترى كه پس از آلوده شدن و گرفتارى در دام شیادان و گرگهاى عفاف، اقدام به خودكشى كرده، چنین آمده است (درباره مادرش):

او مادر من نبود. براى تربیت من كه تنها فرزندش بودم رنج بسیار كشید، ولى هرگز نخواست دوست من باشد... روزى رسید كه این كمبود را شیطان دیگرى جبران كرد. كه من تشنه محبت بودم، دست پر مهر او را به گرمى فشردم و به رویش آغوش گشودم. یقین دارم كه دختران محبت دیده، هرگز دچار این لغزش نمى شوند. كسى كه در خانه اش چشمه آب حیات دارد، به دنبال سراب نمى رود (252)....

نتیجه آنكه؛ حیات اجتماعى، شادابى و صفاى خود را مدیون محبت و دوستى است. وقتى به كسى علاقه و محبت داریم، چه پدر و مادرمان باشد، چه برادر و خواهرمان، چه فرزندانمان، چه استادمان، چه شاگردمان، چه هر انسان دیگرى كه به دلیل داشتن فضیلتى و برخوردارى از عملكردى شایسته و تحسین بر انگیز، محبوب ما شده و در دلمان جاى گرفته است، این دوست داشتن و ارادت و عشق را بر زبان آوریم و در دل نگه داریم.

ابراز دوستى و اظهار علاقه، خود ما را هم مورد علاقه و محبت دیگران قرار مى دهد. معاشرت گرم و محبت آفرین با دیگران، هنرى است شایسته كه باید كوشید این ادب اجتماعى را فرا گرفت و به كار بست.

21 - شوخى و مزاح

كمتر جامعه و ملتى را مى توان یافت كه در ارتباطات مردمى، چیزى به نام شوخى وجود نداشته باشد. لازمه زندگى اجتماعى و داشتن ارتباطات سالم و فرح بخش، مزاح است. البته گاهى هم مزاح، به كدورت و كینه مى انجامد و نتیجه معكوس مى دهد كه اشاره خواهد شد.

بعضیها خصلت شوخى و مزاح را چه با گفتار و چه با رفتار، به عنوان شاخصه خود قرار داده اند. برخى هم میانه خوشى با آن ندارند و اهل شوخى نیستند.

از آنجا كه این نوع برخورد، در میان متداول است و نه مى توان به كلى آن را مردود دانست و نه مى توان بى حد و مرز طرفدار آن بود، در این بخش به بیان آثار، حد و مرز و شیوه و شرایط آن بر اساس تعالیم دینى مى پردازیم.

## مزاح، خصلتى مومنانه

خستگى جسم و روح، با تفریحات سالم و مزاح و لطیفه گویى برطرف مى شود. پرداختن به نشاط روحى و شادابى روان، در سایه لطایف و ظرایف، امرى طبیعى و مقبول و مورد حمایت شرع و دین است، البته با مراعاتهایى خاص.

بر خلاف تصور یا القاء آنان كه مى كوشند چهره اى خشن و عبوس از اسلام ارایه دهند، در فرهنگ دینى مساءله خوشحالى و شادى و خرسند سازى و ادخال سرور و شاد كردن دیگران، جزء خصلتهاى مثبت و پسندیده به شمار آمده است. از مزاح و شوخ طبعى به عنوان یك خصلت مومنانه یاد شده است. اولیاى دین و بزرگان مكتب نیز در عمل، این گونه بوده اند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: هیچ مومنى نیست مگر اینكه در او دعابه است. راوى از امام پرسید: دعابه چیست؟ حضرت فرمود: یعنى مزاح و شوخى (253).

شوخى كردن، اگر در حد و مرز مجاز و معقول باشد، شادى آور است و شاد كردن مردم به فرموده حضرت رسول، كارى پسندیده است و در روایات، از ادخال سرور در دل اهل ایمان تمجید شده است: (ان من احب الاعمال الى الله عزوجل ادخال السرور على المومنین؛ (254) )

از محبوبترین كارها نزد خداوند متعال، وارد ساختن شادمانى بر دل مومنان است.

یونس شیبانى از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه آن حضرت پرسید:

چگونه است شوخى و مزاح كردن شما با یكدیگر؟ گفتم: اندك است.

حضرت با لحنى عتاب آمیز فرمود: چرا با هم شوخى و مزاح ندارید؟

(فان المداعبة من حسن الخلق، ) شوخى و مزاح، بخشى و جزیى از خوش رفتارى و حسن خلق است و تو مى خواهى از این طریق، سرور و شادى بر دل برادرت وارد كنى، پیامبر هم با افراد شوخى مى كرد، مى خواست كه آنها را شادمان سازد (255).

## در سیره رهبران الهى

نمونه هایى كه از مزاحها و رفتارهاى لطیفه آمیز و سخنان مطایبه انگیز حضرت رسول روایت شده است، نشان مى دهد كه آن حضرت در عین حال كه خوشرفتارى و گشاده رویى و بذله گویى داشت، از مرز حق و سخن درست فراتر نمى رفت و شوخیهایش باطل و لغو و ناروا نبود. در روایت است كه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(انى لامزح و لا اقول الا حقا؛ (256) )

من مزاح مى كنم، ولى جز حق نمى گویم.

این سخن، هم نشان دهنده مزاح در سیره رسول خداست، هم رعایت حد و مرز آن.

در مورد على بن ابى طالب عليه‌السلام نقل شده كه وى شوخ طبع بود و همین شوخ طبعى نیز بهانه مخالفان او گشت تا حضرت را از گردونه خلافت كنار بزنند و چنین وانمود كنند كه یك فرد خوش مشرب و شوخ طبع، نمى تواند رهبرى مسلمین را عهده دار شود. اهل مزاح بودن و بذله گویى آن حضرت، حتى از زبان مخالفان او هم نقل شده است. عمر و عاص، معاویه و عمر، سخنانى دارند كه گویاى این ویژگى در آن حضرت است. خود حضرت با شگفتى یاد مى كند كه عمر و عاص در منطقه شام، چنین وانمود و تبلیغات مى كند كه فرزند ابوطالب، مزاح گر و بذله گو و بازیگر است (257) ! تا چهره ناخوشایندى از وى در اذهان شامیان ترسیم كند.

معاویه گفته است: خدا اباالحسن (على بن ابى طالب) را رحمت كند، كه خندان و گشاده رو و اهل فكاهى بود (258) ! او مى خواست این را به عنوان نقطه ضعف حضرت قلمداد كند.

در باره امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه آن حضرت، بسیار خنده رو و شوخ طبع بود: و كان كثیر الدعا و التبسم (259).

در برخى روایات هم توصیه شده كه در مسافرت با یك جمع، براى سرور و رفع خستگى از مزاح و شوخیهاى سالم استفاده شود و این از اداب سفر بیان شده است.

همچنان كه گذشت، شوخى و تفریحات سالم و مزاحهاى بدون آزار و دور از تحقیر دیگران و پرهیز از استهزاء مردم، به زندگى فردى و اجتماعى نشاط مى بخشد و موضوع مهم طنز نیز به نحوى در قلمرو شوخى و مزاح قرار مى گیرد، به شرط آن كه نگاه جدى به زندگى، آسیب نبیند و حیات بشرى به بازیچه و لودگى و هرزگى كشیده نشود.

عاقلان در هر شوخى و هزل هم، یك سخن جدى مى یابند و از وراى مزاح، به حقایق مى رسند، اما غافلان، جدى ترین مسایل حیات را هم به بازى مى گیرند.

شوخى در گفتار و مطایبه در رفتار، نباید فلسفه حیات را به پوچى و خامى مبدل سازد و نگاه آدمى را به قشر نازكى از حقایق هستى متوقف سازد. اساسا مرز شوخى و جدى پنداشتن زندگى در همین نگرش و زاویه دید نهفته است. زنده یاد، علامه محمد تقى جعفرى در تعریف شوخى مى نویسد:

فروغ جهان افروز روح را خاموش ساختن و به قشر نازكى از نفت كه روى آب مى سوزد خیره شدن و لذت بردن، شوخى نامیده مى شود (260).

باز هم به تعبیر استاد علامه جعفرى: با این فرض كه همه عقلاى عالم به وجود یك عده امور جدى معتقدند، بایستى شوخیهاى ما به صورت استراحتهایى باشد كه براى تكاپو ددر كار و فعالیت لازم مى دانیم. آرى، بایست شوخى كنیم، اما ضمنا باید بدانیم كه این شوخى در حقیقت مانند بیرون آمدن از كشتى است كه در سطح اقیانوس زندگى در حركت است و گام گذاشتن به صندوق مقوایى است كه در روى امواج اقیانوس بى اختیار جست و خیز مى كند. ممكن است این كار خنده آور، تلخى یكنواخت بودن حركت كشتى و تماشا به دستگاه و ساكنین كشتى را به دست فراموشى بسپارد، اما نباید فراموش كرد كه در نوردیدن پهنه بیكران دریا، احتیاج به همان كشتى مجهز دارد كه حتى كوچكترین پیچ و مهره اش هم به طور جدى منظور شده است (261).

## حد و مرز شوخى

انسانها از نظر تحمل شوخى یكسان نیستند. بعضیها ظرفیت لازم براى مزاح را ندارند، در نتیجه شوخى به جاى دلشاد كردن، كینه و كدورت مى آورد و به جاى غم زدایى، اندوه زا مى شود.

از سوى دیگر، افراط در هر چیز، حتى خندیدن و خنداندن و شوخى و لطیفه گویى ناپسند است و آثار سوء و عوارض تلخ دارد. اگر در تعالیم دینى از مزاح نهى شده یا از كثرت مزاح مذمت شده است، براى پیشگیرى از همین عوارض است. مولوى مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوش سر بربند از هزل و دروغ |  | تا ببینى شهر جان را با فروغ |

البته كه نگاه جدى به حیات و شناخت ناب از فلسفه زیستن و توجه به عقبه ها و گردنه هاى پر پیچ و خم و آینده دشوار و اسرار آمیز وجود ما به حدى مشغول كننده است كه اگر كسى به همین جهات، لب از خنده و زبان از شوخى و عمل از مزاح برگیرد، چندان قابل ملامت و نكوهش نیست.

اینك نگاهى گذرا به برخى احادیث مى افكنیم كه اساسا از مزاح، نهى مى كند، یا از افراط در شوخى بر حذر مى دارد، یا به عوارض و پیامدهاى اخلاقى و اجتماعى زیاده روى در مزاح یا شوخیهاى بى حساب و لجام گسیخته و بى ملاحظه نسبت به حیثیت و آبرو و شخصیت دیگران اشاره دارد. با توجه به اینكه دین، مزاح را از اخلاق شایسته یك مومن مى داند، نهى از مزاح در موارد دیگر، جاى تامل دارد.

امام باقر عليه‌السلام به همران بن اعین فرمود:

(ایاك والمزاح، فانه یذهب هیبة الرجل و ماء وجهه؛ (262) )

از شوخى بپرهیز، چرا كه شوخى هیبت و آبروى انسان را مى برد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

(لا تمزح، فیذهب نورك؛ (263) )

شوخى مكن، كه فروغت مى رود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(كثره المزاح تذهب بماء الوجه و كثرة الضحك تمحو الایمان؛ (264) )

شوخى بیش از اندازه و بسیار، آبرو را مى برد و خنده زیاد، ایمان را محو مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز شوخى بپرهیز اى باخرد |  | كه شوخى تو را آبرو مى برد |

در آداب و اخلاق مسافرت، در احادیث متعددى، چند چیز جزء جوانمردى و فتوت به شمار آمده است، یكى هم مزاح است، اما به شرطى كه معصیت و گناه نباشد، یا موجب خشم و نارضایتى پروردگار نگردد. (المزاح فى غیر المعاصى. كثرة المزاح فى غیر ما یسخط الله عزوجل (265) )

در سخنى هم امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

(ان الله یحب المداعب فى الجماعة بلا رفث؛ (266) )

خداوند شوخ و مزاح كننده و بذله گو در میان جمع را دوست مى دارد، اگر به گناه كشیده نشود.

امام كاظم عليه‌السلام نیز در توصیه به یكى از فرزندانش چنین مى فرماید:

(... ایاك و المزاح، فانه یذهب بنور ایمانك و یستخف مروتك؛ (267) )

از شوخى پرهیز كن، كه نور ایمانت را مى برد و مروت تو را سبك مى سازد.

امام زین العابدین عليه‌السلام در حدیث بلندى كه به خصلتهاى گناهان و آثار و عواقب سوء آنها پرداخته، از جمله گناهانى كه پرده حیا و عصمت را مى درد، شرابخوارى، قماربازى و پرداختن به لغویات و شوخیهایى مى شمارد كه براى خنداندن مردم به كار گرفته مى شود (268).

شاید اشاره به آثار سوء اخلاقى و روحى دلقك بازیهایى باشد كه عده اى شغل خود را انجام حركات سبك و خنداندن مردم ساخته اند و مردم را از واقیات حیات و عمق بینش و نگرش به زندگى و مراعات آداب و سنن دور مى دارند.

آیا جز این است كه چهره هاى دلقك و انسانهایى كه حرفه بازیگرى در خنداندن و لودگى و مسخرگى دارند، و شوخیهاى جلف و سبك و نسنجیده و دور از وقار مى كنند، به طور طبیعى هیبت و وقار انسانى خود را از دست مى دهند و در نظرها سبك جلوه مى كنند. این مضمون، در احادیث بسیارى مطرح شده است.

امام على عليه‌السلام فرموده است:

(من كثر مزاحه استخف به و من كثر ضحكه ذهبت هیبته؛ (269) )

كسى كه زیاد شوخى كند، به سبب همان سبك مى شود و هركه زیاد بخندد، هیبتش مى رود.

اگر در حدیث است كه: (الكامل من غلب جده هزله؛ (270) ) كامل است كه جد او بر شوخى اش غلبه و فزونى داشته باشد، نفى اصل شوخى و مزاح و هزل را نمى كند، بلكه شوخیهاى بى رویه و مزاحهاى خارج از حد را مى گوید كه جدیت حیات را تحت الشعاع قرار مى دهد.

## شوخیهاى بدفرجام

وقتى شوخى، از مرز اعتدال فراتر كشیده شود، موجب تحقیر و اهانت مى گردد و طرف شوخى بر مى آشوبد و در دفاع از آبروى خود و حفظ موقعیتش به مبارزه و برخورد مى پردازد.

اینجاست كه شوخى تبدیل به كدورت و دشمنى مى شود.

نمونه هاى فراوانى مى توان یافت كه یك مزاح بیجا و نسنجیده كه بى حرمتى به كسى یا گروهى تلقى شده است، خشم آنان را برانگیخته است. در ضرب المثلهاى ما تعابیرى همچون شوخى شوخى آخرش به جدى مى كشد (271) وجود دارد كه گویاى عواقب ناهنجار برخى شوخیهاست. همین مضمون در مثلهاى عربى نیز آمده است:

المزاح مقدمه الشر.

امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود: (لا تمازح، فیجترء علیك؛ (272) ) شوخى مكن كه بر تو گستاخ مى شوند. این، اشاره به از بین رفتن مهابت و حرمت مزاح كننده دارد كه وقتى با شوخى، حریم خود را شكست و ابهت و وقار خویش را زیر پا گذاشت، راه براى دیگران باز مى شود كه به حرمت شكنى بپردازند.

در حدیث دیگرى كه امام صادق عليه‌السلام به مومن الطاق دارد به آثار سوء و خلاف انگیز مزاح اشاره دارد. حضرت، ضمن وصایاى مفصلى به وى مى فرماید:

(ان اردت ان یصفو لك ود اخیك فلا تماز حنه و لا تمارینه و لا تباهینه و لا تشارنه؛ (273) )

اگر مى خواهى دوستى برادرت با تو صاف و زلال و بى آلایش بماند با او شوخى، جدل، مفاخره مخاصمه و كشمكش مكن.

روشن است كه این چهار عمل، گاهى نوعى تعرض به حریم شخصیت دیگرى محسوب مى شود و آن صفاى برادرى و دوستى را مى آلاید.

به هر حال، در شوخى كردن با دیگران، هم باید ظرفیت طرف مقابل سنجیده شود، هم از افراط و زیاده روى پرهیز گردد، هم از تحقیر و توهین و استهزاء دیگران اجتناب شود، هم وقار و هیبت خود شخص محفوظ بماند. نشاندن گل لبخند به چهره ها به قیمت خورد كردن شخصیت یك انسان، و ایجاد شادى در عده اى به بهاى غمگین ساختن یك مسلمان، زیبنده و شایسته نیست. ددر مساءله طنز و برنامه هاى فكاهى و عروسكى صدا و سیما نیز، به لحاظ اینكه گاهى اهانت به اشخاص حقیقى مى شود و تعرض به آبرو و حیثیت آنان به شمار مى آید، برخى به طور جدى مخالفند و آنان را از نظر فقهى و شرعى بى اشكال نمى دانند. اعتدال در هر امرى پسندیده است، در مزاح و شوخى نیز همچنین، تا معاشرتها پاك و دوستیها با دوام و رابطه ها صمیمى و برادرانه باشد.

22 - تشویق

هرچند از مقوله هایى چون تشویق و تنبیه، در مباحث تربیتى گفتگو مى شود، ولى از آنجا كه رفتار تشویق آمیز، یكى از شیوه هاى نیك در معاشرت و برخورد با دیگران است، مورد بحث قرار مى گیرد.

## انسان و نیاز به «تشویق»

اغلب یا همه افراد، به لحاظ برخوردارى از غریزه حب نفس، دوست دارند كه مورد توجه و عنایت قرار بگیرند. توجه به این نیاز، در حدى كه به افراط كشیده نشود و آثار سوء نداشته باشد، عاملى در جهت تغییر رفتار یا ایجاد انگیزه عمل در انسانهاست.

وقتى كسى را مورد تشویق قرار مى دهیم و به خاطر داشتن صفتى یا انجام كارى مى ستاییم، در واقع حس خود دوستى او را ارضاء كرده ایم. این هم، جاذبه و محبت مى آفریند، هم، نیت و انگیزه پدید مى آورد یا تقویت مى كند.

همچنان كه از لفظ تشویق نیز بر مى آید، به معناى بر سر شوق آوردن و راغب ساختن در ماهیت تشویق نهفته است. این كار، نیازمند شناخت ما از روحیات و خصلتهاى روانى اشخاص به معناى عام، و از ویژگیهاى روحى فرد مورد تشویق به طور خاص است. در تشویق، باید لفظ، شیوه و برخوردى استفاده كرد كه در درون شخص، شوق و نیت و علاقه ایجاد كند و این محرك درونى، او را به تلاش بیرونى وادار كند، نه اینكه صرفا یك تحریك بیرونى باشد.

بعضى خصلت تشویق دیگران را ندارند و به دلیل خودخواهى، غرور، حسد یا هر عامل دیگر، هرگز زبان به ستایش و تمجید از خوبیهاى دیگران نمى گشایند و گفتن یك كلمه تشویق آمیز، برایشان بسیار سنگین است، هرچند خودشان پیوسته دوستدار آنند كه مورد تشویق دیگران قرار بگیرند.

برخى هم به گونه اى تربیت شده اند كه براحتى زبان به تعریف از دیگران و خوبیهایشان مى گشایند و نه تنها تشویق خوبان برایشان سنگین نیست، بلكه از این كار، لذت هم مى برند. و... چقدر تفاوت میان این دو گونه افراد است!

داشتن زبان و لحن تشویق آمیز، موهبتى خدایى است. نشان كمال روحى و همت بلند و علاقه به بالندگى و رشد انسانهاست. تشویق، در نیكان و نیكوكاران، زمینه بیشتر براى عمل صالح پدید مى آورد و نسبت به بدان و بدیها، اثر غیر مستقیم باز دارندگى دارد. اگر در جامعه اى میان نیك و بد فرقى گذاشته نشود و به شایستگان فرزانه و فداكار و فرومایگان تبهكار به یك چشم نگاه كنند، این عامل سقوط اخلاقى و ارزشى جامعه است؛ صالحان ماءیوس و دلسرد مى شوند و فاسدان جراءت و گستاخى مى یابند. این مضمون كلام حضرت على عليه‌السلام است كه در عهد نامه اى به مالك اشتر نخعى نوشت، او را به این ارزش گذارى و بها دادن به نیكان صالح فرمان داد:

(لا یكونن من المحسن و المسیى ء عندك بمنزلة سواء، فان فى ذلك تزهیدا لاهل الاءحسان فى الاءحسان و تدریب لاءهل الاءسائة؛ (274) )

اى مالك... هرگز نیكو كار و بدكار نزد تو یكسان و در یك جایگاه نباشند، چرا كه در این كار، بى رغبتى نیكو كاران در امر نیكو كارى است، و ورزیدگى و شوق بدكاران براى بدى است.

تفاوت گذاشتن میان نیك و بد در نوع برخورد و احترام و توجه، نه تنها با عدالت منافاتى ندارد، بلكه سوق دادن جامعه به سوى صلاحیتهاست و ارج نهادن به نیكها و نیكان است. این تفاوت افكار به خاطر تفاوت عمل دیگران، هم در محیط خانه و میان فرزندان قابل عمل است، هم در محیط درسى و میان دانش آموزان و دانشجویان. هم نسبت به كارمندان، سربازان، خدمتگزاران و اقشار مختلف دیگر.

## تناسب تشویق و عمل

هم در بحث تنبیه و توبیخ، هم در مقوله ستایش و تشویق، باید تناسب میان عمل و میزان تشویق مراعات شود، تا اثر مطلوب را ببخشد. بدون این تناسب، یا افراط مى شود یا تفریط، و هر دو زیانبار است. البته هریك از این زیاده روى یا كوتاهى در تشویق هم ریشه ها و عللى دارد

على عليه‌السلام مى فرماید:

(الثناء باكثر من الاستحقاق ملق و التقصیر عن الاستحقاق عى او حسد؛ (275))

ستایش بیش از حد استحقاق و شایستگى، تملق و چاپلوسى است. و كم گذاشتن و كوتاهى از حد استحقاق، ناتوانى یا حسادت است.

این سخن، ضمن تاكید بر همان تناسب، دو جنبه افراط و تفریط را در این مساله یادآور مى شود و به ریشه آن هم اشاره دارد. زیاده روى در مدح، یا یا از جهالت و نشناختن قدر و ارزش كارها و اشیاء سرچشمه مى گیرد، یا نشانه روحیه چاپلوسى و نوكر صفتى و حقارت نفس و روح است. حضرت امیر عليه‌السلام در سخنى دیگر مى فرماید:

(اكبر الحمق الاغراق فى المدح و الذم؛ (276) )

بزرگترین نادانى، زیاده روى در ستایش یا بدگویى است.

هر چند سخن از تشویق است، ولى مدح و ستایش نیز، یكى از جلوه هاى تشویق و روشهاى رغبت آفرینى در افراد به شمار مى آید

از آنجا كه تشویق براى انگیزش به كار نیك است، اگر كمتر از ارزش كار و فضیلت صفات باشد، موجب كم اهمیت جلوه یافتن آن كار و صفت مى گردد. مثلا اگر یك دانش آموز، پس از یك سال تلاش پیگیر در امر تحصیل و داشتن معدل بیست، فقط با یك بارك الله و احسنت تشویق شود، روحیه خود را از دست مى دهد، یا اگر ددر برابر فداكارى عظیم و ایثار چشمگیر یك انسان وارسته، تنها به ستایش مختصرى اكتفا شود، حق او ادا نشده است. بر عكس، اگر در برابر كار نیك كوچكى عظیم ترین تشویقها بعمل آید، مثلا در یك جلسه و در یك مسابقه حضورى براى كسى كه یك پرسش عادى را فى المجلس جواب داده، یك سفر حج جایزه بدهند، این نیز بد آموزى دارد، هم ارزش آن جایزه لوث مى شود، هم براى آنان كه براى تلاش بیشتر، شایستگیهاى والاترى را از نظر علمى و عملى دارند ولى در مورد تشویق قرار نمى گیرد، دلسرد و مایوس مى كند.

## روشهاى تشویق

اینكه هركس را چگونه مى توان بر سر شوق آورد و از كار شایسته او تجلیل و تقدیر گرد، در شرایط مختلف و نسبت به افراد مختلف متفاوت است. یكى را با لفظ محبت آمیز و كلمات تحسین كننده مى توان تشویق كرد یكى را با تحویل گرفتن و برخورد احترام آمیز، یكى را با پول و جایزه، یكى را با مطرح ساختن و نام آوردن. یكى با كتاب و هدیه هاى فرهنگى تشویق مى شود، یكى با لوازم مصرفى و خانگى، یكى هم با خوراك و اطعام. در همین زمینه هم مراعات تناسب میان نوع تشویق با فرد مورد تشویق، مهم است. به این خاطر آنان كه به مناسبتهاى مختلف به افراد، هدیه و جایزه مى دهند، یا مى خواهند افراد شایسته را مورد تشویق قرار دهند، به این ریزه كاریها باید توجه كنند

گاهى یك لوح تقدیر و متن زیبا و آراسته شده و قاب شده، قیمت مادى چندانى هم ندارد، براى كسى بسیار نفیس و ارزشمند و شوق انگیز تر از آن است كه مثلا صد هزار تومان پول نقد به او داده شود. البته گاهى هم برعكس است، چون، لوح تقدیر براى كسى آب و نان نومى شود ولى وجه نقد را مى تواند در پرداخت قرض و قسط یا تا مین نیازهاى زندگى به كار بندد.

حتى اگر تشویقهاى مادى و لوازم مصرفى باشد، باز این نكته كه به چه كسى، چه چیز هدیه شود، مهم است. طرف به تناسب شغل، سن، شرایط زندگى و ویژگیهاى شخصى، گاهى از یك پتو، یا یك ضبط صوت، دوره ترتیل قرآن، آلبوم عكس، لباس و كفش ورزشى، سفر عمره 9 و سوریه، اردوى تفریحى، كتاب، مدال و... خوشش مى آید و برایش ارزش دارد.

در مورد كتاب هم حتى نوع كتاب به تناسب مخاطب مورد تشویق باید گزینش شود. به بعضى باید قرآن و صحیفه سجادیه هدیه داد، به بعضى رساله احكام، به بعضى اخلاق و تربیت، به برخى كتاب طباخى و آشپزى، به بعضى كتابهاى علمى و فنى، به بعضى فرهنگ لغت، به بعضى دوره تفسیر تا به برخى كتاب قصه و رمان، به بعضى دیوان شعر، به بعضى مجموعه اى نفیس از نقاشى یا خط و... مى بینیم كه هركس از نوعى كتاب كه مورد علاقه یا نیاز او است، بیشتر لذت مى برد و آن هدیه، بیشتر براى او نقش تشویقى دارد.

حضرت على عليه‌السلام در نهج البلاغه نسبت به رفتار با فرماندهان نظامى و سران سپاه و ارتش، به مالك اشتر توصیه مى كند كه آنان را براساس میزان مواسات و خدمت و تلاش، مورد احترام و تقدیر قرار بده و براى آنكه براى امر مبارزه با دشمن و جهاد، یكدل باشند، زندگى آنان را تامین كن و خواسته هایشان را برآور. آنگاه مى فرماید:

(و واصل فى حسن الثناء علیهم و تعدید ما ابلى ذوو البلاء منهم، فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل؛ (277) )

پیوسته ستایش نیك نسبت به آنان داشته باش و رنجها و بلاها و آزمونهاى آنان را برشمار، چرا كه یاد كردن بسیار از كارهاى نیك آنان، شجاع را به شور و جنبش وا مى دارد و سست و بى حال را هم به حركت مى كشاند.

امام امت (ره) از این شیوه تشویقى چه در آغاز پیروزى انقلاب و چه در طول سالهاى دفاع مقدس استفاده مى كرد. در آغاز انقلاب كه عده اى طرح انحلال ارتش را مطرح مى كردند، امام از فداكاریها و همدلیهاى آنان با ملت ستایش كرد و آنان را به صحنه انقلاب كشید، و در سالهاى حماسه نیز، زبان و بیان و قلم تشویق آمیز حضرت امام (قدس سره) نسبت به رزمندگان و ارتش و سپاه، نقش عمده در حماسه آفرینى و خط شكنى و شهادت طلبى و پیروزیهاى ماندگار و پرافتخار داشت.

پس نوع تشویق و تقدیر از نظامیان، كارمندان، محصلان، كارگران، كوچكها، بزرگها، خانمهاى خانه دار، پزشكان و پرستاران و... باید فرقى كند و متناسب با خود آنان باشد و نشان دهنده ارج گذارى به كار خاص آنان باشد. تشویق به نحوى باید باشد كه تشویق شونده، احساس كند كه دیگران به ارزش كار او پى برده اند و از كارى كه او كرده، خوشحال و سپاسگذارند.

البته نباید تشویق، ایجاد غرور كند. ظرفیت افراد را هم باید نسبت به تشویق سنجیده شود. گاهى بچه ها به خاطر تشویق لوس و بى ادب و پر توقع مى شوند. گاهى بزرگترها به خاطر نداشتن ظرفیت لازم براى تقدیر، خود را مى بازند و متكبر و بى اعتنا مى شوند یا از رشد و پویایى مى مانند. به این عوارض منفى هم باید توجه داشت. به فرموده حضرت امیر عليه‌السلام: (كم من مغرور بحسن القول فیه؛ (278) )

چه بسا كسانى كه با سخن نیك دیگران در مورد آنان، مغرور مى شوند.

## شرایط تشویق

در یك كار تشویقى باید نكاتى مورد توجه قرارا گیرد كه به اثر بخشى تشویق، كمك مى كند و بدون آنها یا از اثر مى افتد، یا اثر منفى به بار مى آورد. برخى از این نكات از این قرار است.

1 - تشویق، همراه با درك و تشخیص و كشف استعدادهاى رشد طرف مقابل باشد.

2 - ارزش عمل نیك و خصلت شایسته، شناخته شود و به فرد مورد تشویق هم شناسانده شود.

3 - تشویق رشوه به حساب نیاید و حق و حساب تلقى نشود.

4 - به اندازه و بجا باشد و از حد معمول و متناسب و متعارف، تجاوز نكند، تا خاصیت خود را از دست ندهد.

5 - همراه و توام با عمل فرد باشد، چون فاصله زیاد بین تشویق و كار نیك، آن را ارزش و اثر مى اندازد و نقش شوق آورى آن از بین مى رود. در حدیث است كه: مزد كارگر را پیش از آن كه عرقش خشك شود بپردازید.

6 - تشویق همراه با توجیه و تبیین باشد و فرد بداند كه چرا و به خاطر چه كارى مورد تشویق قرار گرفته است. این مساله در توبیخ و تنبیه هم هست. همچنان كه مجازات، بدون آنكه طرف بداند كه براى چه تنبیه مى شود، عامل بازدارنده نیست، تشویق بدون توجیه و تبیین هم اثر انگیزه آفرینى دارد و تحریكى به كار خیر ندارد.

7 - تشویق، با عمل خوب، تناسب داشته باشد، نه مبالغه آمیز، نه كمتر از حد مطلوب. تشویق، مثل مصرف دارو براى بهبود یك بیمارى است. مصرف بیش از حد یا كمتر از مقدار توصیه شده، اثر درمانى ندارد، بلكه گاهى هم زیانبار است.

گاهى مى توان با تشویق انسانهاى شایسته، راهى براى جلوگیرى از فساد فاسدان یافت. این تاثیر غیر مستقیم تشویق است. پیامبران الهى، هم مبشربودند، هم منذر. ولى گاهى كار بشارت و تشویق كارسازتر از تهدید و تنبیه و توبیخ است.

حضرت على عليه‌السلام مى فرماید: با پاداش دادن و تشویق نیكو كار، شخص بدكار و فاسد را از بدى و فساد باز دارید: ازجر المسیئى بثواب المحسن. (279)

تشویق نسل جوان، در زرورق پیچیدن و باد زدن و هندوانه زیر بغل آن دادن نیست و تشویق واقعى عبارت است از درك و كشف استعدادهاى فرزندان و ایجاد فرصت و محیط مساعد براى تجلى و شكوفایى آن... محیط تشویق آمیز، عبارت است از پیوند دادن آموزش و پرورش به زندگى اجتماعى، آگاه ساختن نسل جوان از مسؤ ولیتهاى خویش دادن فرصت مناسب براى ایفاى این مسؤ ولیتها. (280)

به امید آنكه با بهره گیرى از تشویق (بیش از توبیخ و سرزنش)، زمینه هاى مناسبترى براى رشد فضایل اخلاقى در جامعه و خانواده و در رفتار و اخلاق افراد پدید آوریم.

23 - تقدیر و سپاس

در برخوردهاى اجتماعى، یكى از عوامل محبت آفرین و تحكیم روابط، داشتن حالت و روحیه سپاسگزارى وقدردانى و حق شناسى نسبت به مردم است.

همواره سپاس و تشكر، در مقابل نعمت است. نعمت و احسان هم یا مستقیما از سوى خدا به ما مى رسد، یا بندگان خدا واسطه خیرند و نیكى بر دست آنها جارى مى شود و ما از نیكوكاریها و یاریها و مساعدتهاى مردم بهره مند مى شوى و نعمت الهى از این طریق شامل ما مى گردد.

تصور نشود كه شكر خدابا سپاس از مردم منافات دارد، بلكه گاهى شكر الهى در سایه تقدیر و تشكر و حق شناسى از مردم تحقق مى پذیرد و خداوند به این گونه سپاسگذاریها راضى است، بلكه به آن دستور مى دهد.

پس، بحث شكر، اختصاص به زبان ذاكر و قلب شاكر و سجده شكر در برابر نعمتهاى الهى و در پیشگاه خداوند متعال ندارد، بلكه جلوه اى از شكر هم در ارتباط با نعمتها و نیكیهایى است كه از مردم به ما مى رسد و نسبت به آنها هم باید شاكر باشیم.

## جلوه هاى نعمت

در شكر گام اول شناختن نعمت است، و گام دوم شناخت ولى نعمت. از این دو شناخت، حالتى در قلب انسان نسبت به نعمت دهنده نعمت پدید مى آید كه او را نسبت به نعمت و صاحب آن، قدر دان و ستایشگر و سپاسگذار مى سازد. براى اینكه بنده هاى شكورى باشیم، ابتدا باید نعمتهاى خدا را كه از آن برخورداریم، چه نعمتهاى آشكار و روشن، چه نعمتهاى پنهان و ناشناخته بشناسیم، تا حق نعمتها را ادا كنیم.

در سپاسگزارى نسبت به مردم نیز توجه به نعمتهاى مادى و معنوى كه از دیگران به ما مى رسد، گام نخست پیدایش حالت سپاس نسبت به آنها است. برخى از این نمونه ها از این قرارند:

پدر و مادرى كه در تربیت و رشد ما سهم عمده اى داشته اند،

معلمان و مربیانى كه در تعلیم و تربیت ما كوشیده اند،

هدایتگرانى كه ما را با دین خدا و قرآن و معارف اسلامى آشنا ساخته اند،

آنان كه در خوب شدن ما سهمى داشته اند،

كسانى كه در موفقیت علمى، شغلى، ادارى، اقتصادى و رفاه و آسایش ما بهره اى داشته اند،

آنان كه امنیت اجتماعى ما را تامین مى كنند،

آنان كه در گرفتاریها به كمكمان مى شتابند و در مشكلات، با ما همدردى مى كنند،

كارگران، كشاورزان، دامداران، باغبانان، تولید كنندگان، صنعتگران، مخترعان و... كه وسایل زندگى و رفاه انسانها را فراهم مى سازند،

دوستى كه نظر مشورتى اش ما را در كارمان كمك مى كند،

همكلاسى كه در درسها به ما یارى مى رساند،

همسایه اى كه هنگام نیاز، از مساعدت دریغ نمى كند،

رسانه هاى گروهى و مراكز اطلاع رسانى و چاپ و نشر، كه در ارتقاى سطح فكر و دانش و شناخت ما مى كوشند

و... دهها و صدها شخص و گروه و صنف و نهاد و مركزى كه از سوى آنها متنعم و برخوردار مى شویم.

قدر دانى از زحمات و خدمات تلاشگران و خادمان، آنان را در كارشان با انگیزه تر و مصمم مى سازد و ناسپاسى از آنان، سست و مایوس و دلسردشان مى سازد.

فرهنگ تقدیر و تشكر و سپاس و حق شناسى از نیكیها و نیكوكاران از تعالیم اسلامى و برنامه هاى دینى است و هر چه این فرهنگ در بین مردم رواج یابد، كمكى به توسعه خیرات و افزایش و تداوم نیكوكارى و احسان در جامعه است.

در روایات اسلامى، هم به سپاس از مردم و خوبیهایشان سفارش شده و هم از ناسپاسى و قدر نشناسى نكوهش شده است و ناسپاسان به عنوان رهزنان قلمداد شده اند.

## سپاس از مردم

در مقابل نیكى هایى كه از مردم به ما مى رسد، سه حالت مى توانیم داشته باشیم:

1 - مكافات و جبران (كه عالیترین برخورد است)

2 - شكر و سپاس با قلم

3 - ناسپاسى و قدر نشناسى (كه بدترین برخورد است)

از حضرت على عليه‌السلام روایت شده است كه فرمود: بر عهده كسى است كه به او انعام و احسانى شده، اینكه به خوبى و به نحو شایسته، بر نعمت دهنده نیكى كند و نعمت و احسان او را جبران نماید. اگر از جبران عملى و مكافات ناتوان بود، با ستایشى شایسته و ثناى نیك برخورد كند، اگر از ستایش زبانى هم ناتوان بود، حداقل نعمت را بشناسد و به نعمت دهنده محبت داشته باشد. اگر این را هم ندارد و نتواند، پس شایسته آن نعمت نیست (281) !

در روایتى هم از امام باقر عليه‌السلام روایت شده كه: هركس، آن گونه كه به او نیكى شده، رفتار كند، مكافات و جبران كرده است و اگر ناتوان باشد، شاكر است و اگر شاكر باشد، بزرگوار است (282).

از حضرت على عليه‌السلام روایت است:

(من لم یشكر المنعم من المخلوقین لم یشكر الله عزوجل؛ (283) )

هر كس مخلوقهاى نعمت دهنده را سپاس نگوید، خدا را سپاس نگفته است.

این حقیقت، به تعبیرهاى گوناگون و به صور مكرر در روایات اسلامى آمده است.

از امام سجاد عليه‌السلام نقل شده است:

(اشكركم لله اشكركم للناس؛ (284) )

شكر گزارترین شما نسبت به خدا، كسى است كه نسبت به مردم سپاسگزارتر باشد.

و از پیامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرموده: (من لا یشكر الناس لا یشكر الله (285) )

كسى كه مردم را سپاس نگوید، شكر خدا را هم انجام نمى دهد.

و به فرموده امام كاظم عليه‌السلام: خداوند، بنده سپاسگزار را دوست مى دارد. در قیامت، خداوند به برخى از بندگانش خطاب مى كند: آیا نسبت به فلانى سپاس و تشكر كردى؟ مى گوید: پروردگارا! من تو را شكر كردم. خداوند مى فرماید: اگر او را تشكر نكرده اى، پس مرا هم تشكر نكرده اى (286) !

امام سجاد عليه‌السلام در رساله الحقوق، در مورد حق كسى كه بر شما نیكى كرده و وظیفه اى كه در برابر او دارید، چنین فرموده است:

(و اما حق ذى المعروف علیك فان تشكره و تذكر معروفه...؛ (287) )

حق كسى كه صاحب نیكى بر توست، این است كه سپاسگزار او باشى و كار نیك او را یاد كنى و خالصانه بین خود و خدایت در حق او دعا كنى و گفتار نیك درباره او داشته باشى، اگر چنین كنى در نهان و آشكار او را سپاس گفته اى و اگر روزى قدرت بر جبران داشته باشى، نیكى او را جبران كنى.

## تشكر از والدین

از میان همه صاحب نعمتها، خداى متعال از خدمتى كه والدین، بخصوص مادر در حق فرزند انجام مى دهد و زحمتى كه مى كشد، یاد كرده و شكر از والدین را در كنار شكر خدا آورده است. در وصیتهاى حكیمانه حضرت حق به انسان، یكى هم همین نكته است. در قرآن كریم مى خوانیم، ضمن آنكه پروردگار، انسان را وصیت و سفارش نسبت به پدر و مادر كرده و یاد اینكه مادر، او را در مدت دو سال دوران باردارى و زایمان و شیر دادن و جدا كردن از شیر، با همه سختیها و ضعفها او را حمل كرده است، مى فرماید: (... ان اشكر لى ولوالدیك؛ (288) )

نسبت به من و پدر و مادرت شاكر باش!

این قدر دانى خدا از زحمات مادر و توصیه حضرت او است كه انسان هم قدر شناس و شاكر مادر و پدر باشد. در همین مورد نیز، امام زین العابدین عليه‌السلام مى فرماید:

حق مادرت بر تو آن است كه بدانى او تو را در جایى حمل و نگهدارى كرده كه هیچ كس به نگهدارى دیگرى در آنجا اقدام نمى كند، و از میوه دلش و از شیره جانش به تو داده است، با هم اعضا و جوارحش تو را نگهدارى و حمایت كرده است و باكى از این نداشته كه گرسنه بماند و تو را سیر كند، تشنه باشد و تو را سیراب گرداند، عریان باشد ولى تو را پوشیده نگاه دارد، خود در برابر آفتاب بماند ولى سایه بان تو شود، به خاطر تو بى خوابى بكشد و تو را از گزند سرما و گرما نگه دارد تا تو از آن او باشى. و باید بدانى كه تو هرگز قدرت و توان سپاس او را ندارى، مگر با یارى و توفیق خداوند (289).

آیا با این حقى كه والدین، مخصوصا مادر بر گردن ما دارد، ما نعمت وجود مادر را قدر مى دانیم و از زحماتش تشكر مى كنیم و به یادمان مى ماند كه درباره ما چه رنجها كشیده و چه فداكاریها كرده است؟ آیا سپاس از مادر، تنها با یك كارت تبریك یا لوح تقدیر یا قاب عكس یا جشن شادى، انجام شدنى است؟ و آیا فرمان الهى كه سپاسگزار پدر و مادرتان باشید، از سوى ما انجام و امتثال مى شود؟ در سخنى از حضرت رضا عليه‌السلام آمده است كه طبق همین آیه، هركس كه از والدین خود سپاسگزارى نكند، خدا را هم سپاس نگفته است (290).

## رهزنان خیر

پیشتر اشاره شد كه ناسپاسى از مردم، موجب دلسردى و سلب انگیزه از آنان مى شود. البته وظیفه كسى كه احسان و نیكى به مردم مى كند، آن است كه به خاطر خدا خدمت كند و انتظار پاداش هم از خدا داشته باشد و قدر نشناسى مردم او را سرد نكند. در نهج البلاغه است كه:

(لا یزهدنك فى المعروف من لا یشكره لك؛ (291) )

كسى كه سپاسگزار نیكیهاى تو نیست، تو را در انجام كار معروف و شایسته، بى رغبت نسازد. این، یك سوى قضیه است، اما در سوى دیگر وظیفه مردمى قرار دارد كه از خدمات و احسانها برخوردار مى شوند. مردم اگر با سپاس و تقدیر، اهلیت و شایستگى خود را نشان ندهند، موجب سلب نعمت و موجب منصرف شدن نیكو كاران از عمل خیر مى گردند. و این نوعى رهزنى ددر كار خیر است كه در روایات نیز آمده است.

از امام صادق عليه‌السلام روایت است:

(لعن الله قاطعى سبیل المعروف، و هو الرجل یصنع الیه المعروف فتكفره، فیمنع صاحبه من ان یصنع ذلك الى غیره؛ (292) )

خدا لعنت كند رهزنان راه معروف نیكى را، رهزن خیر كسى است كه به او خوبى مى شود و او ناسپاسى و كفران مى كند، در نتیجه آن نیكوكار را مانع از آن مى شود كه به دیگرى نیكى كند.

وقتى ببینند نیكى هایشان مورد توجه و تقدیر نیست و گاهى هم بدتر از بى توجهى مى شود، یعنى خوبى را با بدى مقابله مى كنند، مى گوید بخشكد این دست كه نمك ندارد. و آنگاه تصمیم مى گیرد كه دیگر به كسى خوبى نكند، چون قدر نمى شناسند.

تباه شدن عمل صالح و ضایع شدن احسان و نیكى گاهى هم از همین رهگذر است. در حدیثى حضرت امیر عليه‌السلام پنج چیز را تباه شده و ضایع مى شمارد، از جمله بارش باران به شوره زار و افروختن چراغ در روز روشن و تقدیم غذا به انسان سیر و یكى هم نیكى كردن به كسى كه سپاسگزارى از آن نمى كند و معروف تصطنعه الى من لا یشكره (293).

## آثار و نتایج سپاس

در كنار آثار سوء و پیامدهاى منفى ناسپاسى، نتایج درخشان و ثمربخش قدر شناسى و سپاس قابل طرح است. همچنان كه گفته شد، تقدیر و سپاس، هم ایجاد الفت و محبت و محبوبیت مى كند، هم فرهنگ نیكوكارى را ترویج مى كند، هم موجب رضایت الهى است. در توصیه هاى دینى هم سفارش به سپاس از صاحبان خیر و نیكى شده است. هم به نیكوكاران توصیه شده كه بر شاگردان، احسان و نیكى بیشترى كنند.

وقتى سپاس از نیكوكار، و نیكى بیشتر به سپاسگزار، در كنار هم و با هم مورد عمل قرار گیرد، جامعه رو به نیكوكارى و خدمات بیشتر و ایثارهاى بزرگتر مى رود.

به روایت امام صادق عليه‌السلام، در تورات چنین نوشته شده است:

(اشكر من انعم علیك، و انعم على من شكرك، فانه لازوال للنعماء اذا شكرت و لا بقاء لها اذا كفرت و الشكر زیادة فى النعم و امان من الغیر؛ (294) )

نسبت به كسى كه بر تو نعمتى داده، سپاسگزارى كن، و نسبت به كسى كه از تو سپاسگزارى كرده، احسان و انعام كن، چرا كه اگر نعمتها سپاس شود، زوال نمى پذیرد و اگر ناسپاسى شود، دوام نمى یابد. شكر و سپاس، موجب افزایش نعمتها و ایمنى از تغییر و دگرگونى است. داشتن زبان تقدیر و تشكر، نرم كننده دلها، افزاینده عطوفت و زداینده كدورتها و دشمنى هاست.

مهم، داشتن چنین تربیت و ترویج چنین فرهنگ در جامعه است. مقدارى حال و حوصله و مجال، و مقدارى هم هزینه و مخارج لازم دارد كه به صورت شفاهى، كتبى، تلفنى، با ارسال هدیه، با ارتقاء رتبه، دادن جایزه و ابراز محبت و نشان دادن عنایت و توجه، قدردانى خود را از كارهاى خوب كه عمل مى شود و از خوبان و شایستگان جامعه، نشان دهیم.

امام على عليه‌السلام مى فرماید:

سپاسگزارى تو از كسى كه از تو راضى است، رضایت و وفاى او را مى افزاید، و سپاسگزارى تو از كسى كه بر تو خشمگین است، موجب سلاح و تمایل از سوى او نسبت به تو مى گردد:

(شكرك للراضى عنك یزیده رضا و وفاء، شكرك للساخط علیك یوجب لك منه صلاحا و تعطفا. (295) )

مقوله سپاس از مردم بى ارتباط با فرهنگ تشویق نیست كه در مباحث پیشین در آن مورد بحث شد.

چه خوب كه همیشه گله انتقاد از بدیها و نارساییها و عیوب نكنیم، بلكه چشم نیك بین هم داشته باشیم و از خوبیها و از خوشرفتاریها و محاسن اخلاقى و عملهاى شایسته همسرانمان، دوستانمان و همكارانمان، خدمتگذاران جامعه، تلاشگران زحمت كش و فداكاران گمنام، به هر نحو و با هر زبانى كه مى توانیم، تقدیر و تشكر كنیم، كه... سپاس از خوبیها و خوبان، تكثیر خوبى هاست!

24 - سازگارى

تلاش براى داشتن یك زندگى دور از تنش و پرخاش و مشكلات رفتارى، موجب آسایش روح و سلامت خانواده است.

همه افراد، در خصلتهاى اخلاقى و شیوه رفتار، یكسان نیستند. این تفاوت در برخى موارد بروز مى كند و مایه اختلاف مى شود، اختلافى كه البته قابل اجتناب است، آن هم با شیوه مدارا و سازگارى در اخلاق و برخورد.

بعضیها با دیگران، چه در محیط خانه و محل كار، یا در محله و منطقه سكونت، با دیگران ناسازگارند. ناسازگارى با دیگران، نشانه نوعى غرور و خودخواهى و خود برتر بینى نسبت به مردم است و نتیجه آن هم تنها ماندن و انزواست.

از سوى دیگر، بى طاقتى در مقابل حالات و رفتار دشوار و ناهنجار دیگران نیز، ریشه در كم ظرفیتى دارد و به تشدید این تعارض و ناسازگارى مى انجامد.

اگر در دستورهاى دینى ما به حسن خلق تاكید شده است، یكى از مصداقهاى بارز آن مدارا است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آسایش دو گیتى تفسیر این دو حرف است |  | با دوستان مروت، با دشمنان مدارا |

مدارا یك تكلیف اخلاقى در اسلام است. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت است:

(امرنى ربى بمداراة الناس كما امرنى باداء الفرائض؛ (296) )

همان گونه كه پروردگارم مرا به انجام واجبات فرمان داده است، به مدارا با مردم دستور داده است.

در حدیث دیگرى چنین آمده است كه جبرئیل، به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و از سوى خدا چنین پیام آورد كه: اى محمد! پروردگارت سلام مى رساند و به تو مى گوید: با بندگان من مدارا كن (297).

نیز در حدیث است از پیامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

(مداراة الناس نصف الایمان و الرفق بهم نصف العیش؛ (298) )

نیمى از ایمان، مداراى با مردم است و نیمى از زندگى، رفق و ملاطفت با آنان است.

حتى خارج از قلمرو دین و آیین هم، آنان كه خواستار یك زندگى دلنشین و پسندیده باشند، در سایه همزیستى مسالمت آمیز و رفق و نرمش با دیگران و رفتار شایسته، بهتر به این خواسته مى رسند، تا در سایه خشونت و برخورد ناسازگارانه و بهانه جویانه و عیب گیرانه و خودپسندانه!

سعه صدر و ظرفیت براى تحمل دیگران، لازمه دست یافتن به یك زندگى خوب است. در مواردى كه اختلاف سلیقه و دیدگاه، یا تفاوت در مشى و رفتار و روش وجود دارد، باز هم با وسعت نظر و مدارا مى توان مانع بروز مشكلات شد.

## مدارا، یا تولى و تبرى

تعیین مرزهاى دقیق در مباحث اخلاقى و مسایل فرهنگى، مهم است. ما به همان اندازه كه به مدارا و حسن خلق و حلم و معاشرت شایسته ماءموریم، به تولى و تبرى و مرز بندى مكتبى در دوستیها و دشمنیها و صف آرایى در برابر دشمن و مقاومت بر سر مواضع و بى تفاوت نبودن در مقابل بدیها و بدان موظف هستیم. و این دو مساله از هم جداست و هر كدام جاى خاص خود را دارد.

درست است كه در مسایل اعتقادى نباید كوتاه آمد و ارزشهاى نباید فروخت و با دشمنان فكرى و مرامى و سیاسى نباید كنار آمد، اما معاشرت با مردم موضوع دیگرى است. حتى در ارتباط با دشمن هم بحث مدارا تاكید شده است، چرا كه گاهى سبب جذب آنان مى شود، بى آنكه از مبانى و اصول خویش، دست برداریم.

حضرت امیر عليه‌السلام مى فرماید: (خالطوا الناس مخالطة ان متم معها بكوا علیكم و ان عشتم حنوا الیكم؛ (299) )

با مردم آن گونه مخالطت و معاشرت داشته باشید كه اگر مردید، با رفتارى كه داشته اید، بر شما گریه كنند و اگر زیستید، بر شما دلسوزى و شفقت كنند.

این همان مفهومى است كه در شعر عرفى آمده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چنان بانیك و بدخو كن كه بعدازمردنت عرفى |  | مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند |

و این، نه به معناى بى تفاوتى در مقابل حق و باطل و صلاح و فسادت یا زیر پا نهادن ارزشهاى مكتبى و نادیده گرفتن اصول و مبانى است، بلكه سلوك شایسته و حسن خلق و اخلاق نیك و جاذبه رفتارى است، كه حتى بیگانه را هم جذب مى كند.

از امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه و قولوا للناس حسنا (با مردم نیكو سخن بگویید) نقل شده كه فرموده: یعنى با همه مردم، چه مومن چه مخالف (خودى و بیگانه). اما رفتار با مومنان، همراه با چهره گشاده باشد و اما با مخالفان، گفتارى مداراتى باشد، تا آنان را هم به ایمان (و خط فكرى) خویش جذب كنید، چرا كه خیلى با كمتر از اینها مى توان شر آنان را از سر خود و برادران ایمانى بازداشت (300).

## مدارا با دشمن

مدارا، سلاح پیامبران در جامعه پر از دشمن و مخالف بود و بدین وسیله، هم مخالفان را جذب مى كردند، هم با این شیوه، به پیروان با ایمان، در مقابل دشمنیها و كینه توزیهاى عنوان و دشمنان سرسخت، مصونیت مى بخشیدند.

امام سجاد از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت كرده كه فرمود: خداى متعال، از این رو پیامبران را بر مردم دیگر برترى و فضیلت بخشید، كه با دشمنان دین خدا بیشترین مدارا را مى كردند و به خاطر خدا و حفظ پیروان خویش، بهترین تقیه را به كار مى بستند (301).

روشن است كه این در دوران خاصى بوده است كه پیامبران (و حتى رسول اكرم) از نظر نیرو و نفرات و شرایط، دوران سخت و عسرت و كمى یاران را مى گذراندند. آنگاه كه فداكاران راه خدا افزون شدند، دشمنیهاى كفار و منافقان را با شدت عمل جواب دادند و به فرمان جهاد و برخورد قاطع عمل كردند، نه ساز شكارانه و مداهنه جویانه، كه البته آن هم به اقتضاى شرایط و موقعیت بود.

در برخوردهاى اجتماعى كه با مردم كه قلمروى جدا از برخورد با دشمنان داخلى و خارجى دارد مدارا و نشان دادن ملاطفت و روحیه سازگارى، كار انسان را هم بیشتر پیش مى برد و دلها را هم بیشتر جلب و جذب مى كند. بویژه در مواجهه با كسانى كه به هر حال، مثل استخوان لاى زخم و مانند یك جراحت اند كه ناچار باید به نحوى آنان را تحمل كرد. به این تحمل از روى ناچارى امام على عليه‌السلام اشاره فرموده و آن را نوعى حكمت به شمار آورده است. مى فرماید:

(لیس الحكیم من لم یدار من لا یجد بدا من مداراته؛ (302) )

كسى كه مدارا نكند، با شخصى كه چاره و گریزى از مدارا كردن با او ندارد، حكیم و فرزانه نیست.

راستى!... با یك جراحت و زخم، چه مى توان كرد، جز ساختن و مدارا و تحمل، تا خوب شود؟ گاهى بعضیها مثل همان زخمند باید با آنان ساخت و جز نشان دادن صبورى و سازگارى هیچ راهى نیست.

حكمت بودن مدارا با مردم را در سخن دیگرى، حضرت على عليه‌السلام چنین بیان فرموده است:

(راءس الحكمة مداراة الناس. (303) )

نشان دادن سازگارى و خوشرفتارى، حتى كینه ها را هم مى زداید و به جاى آن دوستى و علاقه مى آورد. باز هم از حضرت امیر عليه‌السلام بشنویم كه مى فرماید:

(دار الناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم؛ (304) )

با مردم مدارا كن، تا از برادرى آنان بهره مند شوى و با آنان باروى گشاده ملاقات كن، تا كینه هایشان بمیرد.

## تحمل ناسازگارى

در یك زندگى جمعى، آیا چاره اى جز حسن سلوك و مدارا وجود دارد؟

گذشت، یكى دیگر از جلوه هاى مدارا است. اگر بنا باشد در مقابل هر مساءله انسان حساسیت و سرسختى نشان دهد و هر حرف را به دل بگیرد و از هیچ چیز نگذرد، پدید آمدن ناهنجارى در زندگى جمعى حتمى است.

تحمل كردن ناسازگارى دیگران، پدید آورنده ناسازگارى است. اگر بدى را با بدى و تندى را با تندى جواب دهیم، مشكلات بالا مى گیرد. گاهى باید چشم را بست و بعضى رفتارهاى آزار دهنده و ناراحت كننده دیگران را نادیده گرفت، یا درگذشت و بخشود، تا ریشه بحران در روابط بخشكد.

در تفسیر آیه یدرون بالحسنه السیئه (بدى را با نیكى رفع مى كنند) آمده است كه به وسیله حلم، جهل و نابخردى جاهل را دفع مى كنند و به وسیله مدارا با مردم، اذیت و آزار خودشان را از آنان دور مى سازند (305).

بالا تر از این چشم پوشى، آن است كه بدرفتاریهاى دیگران را با خوشرفتارى مقابله كنیم، نه مقابله به مثل، بلكه مقابله به بهتر و برتر. این اوج كرامت نفس و اخلاق والا و پیامبرانه است كه مى سزد در امت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تجلى مى یابد.

در اخلاق خانواده تا بروز این نمونه مكارم اخلاقى به آن است كه هریك از زن یا شوهر، ضعفها و بداخلاقیهایى در طرف مقابل دید، تصمیم بر مقابله به مثل و شاخ به شاخ شدن نگیرد، بلكه بنا را بر سازگارى و تحمل بگذارد، آن هم به حساب خدا و براى رضاى او تحمل كند، تا به دو نتیجه خوب برسد: یكى بهبود وضعیت داخلى خانه، دیگرى رسیدن به اجر و پاداش الهى.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

(ثلاث من مكارم الدنیا و الاخرة: تعفو عمن ظلمك و تصل من قطعك و تحلم اذا جهل علیك؛ (306) )

سه خصلت، از بزرگواریهاى دنیا و آخرت است: یكى آنكه از كسى كه بر تو ستم كرده، درگذرى، دیگر: با كسى كه از تو بریده است، پیوند برقرار كن. سوم: اگر با تو به جهالت رفتار شد، حلم و خویشتن دارى نشان دهى.

حلم و بردبارى در برابر جهالت، عفو و گذشت در مقابل ستم و جفا، صله رحم با خویشاوندانى كه قطع رابطه كرده اند، ادب و متانت و احترام در مقابل آنكه بى ادبى كرده است، خوبى و احسان در برابر بدیها و بد رفتاریهاى دیگران، همه و همه نشانه هاى سازگارى و كرامت نفس و روح بلند است.

در مسایل تربیتى نیز، تحمل فرزندان دشوار و ساختن با ناهنجاریهاى آنان و به هنجار آوردن آن، هم دشوار است، هم گامى مهم در ساختن انسانهاى بالنده و مستعد. از این رو، معلم و مربى، همچنین پدر و مادر براى تربیت شایسته فرزندان، نیازمند سازگارى اند، نیز تحمل در برابر سازگاریهاى شاگردان و فرزندان.

25 - برخورد با سالمندان

بر خلاف فرهنگ غرب، که وجود سالمندان را در خانواده ها، زائده اى مزاحم مى پندارند و مى كوشند براى اینكه آزادیهاى شخصى شان محدود نشود و مزاحمى نداشته باشند، به نحوى آنان را از محیط خانه و روابط خانوادگى دور كنند و به خانه سالمندان بفرستد، اسلام به آنان ارج مى نهد و حرمت قائل است و به رعایت حقوق و احترام آنان سفارش كرده و به بهره گیرى از تجارب و افكار پخته آنان تشویق مى كند.

در این بخش، شیوه صحیح برخورد با پیران و سالمندان را - چه پدر و مادر باشند، چه سالخوردگان دیگر - بر اساس تعالیم مكتب، بررسى مى كنیم.

## الف - محور وحدت

مجموعه افراد یك فامیل، نسبت به بزرگ خاندان احترام مى گذارند و در كارها با آنان مشورت مى كنند و در اختلافات، به راى و حكمیت و داورى آنان ارج مى نهند و گاهى یك سخن از سوى آنان، آتش فتنه اى را خاموش مى سازد، یا تفرقه و كدورتى را به وفاق و همدلى و آشتى مبدل مى سازد.

نعمت وجود با بركت آنان، اغلب تا هستند، ناشناخته است. وقتى به جایگاه حساس و مهم و نقش كارگشاى آن پى مى برند كه از دست بدهند. چه بسیار اختلافها و قهرها و نزاعهاى خانوادگى كه پس از درگذشت بزرگ خاندان چهره نشان مى دهد و چه بسیار رابطه ها و رفت و آمدها كه قطع مى شود، یا به سردى مى گراید، و علت آن فقط از دنیا رفتن محورى است كه مایه دلگرمى، امید، انس و معاشرت فامیل است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (البركة مع اكابركم؛ (307) )

بركت و خیر و ماندگار، همراه بزرگترهاى شماست.

در سخن دیگر فرمود: (الشیخ فى اهله كالنبى فى امته؛ (308) )

پیرمرد در میان خانواده اش، همچون یك پیامبر در میان امتش است.

این اشاره به همان نقش محورى، فروغ بخشى، صفا آورى، هدایت و ارشاد، تجمع و الفت است كه در وجود آنان نهفته است. پس اگر بزرگترها در فامیل و خانواده، چراغ روشنى بخش و محور وحدت و همدلى و عامل انس و ارتباط و رفت و آمدهاى خانوادگى اند، باید این جایگاه، محفوظ بماند و مورد حراست و تقویت قرار گیرد.

## ب - حرمت بزرگترها

رعایت ادب و مقتضاى حق شناسى نسبت به عمرى تلاش صادقانه و ایثارها، گذشتها، دلسوزیها و سوختن و ساختنها كه بزرگترها از خود نشان داده اند، آن است كه در خانواده ها مورد تكریم قرار گیرند، عزیز و محترم باشند، به آنان بى مهرى نشود، خاطرشان آزرده نگردد، به توصیه ها و راهنماییهایى كه از سر سوز و تجربه مى دهند، بى اعتنایى نشود.

خود بزرگسالى و سن بالا در فرهنگ دینى ما احترام دارد. این سخن پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است: (من عرف فضل كبیر لسنه فوقره، آمنه الله تعالى من فزع یوم القیامة؛ (309) )

هركس فضیلت و مقام یك بزرگ را به خاطر سن و سالش بشناسد و او را مورد احترام قرار دهد، خداى متعال او را از هراس و نگرانى روز قیامت ایمن مى دارد.

احترام به بزرگترها و ترحم و مهربانى نسبت به كوچكترها، از دستورالعملهاى اخلاقى اسلام است و كانون خانوادهاى را گرم و مصفا مى سازد و این، توصیه امام صادق عليه‌السلام است كه فرمود:

(لیس منا من لم یوقر كبیرنا و لم یرحم صغیرنا؛ (310) )

كسى كه بزرگتر ما را احترام نكند و كوچك ما را مورد شفقت و مهربانى قرار ندهد، از ما نیست.

این سخن را از على عليه‌السلام به یاد داشته باشیم كه فرمود:

(یكرم العالم لعلمه و الكبیر لسنه؛ (311) )

دانشمند را به خاطر علمش و بزرگسال را به خاطر سن او، باید احترام كرد.

اگر جوانان قدر پیران را نشناسند و به جایگاه آنان حرمت ننهند، هم رشته هاى عاطفى پیوندهاى انسانى از هم گسسته مى شود، هم از راءفت و عاطفه و تجربه سالخوردگان محروم مى شوند، هم نشانه بى توجهى خود به نشانه ها را امضاء كرده اند. حضرت على عليه‌السلام در یكى از سخنان خویش، ضمن انتقاد از اوضاع زمانه و ناهنجاریهاى رفتارى مردم، از جمله بر این دو مساءله تاءكید مى فرماید:

1 - بى احترامى كوچكترها نسبت به بزرگترها 2 - رسیدگى نكردن توانگران به نیازمندان:

(انكم فى زمان... لا یعظم صغیرهم كبیرهم و لا یعول غنیهم فقیرهم؛ (312) )

شما در زمانه اى به سر مى برید كه كوچك به بزرگ تعظیم نمى كند و ثروتمند، به فقیر رسیدگى نمى كند!

## ج - نسبت به والدین

سالمندان به طور عموم، از احترام برخوردارند. اگر پدر و مادر باشند كه این وظیفه، سنگین تر و مسؤ ولیت مضاعف است. قرآن كریم از تندى و پرخاش نسبت به پدر و مادر پیر نهى مى كند و به سخن نیك و لحن شایسته و خضوع و تواضع و گستردن بال راءفت در برابر آنان و خیر خواهى و دعا در حق آنان دعوت مى كند.

فرمان خداوند چنین است:

(اما یبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا كریما، و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما كما ربیانى صغیرا؛ (313) )

هرگاه یكى از آن دو (پدر و مادر) یا هردو نزد تو به سن پیرى و سالمندى رسیدند، به آنان اف مگو، آنان را طرد مكن و به آنان سخن كریمانه بگو و بال فروتنى را از روى رحمت و شفقت براى آنان بگستر، و بگو: پروردگارا! همان گونه كه مرا در خردسالى ام تربیت كردند، تو نیز بر آنان رحمت آور.

ادب و احترام نسبت به پدر و مادر بزرگسال، آن است كه: آنان را به اسم، صدا نكنى، به احترامشان برخیزى، از آنان جلوتر راه نروى، با آنان بلند و پرخاش گرانه سخن نگویى، نیازهایشان را بر آورى، خدمتگزارى به آنان را وظیفه اى بزرگ بدانى و از آنان در سن كهولت و پیرى مراقبت كنى.

در حدیث است كه امام باقر عليه‌السلام فرموده است: پدرم به مردى مى نگریست كه همراه پسرش راه مى رفتند و پسر به بازوى پدرش تكیه داده بود. پدرم تا زنده بود، با آن جوان (به خاطر این بى حرمتى نسبت به پدرش) صحبت نكرد (314).

به همان اندازه كه آزردن آنان و عاق شدن، حرام و نكوهیده است و از آن نهى شده است، دل به دست آوردن و جلب رضایت و نیكى به آنان سفارش شده است و این خدمتگزارى، سبب بهشتى شدن فرزندان به شمار آمده است.

ابراهیم بن شعیب گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: پدرم بسیار پیر و سالخورده و ناتوان شده است. هرگاه حاجتى داشته باشد او را بر مى داریم و بر دوش مى كشیم. حضرت فرمود: (ان استطعت ان تلى ذلك منه فافعل و لقمه بیدك، فانه جنة لك غدا؛ (315) )

اگر بتوانى عهده دار كارهاى او شوى چنین كن، حتى با دستانت لقمه در دهان او بگذار، كه این فرداى قیامت، براى تو بهشت (یا سپر از آتش: جنه) خواهد بود.

## د - انتقال فرهنگ

از عمده ترین راههاى انتقال فرهنگ به نسلهاى آینده، رفتار پدر و مادر و مربیان است. كودكان آنچه را در رفتار بزرگترها ببینند، از آن الگو مى گیرند. احترام به بزرگترها و رعایت ادب و تكریم نسبت به سالخوردگان، اگر در عمل و رفتار ما تجلى یابد، فرزندان ما نیز، این فرهنگ را مى آموزند و با همین آداب و سنن بار مى آیند. كسى كه انتظار ادب و معرفت و حق شناسى از فرزندانش دارد، باید همین حالت را نسبت به پدر و مادر و بزرگترها نشان دهد، تا كوچكترها هم از او بیاموزند.

این یك سنت تاریخى و تأثیر و تاءثر از اعمال و رفتار است. هر كس چیزى را دور مى كند كه كشته است. اگر در حدیث است كه لا میراث كالادب؛ هیچ ارثى همانند ادب نیست كه از بزرگان به فرزندان برسد، در این مورد هم مصداق مى یابد.

امام على عليه‌السلام فرمود:

(وقرو اكباركم، یوقركم صغاركم؛ (316) )

به بزرگانتان احترام كنید، تا كوچكترها هم به شما احترام كنند.

امام صادق عليه‌السلام نیز فرموده است:

(بروا آباءكم، یبركم ابناؤ كم؛ (317) )

به پدرانتان نیكى كنید، تا فرزندانتان هم به شما نیكى كنند.

این دقیقا برداشت محصول، از زراعتى است كه انسان با رفتارش در زمین دل و لوح جان كودكان انجام مى دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر |  | كاى نور چشم من، بجز از كشته، ندروى! |

مهمترین درس تربیتى، آن است كه با عمل داده شود. كودكان نیز مستعدترین شاگردانى اند كه درسهاى عملى را با دقت، از رفتار ما مى آموزند. اگر ما به سالمندانمان احترام نگذاریم، از خردسالان و نوجوانان چه انتظارى داشته باشیم كه با سالخوردگان و خود ما با احترام و تعظیم و تكریم، برخورد كنند؟ این ارتباط متقابل در تأثیر گذاریهاى رفتارى را نمى توان نا دیده گرفت. به قول معروف، اگر احترام امامزاده، توسط متولى رعایت نشود، از دیگران چه انتظارى است؟!

جاى سالمندان، پیش از آنكه در آسایشگاه ها و سراى سالمندان باشد، كانون گرم و با محبت خانه هاست، تا چراغ خانه روشن بماند و محور تجمع و الفت افراد گردند. و از اندیشه آنان نیز استفاده شود. بالاخره آنان حاصل یك عمر، تجربه و چشیدن سرد و گرم روزگارند و مى توانند مشاور خوبى در تصمیم گیرى هاى زندگى باشند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنچه در آینه جوان بیند |  | پیر در خشت خام آن بیند |

این هم بعد دیگرى از برخورد با پیران است.

## ه - تأثیر رفتار

همچنان كه كودكان و نوجوانان، از رفتار و عمل بزرگترها درس و الگو مى گیرند، سالخوردگان نیز گاهى از نظر فكرى و قضاوت و دیدگاه، تحت تاثیر رفتار جوان قرار مى گیرند. بسیار اتفاق افتاده است كه خانواده اى غیر متدین و بى تفاوت نسبت به ارزشها و پاكیها، در اثر مشاهده رفتار شایسته از جوانشان، به راه آمده اند. در واقع جوان پاكدل پاك رفتار، با نحوه عملش بر بزرگترها هم تاثیر بگذارد.

نقل این نمونه تاریخى جالب است:

جوانى به نام ذكریا بن ابراهیم مسیحى بود. چون مسلمان شد به سفر حج رفت. در این سفر، امام صادق عليه‌السلام را دیدار كرد. از جمله سئوالاتش از امام این بود كه: پدر و مادر و بستگانم هنوز نصرانى اند. چه كنم؟ مادرم نیز نابیناست. آیا با آنان باشم و با آنان غذا بخورم؟ امام صادق عليه‌السلام پرسید: آیا گوشت خوك مى خورند؟ گفت: نه، اصلا دست به آن نمى زنند. امام فرمود: با آنان باش و به مادرت رسیدگى كن و اگر از دنیا رفت، خودت كارهاى مربوط به كفن و دفن او را انجام بده و به دیگران واگذار مكن.

زكریا پس از بازگشت از سفر حج، به توصیه امام صادق عليه‌السلام به مادرش بسیار نیكى و ملاطفت مى كرد، و به او غذا مى خوراند، لباس و سر و وضع او را تمیز مى كرد و در خدمت وى كوشا بود. مادرش از این تغییر رفتار، سئوالى به ذهنش رسید، پرسید: پسرم! قبلا كه نصرانى بودى با من چنین رفتارى نداشتى، چه شده كه پس از هجرت و مسلمان شدن چنین شده اى؟ گفت: یكى از فرزندان پیامبر این دستور را به من داده است. مادر پرسید آیا او پیامبر نیست؟ پسر گفت: خیر، او پسر پیامبر است. مادر اصرار داشت كه نه، او حتما پیامبر است، چون این گونه تعلیمات، از تعالیم پیامبران است. پسرش جواب داد: خیر، پس از پیامبر اسلام، پیامبرى نخواهد آمد. او یكى از فرزندان آخرین پیامبر الهى است.

مادرش گفت: پسرم! بهترین دین را برگزیده اى. به من هم ارایه بده و آن دین را بر من عرضه كن.

فرزند، تعالیم اسلام را بر مادر مسیحى خویش عرضه كرد. او هم به اسلام گروید و مسلمان از دنیا رفت (318).

این شاهدى بر تأثیر عمل به دستورهاى دین در مورد نحره معاشرت با والدین و برخورد با سالمندان است كه یك مسیحى را به اسلام جذب مى كند و نور هدایت را در دل او روشن مى تاباند.

بر این اساس، با ادب نسبت به بزرگان و گرامیداشت خاطر سالمندان و تحویل گرفتن آنان و نیكى و مراقبت از آنان، جامعه اى خوب و با صفا و روابطى مستحكم و عاطفى داشته باشیم.

و نیز... قدر نعمت جوانى را بدانیم كه این گوهر، همیشه با ما نیست.

و چه نیكو سروده است ملك الشعراى بهار:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سحر گه به راهى یكى پیر دیدم |  | سوى خاك، خم گشته از ناتوانى |
| بگفتم چه گم كرده اى اندر این ره؟ |  | بگفتا جوانى، جوانى، جوانى |

26 - نقدپذیرى

صلاح و اصلاح فرد و جامعه، در سایه شناختن عیوب و تلاش براى زدودن عیوب است.

این شناخت هم در خود ما و نسبت به اندیشه ها و عملهاى خودمان است، هم نسبت به دیگران. زمینه ساز این عیب زدایى هم تذكر از سویى و تنبه و اقدام از سوى دیگر است.

مساءله تذكر و نقد و یادآورى، همچنین پند پذیرى و قبول نصیحت و موعظه و توجه به تذكرات دیگران از همین رهگذر، در مقوله مسایل معاشرتى و شیوه برخورد صحیح با دیگران قرار مى گیرد. به این خاطر، در این بخش از مباحث اخلاق معاشرت، به خصلت نقد پذیرى به عنوان یك روحیه بالا و رشد یابنده و خلق و خوى نیك مى پردازیم.

## نقد و تذكر

پرده پوشى بر واقعیات، یا خود را به بى خبرى زدن، واقعیتها را عوض نمى كند. وقتى رد كسى یا جایى یا رفتار و برخوردى اشكال وجود داشته باشد، فرزانگان عاقل، از هر تذكر اصلاحى استقبال مى كنند، تا آن را برطرف سازند. اما جاهلان و خودخواهان، دوست دارند كه در همان موارد نیز، مدح و تملق و ثنا بشنوند و بر عیوب و كاستیها و زشتیها سرپوش بگذارند.

به قول سعدى: احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه كه در كعبش دمى، فربه نماید (319). عجب و خودپسندى و خود برتر بینى، پیامد همین گونه مدحها و تعریفهاست كه از عیوب، غافل مى سازد.

حضرت على عليه‌السلام مى فرماید:

(اجهل الناس المغتر بقول مادح متملق یحسن له القبیح و یبغض الیه النصیح؛ (320) )

نادان ترین مردم كسى است كه فریب ستایشگر چاپلوس را بخورد، ثناگرى كه زشت را در نظر او زیبا جلوه مى دهد و خوبى را در نظر او منفور مى سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از صحبت دوستى برنجم |  | كاخلاق بدم حسن نماید |
| كو دشمن شوخ چشم دانا |  | تا عیب مرا به من نماید؟ |

از این رو به جاى آراستن عیوب و كتمان زشتیها و پرده پوشى بر نارساییها، باید آنها را گفت و شنید و در برطرف ساختنش كوشید. تذكر و نقد از همین جاست كه قیمت و قداست مى یابد و براى بعضیها یادآورى یك وظیفه مى شود و براى بعضى توجه به تذكرها و نقدها یك فضیلت اخلاقى به شمار مى آید. انسانهاى كمال جو، باید از این گونه تذكرها استقبال كنند، چون مقدمه تكامل آنان است، وگرنه براى همیشه در جهل مركب مى مانند.

به این سخن حكیمانه سعدى دقت كنید: متكلم را تا كسى عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد (321).

## شیوه صحیح نقد

به همان اندازه كه تذكر كاستیها و نقد عملها مفید و لازم است، توجه به شیوه یادآورى و نكات و آداب پند و اندرز و تذكر، مهم و سرنوشت ساز است.

آیا هركس حق دارد تذكر دهد؟ آیا موعظه از هركس پذیرفته است؟ آیا همه نقدها سازنده و مثبت است؟ صفات و شرایط ناقد و واعظ چیست؟

اگر كسى دیگران را پند دهد، اما خودش اهل عمل به نصایح خویش نباشد، سخنش بى اثر است. انبوهى از روایات، شاهد این مدعاست. اگر پند دهنده، خودش اهل عمل باشد، تذكر او چراغى روشن و روشنگر در دل و جان دیگران مى شود و تا ژرفاى قلبشان نفوذ مى كند. به این سخن حضرت على گوش كنید:

(استصبحوا من شعلة واعظ متعظ و اقبلوا نصیحة ناصح متیقظ؛ (322) )

از فروغ واعظ و پند دهنده اى كه خود، پند پذیر است، روشنایى برگیرید و نصیحت نصیحتگر بیدار را پذیرا باشید.

در این سخن، هم به پند پذیرى اشاره دارد، هم به شیوه موثر وعظ و نصیحت و تذكر.

نقد و تذكر، هر چه صمیمى تر، خودمانى تر، در خلوت و بدون آبروریزى و نتك حیثیت باشد، هم موثرتر است، هم از كینه توزى و كینه افروزى و لجاجت، دورتر است. گاهى نقادى آشكار و پند و تذكر در ملاء عام، اثر منفى دارد و طرف را به عكس العمل وا مى دارد و شخصیت او را هم خورد مى كند.

حضرت امیر عليه‌السلام فرمود:

(نصحك بین الملاء تقریع؛ (323) )

نصیحت و پند دادن تو در میان مردم و حضور دیگران، كوبیدن خورد كردن است.

نقد از روى خیر خو. اهى و به قصد اصلاح و. كمك به اشخص مورد نقد كجا، و نقد به قصد خراب كردن وجحه و موقعیت و كوبیدن و تخریب كجا! البته هوشیاران، انگیزه هاى نهفته در وراى نقدها را خوب مى فهمند و مى شناسند.

نقد نبایید برخاستهاز حسد و غرض ورزى و تسویه حستاب باشد تذكرهاى حسودانه و كینه توزانه، وضع را بدتر مى كند اصلا مگر از یك حسود، نصیحت خیر خوهى و تذكر به قصد ااصلاح بر مى آید؟

امام صادق فرمود:

(النصیحة من الحاسد محال؛ (324) )

نصیحت و. خیر خواهى از حسود محال است.

## نقدپذیرى

تكبر و خودخواهى، جلوه هاى گوناگون دارد.

یكى هم غرور در مقابل نقد است. وقتى نقد، مایع كمال اندیشى و كار ماست، نقد پذیرى كمك به این كمال و رشد است. از آن طرف، نقد ناپذیرى، نشانه نوعى غرور و تكبر و عامل زدن در ورطه بدیها و كاستیهاست. گاهى ناب ترین موعظه ها و تذكرها هم، وقتى به دلهاى داراى كبر مى رسد، با عدم پذیرش مواجه مى گردد و انسان را محروم مى سازد. به تعبیر زیباى امیر المومنین عليه‌السلام:

(بینكم و بین الموعظة حجاب من الغرة؛ (325) )

میان شما و پند، حجاب و پرده اى ازغرور افكنده شده است.

آیا شما مطمئنید كه همه اندیشه ها و افكارتان درست و بى اشكال است؟

آیا همه خصلتها و رفتارهاى فردى و اجتماعى خود را بى عیب مى دانید؟

آیا فكر نمى كنید در عملكردهاى مختلف شما، نقطه ضعفهایى هم ممكن است باشد كه از چشم خودتان پنهان است ولى دیگرى متوجه مى شود؟

انسان گاهى به خاطر حب نفس، یا عیوب خود را نمى بیند و نمى فهمد، یا حاضر نیست خود را داراى عیب و نقش بداند، از ایننن رو، نقد و تذكر دیگران را هم بر غرض رورزى و دشمن حمل مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آینه چون عیب تو بنمود راست |  | خود شكن، آیینه شكستن خطاست |

در یك خانواده، ممكن است رفتار هر یك از زن و شوهر نسبت به هم، ایرادهایى داشته باشد، یا برخورد پدر و مادر با فرزند كوچك یا جوانشان، غلط باشد.

اگر كسى متذكر شد، باید مشفقانه بپذیرد و در اصلاح خویش بكوشد.

اگر هریك تلاش كنند تا عیب و اشكال را متوجه طرف مقابل سازند و خود را بى گناه قلمداد كنند، نارساییها و عیوب و خطاها هرگز اصلاح نخواهد شد. انصاف در پذیرش خطا و عیب نشانه رشد عقلى است.

گاهى ممكن است در حسن نیت و خیر خواهى و نظر دوستانه كسى شك و تردید داشته باشیم و در نتیجه به آن چه كه نقد مى كند، توجهى نكنیم، ولى اگر حسن نظر و نیت دوستانه كسى براى ما ثابت بود، در پذیرفتن نقد و تذكر و پند او تردید نكنیم.

به فرموده حضرت امیر عليه‌السلام:

(لیكن احب الناس الیك المشفق الناصح؛ (326) )

محبوب ترین مردم در نظر تو، نصیحت كننده مشفق و خیر خواه باشد.

گرچه ممكن است تذكر و انتقاد دیگرى در ذائقه ما تلخ آید، ولى تلخى نقد و تذكر، به مراتب سودمند تر از شیرینى چاپلوسى و نیرنگ و فریب است.

از امام باقر عليه‌السلام روایت است كه:

(اتبع من یبكیك و هو لك ناصح و لا تتبع من یضحكك و هو لك غاش؛ (327) )

از كسى پیروى كن كه از روى خیر خواهى و نصیحت تو را مى گریاند، ولى پیرو كسى مباش كه تو را مى خنداند، در حالى كه نسبت به تو فریبكارى مى كند!

پذیرش نقد و دیدگاههاى اصلاحى دیگران، تنها به اندیشه و فكر یا به عملكرد خارجى و معاشرتهاى ما منحصر نمى شود.

در آثار ادبى و تولیدات شعر و قصه و اثر هنرى نیز، توجه به نقد دیگران، عامل رشد و بالندگى هنرمند و نویسنده و شاعر است، بر عكس، بى توجهى به نقادیهاى منتقدان كار انسان را پیوسته ضعیف و معیب نگه مى دارد.

هنرمندان نقد پذیر، سریعتر رشد مى كنند. شاعران و نویسندگانى كه به نقد آثارشان توسط دیگران بها مى دهند و از آن استقبال مى كنند، علاقه خود را به كمال یافتن خلاقیتهاى ادبى خویش نشان مى دهند.

به این چند جمله دقت كنید، تا جایگاه نقد و ارزش نقدپذیرى روشن تر گردد:

... نقد در هنر مثل آینه جلوى اتومبیل است راننده هنرمند باید به كمك آن مواظب پشت سرش باشد، ولى یكسره در آن نگاه نكند، چرا كه در این صورت، انحراف از جاده و خطر تصادف، در كمین است.

هنر، هواپیماست. هنرمند، خلبان آن و منتقدین، خدمه پرواز.

غرور، مثل سوراخ پنهان در بدنه كشتى، مامور غرق كردن تدریجى هنرمند است.

شاعرى كه از منتقدین آثارش قهر كرده است، مثل هواپیمایى است كه ارتباطش با برج مراقبت قطع شده است.

وقتى لیاقت و جربزه شهید شدن در تو نباشد، شروع مى كنى به نقد و ارزیابى انگیزه شهدا (328)

بارى نقد پذیرى در مسایل اخلاقى، فرهنگى اجتماعى و مدیریتى، ضامن سلامت رابطه ها و رشد افكار و اعمال است. این مساله در متون دینى با عناوینى همچون: نصیحت و موعظه مورد توجه قرار گرفته است.

پایان این بحث را حدیثى از امام سجاد عليه‌السلام قرار مى دهیم كه در ضمن بیان حقوق متقابلى كه افراد در جامعه نسبت به هم دارند (در رساله الحقوق) از جمله به حق نصیحتگر بر گردن نصیحت شنوو وظیفه ناصح و متنصح اشاره فرموده است:

(و حق الناصح ان تلین له جناحك و تصغى الیه بسمعك، فان اتى بالصواب حمدت الله عزوجل و ان لم یوافق، رجمته...؛ (329) )

حق نصیحت كننده (و ناقد و پند دهنده) آن است كه نسبت به او نرمش و انعطاف نشان دهى و به سخنش گوش فرا دهى، اگر حرفش بجا و درست بود، خداى متعال را سپاس گویى و اگر تذكرش موافق با حق نبود، نپذیرى

27 - صداقت

اى جان فداى آن كه دلش با زبان یكى است

و این همان گوهر صداقت است كه هر جا یافت شود و در هر كس تجلى یابد، نفیس و ارزشمند است.

بسیارى از ناهنجاریهاى رفتارى و اختلافات خانوادگى و مشاجرات میان دوستان و فامیلها، و حتى تنشها و نزاعهاى سیاسى، پدیده اى است كه از بى صداقتى و ناخالصى به وجود مى آید و مگر نفاق هم نوعى عدم صداقت نیست؟ فریب نیز، جلوه دیگرى از ناراستى در گفتار و رفتار است و... كم نیست طلاق هایى كه ریشه در عدم صداقت در مراحل اولیه ازدواج در اظهارات، ادعاها و وعده ها، وانمود كردنها و پاسخهاست. با این حساب صداقت، استوارترین بنیانى است كه دوستیها، مشاركتها، ازدواجها، مبارزات سیاسى و... بر آن استوار مى گردد و بدون آن، همه این بنیانها در معرض فرو پاشى و گسیختگى است.

## جلوه هاى صداقت

كسى كه در گفتارصادق و راست باشد، از دروغ پرهیز مى كند، چه به شوخى چه جدى، كسى كه در دوستى صادق باشد، به مقتضیات دوستى پاى بند است و ایثار و فداكارى، گذشت نسبت به خطاها، تحمل تندیها و جفاها، همكارى در گرفتاریها و نیازمندیها، همدردى در مشكلات و غمها خواهد داشت.

كسى كه در ایمان صادق باشد، از نفاق و دورنگى و ریا دورى مى كند.

آن كه در زهدصادق باشد، ریا كارانه و از روى مردم فریبى، تظاهر به زهد و ساده زیستى و ترك دنیا نمى كند. به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ترك دنیا به مردم آموزند |  | خویشتن سیم و غله اندوزند |

آن كه در پند و موعظه و تبلیغ و ارشاد صداقت داشته باشد، عملش آینه حرفش و رفتارش شاهد گفتارش خواهد بود وگرنه به قول حافظ: توبه فرمایان چرا خود، توبه كمتر مى كنند؟

و صدق در عهدوفاى به قولها و قرارها و تعهدات است.

اینگونه صداقتها، معیار و ملاك مسلمانى و نشانه نزدیكى فكرى و عملى به صحاب شریعت، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، كه فرمود:

(اقربكم منى غدا فى الموقف اصدقكم فى الحدیث و اداكم للامانة و اوفاكم بالعهد... (330) )

نزدیك ترین شما به من در موقف قیامت، كسى است كه راستگوتر امانت دار تر و باوفاتر به پیمان باشد.

به فرموده پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: راستى در گفتار، تعهد نسبت به امانت مردم و وفا به پیمان، نشانه صداقت و معیار قرب به آن حضرت است و هر كه دروغگو، خائن و بى وفا باشد، از آن رسول صداق و امانت و وفا فرسنگها فاصله دارد.

## در صحنه اجتماع

قوام هر جامعه به اعتماد انسانها به یكدیگر است. آنچه این بنیان را استوار و مستحكم مى سازد، صداقت انسانها نسبت به هم است و اگر صدق و راستى از جامعه اى رخت بربندد، زندگیها هم دشوار، ناامن، تلخ و نكبت بار خواهد بود.

آیا شما همانطور كه مى نمایید، هستید؟

آیا آنچه به دیگران نسبت به افكار و روحیات و زندگى خویش وانمود مى كنید، بودزندگى شما هم همان گونه است؟

با یزید بسطامى گفته است: یا چنان نماى كه هستى، یا چنان باش كه مى نمایى!

و این، یعنى صداقت.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى درونت برهنه از تقوا |  | وز برون جامه ریا دارى |
| پرده هفت رنگ را بگذار |  | تو كه در خانه، بوریا دارى |

دو چهره ها نیز فاقد صداقت اند. آنان كه ظاهر و باطنشان یكى نیست و گفتار و رفتارشان بهم نمى خورد و رو در رو و پشت سر، با دیگران برخوردى متفاوت دارند. در ظاهر و پیش رو، اظهار ارادت و دوستى و اخلاص دارند، اما پشت سر، از غیبت و سخن چینى و تهمت و افشار عیوب و تحقیر و توهین، پروا ندارند. این گر نفاق نیست، پس چیست؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

(بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذا لسانین، یطرى اخاه شاهدا و یاءكله غائبا؛ (331) )

بد بنده اى است كه آن كه دو چهره و دو زبانه باشد، هنگامى كه برادر دینى اش را مى بیند، در حضورش تعریف و تمجیدش مى كند، ولى پشت سر (با غیبت كردن) او را مى خورد!

دو رویان، هم در دنیا بى آبرویند، هم در آخرت، گرفتار عذاب الهى.

زهد دروغى، طاعت ریایى، توبه غیر واقعى، انفاق و خرج كردنهاى ریاكارنه، چرب زبانیها و تملقهاى مردم فریبانه، گندم نمایى و جوفروشى و... همه نشانه هایى از فقدان گوهر صداقت در زندگى اجتماعى است.

ادبیات غنى فارسى، پر است، از شكایتها و نالیدنها از ریاكاران و سالوس بازان و عوام فریبان و دورنگى ها. صورت زیبا به كار نمى آید، سیرت زیبا مطلوب انسانهاى كمال طلب است. حتى آنان كه چهره اى به ظاهر با ایمان و مذهبى دارند، اما در رفتار اجتماعى، از هیچ نیرنگ و تقلب و تخلف و دروغى پرهیز نمى كنند، آن طاعت و عبادت هم به كارشان نخواهد آمد. به گفته سعدى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طاعت آن نیست كه بر خاك نهى پیشانى |  | صدق پیش آر، كه اخلاص به پیشانى نیست |

و این مضمون حدیث است كه: به ركوع و سجود طولانى اشخاص نگاه نكنید، چون به آن عادت كرده است. بنگرید به راستگویى و امانت دارى اش (332)

## با صادقان

قرآن كریم، فرمان مى دهد كه با صادقان باشید (كونوامع الصادقین (333)). از سوى دیگر از برى بزرگان و انبیا با عنوان صدیق و صادق الوعد یاد مى كند، لقب حضرت زهرا عليه‌السلام نیز صدیقه بود. نعمت صداقت نیز، موهبتى است كه از سوى خداوند به برخى داده مى شود و صدیقین، هم تراز با شهدا و انبیا و صالحان به شمار آمده اند.

به فرموده امام صادق عليه‌السلام، سرلوحه دعوت همه پیامبران در مسایل معاشرتى و اخلاقى، راستگویى و امانت دارى بوده است: ( ان الله عزوجل لم یبعث الانبیاء الا بصدق الحدیث و اداء الامانة الى البر و الفاجر. (334) )

باز از كلام آن حضرت است كه: به حضرت اسماعیل، از آرو صادق الوعدگفتند كه با كسى در جایى قرار گذاشت و تا مدتى (یكسال هم گفته اند) همانجا منتظر ماند. از این رو خداوند او را صادق الوعد نامید (335)

## صداقت سیاسى

صدق، تنها به عنوان یك خصلت فردى، یا احیانا در معاشرتهاى خانوادگى و دوستانه نیست. در صحنه اجتماع و فعالیتهاى سیاسى و عملكرد شخصیتهاى مشهور هم مصداق و مورد پیدا مى كند.

گاهى كسانى براى خودنمایى و شهرت طلبى به مبارزه مى پردازند، تا خود را به عنوان چهره اى انقلابى بشناسانند. برخى هم از روى تعهد و تكلیف و سوز دینى و شعور انسانى مبارزه مى كنند.

بعضى فریبكارانه شعار مردم دوستى و حمایت از خلق و دفاع از مظلومین و محرومین مى دهند. برخى هم به راستى قلبشان براى مردم مى تپد و صادقانه به مردم عشق مى ورزند و براى نجات و رستگارى و بهروزى آنان مى كوشند.

برخى براى جلب حمایت مردم و جذب آرابه وعده دادن مى پردازند و مردم را جذب مى كنند، برخى هم صادقانه براى اداى وظیفه و خدمت به جامعه در عرصه انتخابات شركت مى كنند.

چه بسیار از جوانانى كه فریب شعارهاى سیاسى و حرفهاى داغ و انقلابى را خورده و مى خورند و جذب كسانى مى شوند كه فاقد صداقت اند. فعالیت هاى گروهكها در اول انقلاب در جذب جوانان و چهره بظاهر انقلابى برخى سران احزاب و سازمانهاى فلسطینى نیز شاهدى از همین نیرنگ بازیهاست.

صداقت سیاسى، آن است كه عملكردها، شعارها، اهداف و جهت گیرى فعالان سیاسى، برخاسته از ایمان و الهام گرفته از تعهد و براى كسب رضاى الهى باشد و از هر گونه سیاسى كارى و دروغ و جعل و تهمت و كتمان حقایق پرهیز شود و استقامت بر سر مواضع حق، دستخوش كشاكش منفعت طلبى و خود محورى نگردد.

كسى كه اهداف اصلى خود را در یك عمل سیاسى از دید مردم پنهان مى كند و با مرحله اى عمل كردن، از جو صداقت عمومى سو استفاده مى كند و موقعیت موجهین را وجه المصالحه امیال و اهداف خویش مى سازد و در نهایت، به خود بیش از حق مى اندیشد، صادق نیست. صداقت سیاسى آن است كه كسى از شعار و منطق هدف، وسیله را توجیه مى كندبهره نگیرد و در عملكرد سیاسى خود به چارچوب شرع و حق و معیارها و ارزشها پایبند باشد.

تفاوتى كه میان سیاست علوى و شیوه معاویه بود، ریشه در همین مساله داشت. معاویه براى رسیدن به مقاصد خود از هیچ خلاف شرع و دروغ و تزویر و خیانتى ابا نداشت. اما آنچه دست حضرت على عليه‌السلام را بسته بود كه نمى توانست همچون امویان رفتار كند، تقید و تعهد به شرع و حق و صداقت سیاسى بود و آنچه سبب شد آن امام راستین، حتى یك روز هم بر سر كار بودن معاویه را تحمل نكند و على رغم مصلحت اندیشیهاى برخى، او را كنار بگذارد، همان صداقت سیاسى بود، وگرنه مى توانست تا محكمتر شدن پایه هاى حكومتش با معاویه معامله سیاسى كند، سپس او را بر كنار كند.

داشتن مواضع شفاف، البته در عمل نه فقط در شعار، و پنهانى زد و بند نداشتن، از نمودهاى دیگر صداقت سیاسى است. على عليه‌السلام به نیروهاى نظامى خویش نامه مى نویسد كه: وظیفه من در مقابل شما آن است كه (جز در مسایل نظامى و اسرار جنگ) رازى را از شما پنهان نكنم و شما را بى بهره نگذارم و حقى را از جاى خودش تاخیر نیندازم.

شما هم تكلیف اطاعت و فرمانبردارى دارید. (336)

صدق در گفتار و صداقت در كردار، انسان را محبوب دلها و مورد اعتماد مردم مى گرداند. بر عكس، تصنع و تظاهر و ریا و نفاق و دروغ، هم فرد را در جامعه بى اعتبار و نزد خداوند، مطرود مى سازد، هم پیوندهاى اجتماعى را مى گسلاند و جو بى اعتمادى پدید مى آورد. گذشته از آنكه خود انسانهاى دور از صداقت، دچار شخصیت دوگانه و تضاد شخصیت مى شوند و هنگام بر ملا شدن دروغ و نفاق و ریاكارى آنان، گرفتار رنج و عذاب ابدى وجدان مى شوند. اما افراد صادق، درستكار، با اخلاص، هم آرامش وجدان دارند و هم مطمئن اند كه چیزى جز آنچه مى نمایند، نیست، تا از فاش شدن آن چهره پنهان و خبث درون، نگران باشند.

آن را كه حساب پاك است، از محاسبه چه باك است!...

# پی نوشت ها :

1- محجة البیضاء، ج 3، ص 354.

2- محجة البیضاء، ص 358.

3- اصول كافى، ج 2، ص 355.

4- اصول كافى، ص 364.

5- اصول كافى، ص 145.

6- محجة البیضاء، ج 3، ص 373.

7- محجة البیضاء، ص 393.

8- میزان الحكمه، ج 2، ص 482.

9- بحارالانوار، ج 71، ص 222.

10- اختصاص، شیخ مفید، ص 28.

11- بحارالانوار، ج 71، ص 243.

12- سفینه البحار، محدث قمى، ج 1، ص 645.

13- میزان الحكمه، رى شهرى، ج 4، ص 535.

14- خصال صدوق، ص 11.

15- سفینة البحار، ج 1، ص 465.

16- بحارالانوار (بیروت)، ج 73، ص 10.

17- میزان الحكمه، ج 4، ص 538.

18- اصول كافى (عربى) كلینى، ج 2، ص 645.

19- نساء، آیه 86.

20- اصول كافى، ج 2، ص 179.

21- اصول كافى، ص 183.

22- اصول كافى، ص 179.

23- بحارالانوار، ج 73، ص 26.

24- بحارالانوار، ص 23.

25- بحارالانوار، ص 28.

26- بحارالانوار، ص 30.

27- میزان الحكمه، ج 5، ص 355.

28- بحارالانوار، ج 74، ص 158.

29- میزان الحكمه، ج 5، ص 354.

30- كنز العمال، حدیث 475.

31- كنزالعمال، حدیث 25346.

32- اصول كافى (عربى)، ج 2، ص 188.

33- اصول كافى، ص 206.

34- اصول كافى، ص 192.

35- اصول كافى، ص 206.

36- اصول كافى، ص 206.

37- غرر الحكم، چاپ دانشگاه، ج 1، ص 139.

38- سوره قلم، آیه 4.

39- میزان الحكمه، ج 3، ص 140.

40- بحارالانوار، ج 1 7، ص 280.

41- میزان الحكمه، ج 3، ص 142.

42- اصول كافى، ج 2، ص 100.

43- معانى الاخبار، صدوق، ص 253.

44- آل عمران، آیه 159.

45- صحیفه سجادیه، دعاى 20 (دعاى مكارم الاخلاق).

46- مستدرك وسائل الشیعه، ج 2، ص 83.

47- غرر الحكم، آمدى، ج 1، ص 329.

48- غررالحكم، آمدى، ج 1، ص 360.

49- غرر الحكم، آمدى، ج 1، ص 329 و 335.

50- غرر الحكم، آمدى، ج 1، ص 329 و 335.

51- غرر الحكم.

52- اصول كافى، ج 2، ص 151.

53- اصول كافى، ج 2، ص 151.

54- اصول كافى، ج 2، ص 150.

55- اصول كافى، جلد 2، ص 150 و 151، حدیث 6 و 12.

56- اصول كافى، جلد 2، ص 152، حدیث 17.

57- میزان الحكمه، ج 4، ص 83.

58- بحارالانوار، ج 71، ص 100.

59- بحارالانوار، ج 71، ص 92.

60- اصول كافى، ج 2، ص 175.

61- اصول كافى، ج 2، ص 175.

62- اصول كافى، ج 2، ص 177، حدیث 10.

63- میزان حكمیه، ج 4، ص 297

64- مكارم الاخلاق، ص 19

65- سفینة البحار، ج 1، ص 53.

66- میزان الحكمه، ج 4، ص 298.

67- سفینة البحار، ج 1، ص 567.

68- سفینة البحار، ج 1، ص 567.

69- سفینة البحار، ج 1، ص 567.

70- میزان الحكمه، ج 5، ص 521.

71- امثال و حكم، دهخدا، ج 4، حرف میم.

72- میزان الحكمه، ج 5، ص 520، وسائل الشیعه، ج 16، ص 459.

73- كافى، ج 2، ص 201، حدیث 8 و 9.

74- وسائل الشیعه، ج 16، ص 454.

75- وسائل الشیعه، ج 16، ص 454 حدیث 4.

76- وسائل الشیعه، ج 16، ص 452، حدیث 2.

77- بحارالانوار (بیروت)، ج 72، ص 458.

78- بحارالانوار (بیروت)، ج 72، ص 462.

79- كنزالعمال، ج 9، ص 245.

80- نهج البلاغه، خطبه 209.

81- وسائل الشیعه، ج 16، ص 455.

82- وسائل الشیعه، ج 16، ص 456.

83- بحارالانوار، ج 72، ص 456.

84- رهنمون، ص 748.

85- سوره احزاب، آیه 53 (لا تدخلوا بیوت النبى...).

86- امثال و حكم، دهخدا، ج 4، كلمه «مهمان».

87- بحارالانوار (چاپ بیروت)، ج 72، ص 451، حدیث 4.

88- وسائل الشیعه: ج 16، ص 456

89- وسائل الشیعه، ج 16، ص 456، حدیث 2

90- میزان الحكمه، ج 5، ص 525، (به نقل از بحارالانوار، ج 22، ص 384).

91- كنز العمال، ج 16، ص 248.

92- بحارالانوار، ج 72، ص 455.

93- بحارالانوار، ج 72، ص 444، حدیث 1 و ص 452، حدیث 6.

94- نهج البلاغه، صبحى صالح، نامه 31.

95- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ج 7، ص 49.

96- كافى، كلینى، ج 1، ص 667، احادیث 8، 10 و 7.

97- در اصول كافى، ج 2 (عربى) باب «حق الجوار»، همچنین در سفینة البحار، واژه «جور» ملاحظه شود

98- نهج البلاغه، صبحى صالح، نامه 47، خطاب به امام حسن و امام حسین عليه‌السلام.

99- كافى، ج 2، ص 635.

100- كافى، ج 2، ص 667.

101- سفینه البحار، ج 1، ص 191 (واژه جار)، كافى، ج 2، ص 668.

102- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ج 7، ص 49.

103- كافى، ج 2، ص 74.

104- سفینه البحار، ج 1، ص 192

105- كافى، ج 2، ص 669، باب «حدالجوار».

106- كافى، ج 2، ص 669، باب «حدالجوار».

107- سفینة البحار، ج 1، ص 192 «حسن الجوار»

108- غرر الحكم، چاپ دانشگاه، ج 7، ص 421.

109- مكارم الاخلاق، طبسى، ص 266، بحارالانوار، ج 79، ص 283.

110- گلستان سعدى، باب هشتم.

111- روایات بیمارى و عیادت و... را در «مكارم الاخلاق» باب 11 مطالعه فرمایید.

112- مكارم الاخلاق، ص 361.

113- مكارم الاخلاق، ص 359.

114- مكارم الاخلاق، ص 360.

115- میزان الحكمه، ج 9، ص 128.

116- میزان الحكمة، ج 9، ص 130.

117- كنز العمال، متقى هندى، حدیث شماره 25150.

118- تفسیر فخر رازى، ج 23، ص 189.

119- تفسیر فخر رازى، ج 23، ص 189.

120- تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 586، تفسیر نمونه، ج 14، ص 431.

121- وسائل الشیعه، ج 14، ص 141.

122- مكارم الاخلاق، ص 266.

123- نور، آیه 27 و 28.

124- المیزان، ج 15، ص 118.

125- مجمع البیان، ج 14، ص 135.

126- مجمع البیان، ج 14، ص 135.

127- رساله نوین، امام خمینى، ج 4، ص 285.

128- تحریرالوسیله، امام خمینى، ج 1، ص 429، بحث دفاع (مسایل 37 38 39 و ص 491 مسایل 30 و 31).

129- وسائل الشیعه، ج 14، ص 141.

130- منهج الصادقین، ملا فتح الله كاشانى، ج 6، ص 292.

131- وسائل الشیعه، ج 19، ص 50.

132- وسائل الشیعه، ج 19، ص 48 و 49.

133- نور، آیه 58 (این بحث را در تفسیر نمونه ج 14، ص 538 مطالعه كنید).

134- غررالحكم، ج 4، ص 549.

135- فى ظلال القرآن، سید قطب، ج 6، ص 91.

136- غرر الحكم، ج 1، ص 335.

137- میزان الحكمه، ج 10، ص 71.

138- بحارالانوار، ج 72، ص 148.

139- میزان الحكمه، ج 1، ص 87، بحارالانوار، ج 72، ص 53.

140- گلستان سعدى، باب سوم، حكایت 2.

141- بحارالانوار، ج 72، ص 54.

142- بحارالانوار، ج 72، ص 281.

143- وسائل الشیعه، ج 17، ص 340.

144- وسائل الشیعه، ج 17، ص 340 به صفحات 338، 344 و 347 مراجعه شود.

145- بحارالانوار، ج 72، ص 21.

146- كنزالعمال، ج 6، ص 710.

147- الكافى، ج 72، ص 23.

148- بحارالانوار، ج 72، ص 23.

149- بحارالانوار، ج 72، ص 50.

150- بحارالانوار، ج 72، ص 177.

151- بحارالانوار، ج 72، ص 50.

152- الاخلاق، شبر، ص 94.

153- غررالحكم، آمدى، ج 1، ص 437.

154- گلستان سعدى، باب هشتم، آداب صحبت.

155- گلستان سعدى، باب هشتم، آداب صحبت.

156- میزان الحكمه، ج 4، ص 426

157- میزان الحكمه، ص 428 به نقل از بحارالانوار.

158- گلستان سعدى، باب هشتم.

159- بحارالانوار، ج 72، ص 71

160- بحارالانوار، ج 75، ص 261.

161- میزان الحكمه، ج 1، ص 72.

162- غررالحكم.

163- غررالحكم.

164- غررالحكم.

165- غررالحكم.

166- گلستان سعدى، باب 2، حكایت 20.

167- میزان الحكمه، ج 1، ص 70، حدیث 374.

168- (ما ادبنى احد راءیت قبح الجهل فجانبته) (بحارالانوار، ج 14، ص 326).

169- میزان الحكمه، ج 1، ص 78.

170- سنن النبى، علامه طباطبایى، ص 41، 43 و 75.

171- سنن النبى، علامه طباطبایى، ص 45، 46، 47، 73 و 61.

172- سنن النبى، علامه طباطبایى، ص 41 و 47.

173- سنن النبى، علامه طباطبایى، ص 41 و 47.

174- سنن النبى، علامه طباطبایى، ص 75 و 76.

175- بحارالانوار، ج 16، ص 237.

176- بحارالانوار، ج 16، ص 227، 240.

177- بحارالانوار، ج 16، ص 227، 240.

178- مكارم الاخلاق، ص 13، 15، 17.

179- سنن النبى، ص 75.

180- بحارالانوار، ج 2، ص 63.

181- توبه، آیه 61.

182- مكارم الاخلاق، طبرسى، ص 15، سنن النبى، علامع طباطبایى، ص 18.

183- بحارالانوار، ج 49، ص 90.

184- بحارالانوار، ج 2، ص 42، و من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 620.

185- آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ص 348.

186- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 625.

187- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 193.

188- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ح 9443.

189- بحارالانوار، ج 1، ص 277.

190- بحارالانوار، ج 73، ص 340.

191- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ج 6، ص 96.

192- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ج 3، ص 260.

193- مناجات، خواجه عبدالله انصارى، بخش مقالات، ص 35.

194- كلیات شمس، جزء 6، ص 298.

195- غررالحكم، ج 6، ص 185.

196- غررالحكم، ج 5، ص 81.

197- میزان الحكمه، ج 8، ص 367.

198- میزان الحكمه، ج 8، ص 365.

199- میزان الحكمه، ج 8، ص 365.

200- غررالحكم، ج 7، ص 346.

201- فرهنگ فارسى، (معین)، بخش اعلام.

202- چكیده اندیشه ها، ج 2، ص 257.

203- میزان الحكمه، ج 9، ص 113.

204- فروغ ابدیت، ج 1، ص 151.

205- مغازى واقدى، ج 2، ص 835.

206- زندگانى حضرت محمد، رسولى محلاتى، ص 453.

207- بحارالانوار، ج 42، ص 289

208- شرح ابن ابى الحدید، ج 3 ص 331

209- حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 74

210- اعیان الشیعه، ج 1، ص 603

211- مقتل الحسین، مقرم، ص 336

212- مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 19.

213- داستان راستان، ج 1، ص 74 (داستان: لگد به افتاده)

214- صحیفه سجادیه، دعاى 20 (مكارم الاخلاق)... سددنى لان اعارض...

215- نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت 456.

216- نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت 346.

217- نهج البلاغه، صبحى صالح، نامه 31.

218- غررالحكم.

219- غررالحكم.

220- نهج البلاغه، حكمت 228.

221-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لنقل الصخر من قلل الجبال |  | احب الى من منن الرجال |
| و ذقت مراره الاشیاء طرا |  | فما طعم امر من السئوال |

222- بحارالانوار، ج 75، ص 192.

223- كلیات اقبال لاهورى، ص 292.

224- سیماى فرزانگان، ص 401

225- غررالحكم.

226- غررالحكم.

227- بحارالانوار، ج 13، ص 120.

228- كلیات صائب، ص 822.

229- دردیوان پروین اعتصامى، ص 160 به بعد، به تفصیل اشعار آمده است.

230- بحارالانوار، ج 75، ص 353.

231- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حكمت 11.

232- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحدید، ج 20، كلام 546.

233- میزان الحكمه، ج 9، ص 50.

234- بحارالانوار، ج 44، ص 139.

235- میزان الحكمه، ج 5، ص 310.

236- میزان الحكمه، ج 5، ص 313.

237- میزان الحكمه، ج 1، ص 55.

238- نهج البلاغه، نامه 31.

239- بحارالانوار، ج 74، ص 165.

240- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 109.

241- سوره مائده، آیه 54.

242- سفینة البحار (چاپ اسوه)، ج 2، ص 17.

243- باب استحباب (اخبار الاخ فى الله یحبه له و ان القلب یهدى الى القلب. ) (بحارالانوار، طبع بیروت، ج 71، ص 181.

244- باب استحباب (اخبار الاخ فى الله یحبه له و ان القلب یهدى الى القلب. ) (بحارالانوار، طبع بیروت، ج 71، ص 181.

245- باب استحباب (اخبار الاخ فى الله یحبه له و ان القلب یهدى الى القلب. ) (بحارالانوار، طبع بیروت، ج 71، ص 181.

246- باب استحباب (اخبار الاخ فى الله یحبه له و ان القلب یهدى الى القلب. ) (بحارالانوار، طبع بیروت، ج 71، ص 182.

247- باب استحباب (اخبار الاخ فى الله یحبه له و ان القلب یهدى الى القلب. ) (بحارالانوار، طبع بیروت، ج 71، ص 182.

248- وسایل الشیعه (آل بیت)، ج 20، ص 24.

249- وسائل الشیعه (آل البیت)، ج 21، ص 483.

250- میزان الحكمه، ج 10، ص 699.

251- میزان الحكمه، ج 10، ص 100.

252- تربیت كودكان در جهان امروز، احمد بهشتى، (چاپ جدید)، ص 136.

253- بحارالانوار، ج 73، ص 60.

254- كافى، ج 2، ص 189.

255- بحارالانوار، ج 16، ص 298.

256- بحارالانوار، ج 16، ص 298.

257- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 84.

258- بحارالانوار، ج 41، ص 147.

259- بحارالانوار، ج 17، ص 33.

260- تفسیر و نقد و تحلییل مثنوى، ج 16، ص 147.

261- تفسیر و نقد و تحلییل مثنوى، ج 16، ص 147.

262- بحارالانوار، ج 73، ص 60.

263- بحارالانوار، ص 58.

264- بحارالانوار، ج 69، ص 259.

265- بحارالانوار، ج 73، ص 266.

266- بحارالانوار، ص 60.

267- بحارالانوار، ج 66، ص 395.

268- بحارالانوار، ج 70، ص 375.

269- بحارالانوار، ج 74، ص 285.

270- غررالحكم.

271- امثال و حكم، دهخدا، ج 2، ص 1036.

272- بحارالانوار، ج 75، ص 350.

273- بحارالانوار، ص 291.

274- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه 53.

275- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حكمت 339.

276- غررالحكم، چاپ دانشگاه، ج 2، ص 396.

277- نهج البلاغه، نامه 53.

278- آموزش و پرورش براى فردا، آصفه آصفى، ص 88.

279- نهج البلاغه، حكمت 168.

280- آموزش و پرورش براى فردا، ص 91 و 93.

281- بحار الانوار، (بیروت)، ج 68، ص 50.

282- بحار الانوار، (بیروت)، ج 68، ص 50.

283- میزان الحكمه، ج 5، ص 153.

284- میزان الحكمه، ج 5، ص 148.

285- نهج الفصاحه، حدیث 1202.

286- اصول كافى، ج 2، ص 99.

287- مكارم الاخلاق، ص 422.

288- لقمان، آیه 14.

289- مكارم الاخلاق، ص 421.

290- میزان الحكمه ج 5، ص 154، حدیث 9639.

291- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حكمت 195.

292- وسائل الشیعه، ج 11، ص 539.

293- بحار الانوار، ج 68، ص 47.

294- بحارالانوار، ج 68، ص 55.

295- غررالحكم، (به نقل از میزان الحكمه، ج 5، ص 152).

296- وسائل الشیعه، ج 8، ص 540.

297- وسائل الشیعه، ج 8، ص 540.

298- میزان الحكمه، ج 3 ص 239.

299- نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت 10.

300- بحارالانوار، ج 72، ص 401.

301- بحارالانوار، ج 72، ص 401.

302- میزان الحكمه، ج 3 ص 239.

303- غرر الحكم، چاپ دانشگاه، ح 4، ص 52.

304- غررالحكم، چاپیامبر دانشگاه، ج 4، ص 16.

305- بحار الانوار، ج 72، ص 423.

306- بحارالانوار، ج 71، ص 400.

307- بحار الانوار، ج 72، ص 137.

308- بحارالانوار، ج 72، ص 137.

309- بحارالانوار، ج 72، ص 137.

310- بحارالانوار، ج 72، ص 138.

311- غرر الحكم، چاپ دانشگاه، حدیث 11007.

312- غررالحكم، چاپ دانشگاه، حدیث 3857.

313- اسراء، آیه 23 و 24.

314- بحار الانوار، ج 71، ص 64.

315- بحارالانوار، ج 71، ص 56.

316- غرر الحكم، چاپ دانشگاه، حدیث 10069.

317- بحارالانوار، ج 71، ص 65.

318- بحارالانوار، ج 71، ص 52.

319- گلستان سعدى، باب هشتم.

320- غررالحكم.

321- گلستان سعدى، باب هشتم.

322- میزان الحكمه، ج 10، ص 585.

323- میزان الحكمه، ج 10، ص 580.

324- بحارالانوار، ج 75، ص 194.

325- نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت 282.

326- غرر الحكم.

327- محاسن برقى، ج 2، ص 440.

228- براده ها، حسن حسینى، صفاحات 9، 16 18، 44، 74

329- میزان الحكمه، ج 10، ص 57

330- لئالى الاخبار، ج 5، حدیث 253

331- بحارالانوار، ج 73 ص 203

332- اصول كافى ج 2، ص 105

233- 333توبه آیه 120

334- اصول كافى، ج 2، ص 104

335- اصول كافى، ج 2، ص 105

336- نهج البلاغه، صبحى صالح، نامه 50

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc426192359)

[1 - شناخت و مراعات حقوق دیگران 4](#_Toc426192360)

[حقوق مسلمانى 5](#_Toc426192361)

[2 - سلام و مصافحه 13](#_Toc426192362)

[مفهوم سلام 13](#_Toc426192363)

[ادب و آداب سلام 15](#_Toc426192364)

[دست دادن 16](#_Toc426192365)

[شیوه مصافحه 17](#_Toc426192366)

[دست دادن با زنان 19](#_Toc426192367)

[3 - خوشرویى و خوشخویى 20](#_Toc426192368)

[خوشرویى 20](#_Toc426192369)

[غم زدایى 21](#_Toc426192370)

[خوشگویى 23](#_Toc426192371)

[خوشخویى 25](#_Toc426192372)

[4 - مردم دارى 28](#_Toc426192373)

[نمودهاى مردم دارى 28](#_Toc426192374)

[1 - خوش اخلاقى 28](#_Toc426192375)

[2 - عفو و گذشت 29](#_Toc426192376)

[3 - بخشش و محبت 30](#_Toc426192377)

[4 - واضع و خاكسارى 31](#_Toc426192378)

[5 - حوصله و تحمل 32](#_Toc426192379)

[6 - تفقد و رسیدگى 33](#_Toc426192380)

[5 - صله رحم 35](#_Toc426192381)

[آثار و نتایج 36](#_Toc426192382)

[مرز صله رحم 37](#_Toc426192383)

[6 - دید و بازدید 40](#_Toc426192384)

[محتواى دیدارها 40](#_Toc426192385)

[بهره هاى دیدار 41](#_Toc426192386)

[زیارت مؤمن 42](#_Toc426192387)

[دیدار حضورى 43](#_Toc426192388)

[دیدار كریمانه 45](#_Toc426192389)

[7 - آداب مهمانى و ضیافت 47](#_Toc426192390)

[مهمان، بركت خانه 47](#_Toc426192391)

[«ولیمه»، یك سنت دینى 49](#_Toc426192392)

[موارد مهمانى 49](#_Toc426192393)

[مهمان نوازى 50](#_Toc426192394)

[پرهیز از اسراف و ریا 51](#_Toc426192395)

[آداب مهمانى 54](#_Toc426192396)

[مهمان یا دردسر؟ 54](#_Toc426192397)

[«تكلف» یا «ماحضر»؟ 55](#_Toc426192398)

[سلمان و مسلمانى 57](#_Toc426192399)

[مهمان ناخوانده 59](#_Toc426192400)

[گله نداشتن 60](#_Toc426192401)

[8 - با همسایگان 62](#_Toc426192402)

[سایه همسایه 62](#_Toc426192403)

[همسایگى و حسن همجوارى 63](#_Toc426192404)

[توصیه به «حسن جوار» 65](#_Toc426192405)

[آخرین مرز 66](#_Toc426192406)

[حد و حق همسایه 67](#_Toc426192407)

[9 - سوغات و عیادت 70](#_Toc426192408)

[هدیه، هر چه باشد 71](#_Toc426192409)

[عیادت بیمار 72](#_Toc426192410)

[اخلاق پیامبرانه 73](#_Toc426192411)

[عیادت بى ریا 74](#_Toc426192412)

[عیادت و سوغات بى توقع 75](#_Toc426192413)

[10 - حریم خانه و زندگى 76](#_Toc426192414)

[خانه، یا محل آرامش و ایمنى 77](#_Toc426192415)

[استیذان 78](#_Toc426192416)

[از پیشوایان بیاموزیم 80](#_Toc426192417)

[از زبان قرآن 81](#_Toc426192418)

[اذن و اجازه 82](#_Toc426192419)

[چشمهاى بى بها 83](#_Toc426192420)

[درسى براى نوجوانان 84](#_Toc426192421)

[چرا بى اجازه 86](#_Toc426192422)

[11 - مزاحمت 91](#_Toc426192423)

[مزاحمت چیست؟ 92](#_Toc426192424)

[نمونه ها 92](#_Toc426192425)

[فرمان دین 95](#_Toc426192426)

[نمونه اى از تاریخ 96](#_Toc426192427)

[12 - كارگشایى 99](#_Toc426192428)

[خدمت، سرمایه سرورى 99](#_Toc426192429)

[كارگشایى 101](#_Toc426192430)

[درسى از امام سجاد عليه‌السلام 102](#_Toc426192431)

[خرج مال و آبرو 103](#_Toc426192432)

[صدقه، اما بى پول 104](#_Toc426192433)

[ایثار 105](#_Toc426192434)

[13 - رازدارى 108](#_Toc426192435)

[حرمت راز 108](#_Toc426192436)

[كدام راز؟ 109](#_Toc426192437)

[اسرار مردم 110](#_Toc426192438)

[اسرار نظام 112](#_Toc426192439)

[انگیزه فاش ساختن راز 113](#_Toc426192440)

[14 - ادب 115](#_Toc426192441)

[ادب چیست؟ 115](#_Toc426192442)

[نشانه ها و جلوه ها 118](#_Toc426192443)

[ادب از كه آموزیم؟ 119](#_Toc426192444)

[از ادب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 120](#_Toc426192445)

[15 - هنر گوش دادن 122](#_Toc426192446)

[در قلمرو آداب اجتماعى 122](#_Toc426192447)

[1 - با گوینده 124](#_Toc426192448)

[2 - با استاد 124](#_Toc426192449)

[3 - با نصیحتگر 126](#_Toc426192450)

[4 - با درد دل كننده 127](#_Toc426192451)

[5 - پرهیز از پرحرفى 127](#_Toc426192452)

[6 - بى اجازه گوش ندادن 128](#_Toc426192453)

[16 - برخورد كریمانه 130](#_Toc426192454)

[ضعیفان و جوانمردان 130](#_Toc426192455)

[مفهوم فتوت 131](#_Toc426192456)

[برخى از نشانه ها 133](#_Toc426192457)

[1 - عفو و گذشت 133](#_Toc426192458)

[2 - آغاز به نیكى 133](#_Toc426192459)

[3 - پاسخ بدى با نیكى 134](#_Toc426192460)

[4 - عفو با قدرت 134](#_Toc426192461)

[5 - غمخوارى محرومان 134](#_Toc426192462)

[در مكتب جوانمردان و كریمان 135](#_Toc426192463)

[1 - پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «پیمان جوانمردان» 136](#_Toc426192464)

[2 - رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «عفو عمومى» 136](#_Toc426192465)

[3 - على عليه‌السلام در میدان نبرد خندق 137](#_Toc426192466)

[4 - مروت على عليه‌السلام با قاتل خود 137](#_Toc426192467)

[5 - با سپاه معاویه 138](#_Toc426192468)

[6 - عاشورا، جلوه گاه مروت 138](#_Toc426192469)

[7 - امام حسن عليه‌السلام و مرد شامى 139](#_Toc426192470)

[8 - امام سجاد عليه‌السلام و جوانمردى 140](#_Toc426192471)

[17 - عزت نفس 142](#_Toc426192472)

[مفهوم «عزت نفس» 142](#_Toc426192473)

[بهاى وجود 143](#_Toc426192474)

[خواستن، پلِ ذلت 144](#_Toc426192475)

[حفظ گوهر عزت 146](#_Toc426192476)

[18 - بندگى و آزادگى 148](#_Toc426192477)

[عزت و منت 148](#_Toc426192478)

[سرافرازى واقعى 149](#_Toc426192479)

[آزادگى 151](#_Toc426192480)

[بدهكارى به خویشتن 153](#_Toc426192481)

[19 - آیین دوستى 155](#_Toc426192482)

[نعمت «دوست» 155](#_Toc426192483)

[همرنگ و هماهنگ 156](#_Toc426192484)

[دوست شایسته 157](#_Toc426192485)

[دوست بى عیب؟! 160](#_Toc426192486)

[نكات دیگر... 160](#_Toc426192487)

[20 - ابزار دوستى 163](#_Toc426192488)

[آثار مثبت و منفى محبت 163](#_Toc426192489)

[ابراز علاقه 164](#_Toc426192490)

[نقش ابراز علاقه در خانواده 166](#_Toc426192491)

[21 - شوخى و مزاح 170](#_Toc426192492)

[مزاح، خصلتى مومنانه 170](#_Toc426192493)

[در سیره رهبران الهى 171](#_Toc426192494)

[حد و مرز شوخى 174](#_Toc426192495)

[شوخیهاى بدفرجام 177](#_Toc426192496)

[22 - تشویق 179](#_Toc426192497)

[انسان و نیاز به «تشویق» 179](#_Toc426192498)

[تناسب تشویق و عمل 181](#_Toc426192499)

[روشهاى تشویق 182](#_Toc426192500)

[شرایط تشویق 185](#_Toc426192501)

[23 - تقدیر و سپاس 187](#_Toc426192502)

[جلوه هاى نعمت 187](#_Toc426192503)

[سپاس از مردم 189](#_Toc426192504)

[تشكر از والدین 191](#_Toc426192505)

[رهزنان خیر 192](#_Toc426192506)

[آثار و نتایج سپاس 193](#_Toc426192507)

[24 - سازگارى 196](#_Toc426192508)

[مدارا، یا تولى و تبرى 197](#_Toc426192509)

[مدارا با دشمن 198](#_Toc426192510)

[تحمل ناسازگارى 200](#_Toc426192511)

[25 - برخورد با سالمندان 202](#_Toc426192512)

[الف - محور وحدت 202](#_Toc426192513)

[ب - حرمت بزرگترها 203](#_Toc426192514)

[ج - نسبت به والدین 205](#_Toc426192515)

[د - انتقال فرهنگ 206](#_Toc426192516)

[ه - تأثیر رفتار 208](#_Toc426192517)

[26 - نقدپذیرى 210](#_Toc426192518)

[نقد و تذكر 210](#_Toc426192519)

[شیوه صحیح نقد 211](#_Toc426192520)

[نقدپذیرى 213](#_Toc426192521)

[27 - صداقت 217](#_Toc426192522)

[جلوه هاى صداقت 217](#_Toc426192523)

[در صحنه اجتماع 218](#_Toc426192524)

[با صادقان 220](#_Toc426192525)

[صداقت سیاسى 220](#_Toc426192526)

[پی نوشت ها : 224](#_Toc426192527)

[فهرست مطالب 237](#_Toc426192528)